

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232954**

UNIVERSAL  
LIBRARY



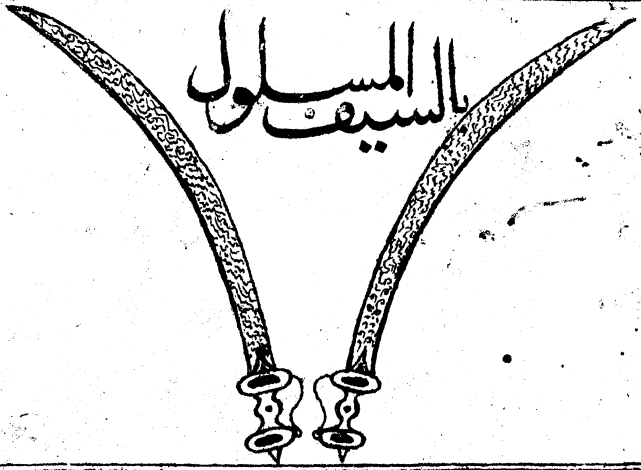




قال على رضى الله عنه وجماعة من اهل البيت  
رجلا زحمت

بما ليس فيهم  
بما ليس فيهم

الحمد لله والمنه لكل من كتاب سميت انتسابه تصانيف بيده العلماء المتأخرين سلفهم  
والحمد لله قاضي سناء الله ياني تقي طالب الله نراه وجل الجنت مشواه مسمى



سنة العلياء على الذين فرقوا بينهم  
بست بنفتم ماه ذى قعدة سنة ٦٦٠ هـ من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٦٠ م

در طبع احمدى واقع في بابها مخطوط على منوع كرده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مدعی خلق الارض و السماء و ظهور وجوده فوق ظهور الاشیا حتی اقرب الازکیار و الاعنیا و یطین کنه ذاته عن  
 معرفه العقلا حتی بحر عن درک ادراک الصدیقون و الانبیا المنتصف بصنات الکمال حسنی الاسما المنزه عما یقول  
 فیهم نور و الصلوٰة و السلام علی امام الاتقیار و قائل العزیز الحسین اصغفا بحیث بنی الناس الی الجنات السلیبا  
 بسلسله رسالت الالهی الذی خشی الرحمن و لم یخش احد غیره من لانس و الجان و علی آله و صحابه اهل البه و الان  
 و علی لیزین جا و امن بعدیم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان اما بعد میگوید فقیر محمدنا و بعد  
 عثمانی فقیر شمس بعدی منقر امتدله و لا سلافه که اول از فرقیض که انسان بدان مکتف شده نصیح غفایند  
 علی ما جاره المرسلون من رب العالمین واقفند و سده خاتم النبیین محمد سید المرسلین و چون بنا برضا و ابوار  
 و زینج قلوب دروین محمدی فرقه های متعدده مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه تبریه و قدیرم در و افض و توحید  
 و هر چه لاجرم اهل حق برای دفع شکوک و شبهات شان و تاسیس دین مستین و احکام آن مکتب و رسائل  
 تصنیف نموده جزایم الله خیر الجزا اما چون از فرقه های ذائقه حکم اما الزید فید سب جفا و او اما مایع الناس  
 نمکشت فی الازار که لک بضر بقتل اکثر بطور آمدند و ناپز شدند و کمنی اند المؤمنین القتال  
 و کمان الله قویا عزیزا و ای فرقه علی حواله اهل سنت و جماعت باقی نماندند مگر در و افض خصوصاً اثنا عشریه  
 و زیدیه از انبیا خارج در بعضی از این وقت ترین بارند حسب اثنا عشریه ظهوری پیدا کرده و بسبب جهل و حق  
 اکثر اهل زمان خصصه بعضی از اهل طبله پا زینت که با او اجداد اهل سنت و ایمان بودند نگراه شدند  
 فقیر خواست که کتابی سببارت فارسی استیاز در و افض بنیذ بر حالی از ان نفع گیرد و شاید که کسی براه  
 هدایت آید و اجر ثوابت از هر دو طرف جایگزین و در اثر آنکه ملاحظه برکتش اهل سنت اعتمادند از نبلذ برای

الزمام خصم با بایات قرآنی استدلال کرده میشود و یا بروایات کتب معتبره روافض مثل کافی و تصدیح محمد بن یعقوب الکنتی و تهذیب و استبصار تصنیف ابی جعفر محمد بن حسن لطوسی و فیه من لا یخضره العقبة تصنیف علی بن بابویه القمی و استبصار ابن مظهر الحلی و جامع عباسی و عمران و تفسیر منسوب بسو ابی محمد الحسن العسکری و مانند آن تار و افصاح در آن مجال کار نباشد و در اکثر مسائل عقاید مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید مبارک تعالی و تنزیه او از صفات نقصان مثل جسمیة و مذاق چون ثمان عشریه در آن اهل حق نزاع ندارند و نیز اوله عقاید و نقلیه در آن کتب کلام شرح و بسط مذکور است و بجهت نظیر اوله آن مسائل در رنگ بدیهات نزدیک و در بعضی مواضع است لهذا در آن مسائل بنا بر اختصار چندان گفتار کرده شده و بزوات آن مسائل و خلاصی که بعضی از قیامی روافض در آن نوشته اند آنها منویشد مگر حاجا یکتة تقدمه لطیفه بر خاطر رعیت آنرا نوشته شده و درین باب عالم اهل و عارف اکمل فرید الدین و حیدر العصر ابوالنصر نصیر الدین علم المشتهر بخواجه نصر الشیرازی الملکی المدنی اصلا و الکاتبی و طنا کتابی نوشته است در رعایت حسن و جمال و براعنة کمال آن بزرگ کتب روافض از تفسیر و حدیث و عقاید و فقه و تاریخ بسیار با لاطنه فرموده و عمر عزیز خود در آن صرف نموده اکثر اوله در کتاب خود بهر اطنال از هر جهت خصم و اثبات مذرب خود از کتب معتبره عند الروافض آورده است این فیه هم حکم و حکم و حکم من کس الکرام فضیلت و ابیات کتب و افصاح آذان کتاب خندان و در السنول من ان تصد العصمة و السداد و چون این کتاب بحمد الله تعالی تسبیحی آید و الاذنی مجبور و الافاضات و تهتمه باشد حکم کند که روافض را اصلاحی در مژدن نگذاشته لهذا نام این کتاب السبع المسلول الیه علیا علی الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا نها و شده و این کتاب القیم هم کرده شد بر مقدمه هفت مقال و خاتمه مقدمه در بیان فرقهای روافض مقاله اولی ابطل مذرب و افصاح اثبات مذرب اهل سنت و جماعه بر اهل متعاقه دوم در بیان عقاید اهل سنت و جماعه و ابطل مسائل خلاصه و افصاح بر وجه تفصیل مقاله سیوم در بحث امامت که از روافض از انصاف و عقاید مذرب و اهل سنت آنرا از فروع میدانند مقاله چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیره صحابه کرام و فقه فیه با حب اهل سنت مقاله پنجم در فضیلت و در آن که جمیع صحابه نیز نیکی یاد نماید و در کف اللسان علم شجره فیه با حب و در جواب الحسن نیز در مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطل انی و ذکر بعضی مسائل فروع آنها

بی آنها چشم عبدالعزیز بن معاویه بن عبدالعزیز بن جعفر طیار است ششم فرزند اصحاب مختار بن ابی عبیدیه  
 ثانی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه اما زیدیه که خود را نسبت میکنند بزید بن علی  
 این حسین را فرزند انبیا یکی فرزند اولی که عقیقه نشان در اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است مگر آنکه  
 آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود و بطور ع و رغبت خود بخلفا  
 از او و جمیع صحابه را بیکی میآورد و میگویند که جبار و یه اصحاب بی بی الحجاز و زید و ابان زیاد میگویند که امام  
 بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه با لرض علیه و صفاته استینه و کفر صحابه میکنند  
 بجهت ترک اقتدار علی و امام بعد علی حسن است پس حسین است اما شوری است در میان اولاد حسنین  
 هر که خروج بسبب کند و عالم و جماع بود امام است زید را امام میگویند و پیشش بی را امام میگویند و در امامت  
 اختلاف دارند بعضی میگویند که منظر محمد بن عبدالعزیز بن حسین است که دعوی امامت کرده بود  
 و در عهد نهضت کشته شد زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین صحاب  
 گونه که در امام خلافت تعیین کشته شده و آنها انکار قتل میکنند سوم جریه و آنها را سلیمان نیز گویند اصحاب  
 سلیمان بن جریه را منتهای شوری در امامت میگویند و معتقد میشوند آنرا زودشان بد و مرد از خیر سلیمان میگویند  
 که او بکر و عمر اندک اگر چه است خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و طایفه عثمان و طایفه زبیر و عایشه میکنند  
 چهارم بزرگ آنها را تومیه نیز گویند اصحاب تبر تومی و هو العزیز بن سعید الملقب بانه نیز میگویند که بنیه ابی بکر  
 و عمر خطانیت هر که علی ترک کرد اما سینه برای شان توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و وقت  
 بیعت او و خیم نیل صحابه پس بر این مثل تبریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او از صحابه ششم گویند  
 اصحاب فیصل بن و کین مثل جبار و یه میگویند مگر آنکه تکفیر طایفه زبیر و عایشه میکنند نه غیر شان از صحابه  
 هفتم ششم اصحاب خلف بن عبدالصمد میگویند اما شوری است در اولاد فاطمه و هر که سواى اولاد فاطمه  
 خلیفه شود بر وی خروج واجب است آنها را بادشاهی خروج کرده بودند و صلاح شان نبود مگر خشب  
 هفده آنها را ششمی گفته شده هشتم یعقوب اصحاب معتوق قبل ایند بر جبهه و انکار امامت ابی بکر و عمر و بر آنها  
 میکنند نهم صحابه اصحاب حسین بن علی میگویند که امامت مسور است در اولاد فاطمه هر که خروج بسبب کند و عالم

دشمن



و شجاع باشد امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زاده خالی نمی ماند از امامی  
از اولاد و فاطمه بیست پنج فرقه اند از آنجا که یک فرقه اسماعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند  
یکی از این میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن یعنی است پسر حسن یعنی منتهی المسمی بالرضا پسر پسرش عبدالمنعم  
سرور و برادر و در ایام خلافت منصور بود و واقعی خروج کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته پسر گشته شدند و در  
فقیه میگویند که نفس یکی گشته نژاده ظاهر خوانده شد بیستوم حکما اصحاب هشتم بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است  
پس حسن پس حسین پس علی بن حسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا سعی است که طول  
عوض عنق او مساویست چهارم المیه اصحاب هشتم بن سالم جوینی در امامت مانند حکمیه نذر خدا بر صورت انسال  
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که آنها را انما نیر گویند اصحاب ششم بن عمران الصیر ملقب سلطان  
الطابق ششم شیمیه اصحاب ششمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضایی گویند پنجم زراریه  
اصحاب نزاره بن عین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را عبادت میگویند هشتم یونس  
اصحاب یونس بن عبدالرحمن الفقی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه  
که قائل اند به بدایینی میگویند که خدا چیزی میکند پس خاطرش چیزی دیگر میگردان می کند و هم مخصوصه  
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه  
سپرده و بعضی میگویند که به روح سپرده و این فرقه از غلاة امامیه اند متفق اند بر ششم امام مذکورین با زویم  
باقریه میگویند که امام بعد علی بن حسین باقر است و از فرقه منتظران خروج است و از زویم حاضر به میگویند  
که امام بعد باقر پسرش زکریاست زنده است در کوه حاضر سیزدهم نادویه اصحاب عبدالعزیز بن نادر است  
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم غاریه اصحاب علی میگویند که امام  
بعد جعفر پسرش محمد است با زویم اسماعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسماعیل است پسر اسماعیلیه سیزده  
فرقه شد یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دهم باطنیه میگویند  
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علی باطن کناره واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه  
اصحاب محمد بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط و همی است از نهات دهم میگویند که امام بعد جعفر محمد

بعضی میگویند که امام بعد جعفر محمد است

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نفس جعفر و محمد زنده است نزد و با بابت حرمانت میگویند چهارم  
 شطیه صاحب یکی بن ابی اسحق میگویند که امام است بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل بن محمد موسی و عبد الله  
 و اخی ثم فی اولادهم پنجم میبویند اصحاب عبد الله بن سیمون می گویند عمل بطو اهرنایت حرام است و سرنگ  
 معاد و همیشه شطیه صاحب خلف میگویند که این در کتاب و نه از صلوة و زکوة و صوم و حج و غیره وارد شده  
 محمول است بر بنی لغوی و انکار قیامت و خبثه و ناز میکنند مضمون بر قعیه اصحاب محمد بن علی البرقی انکار معاد و  
 شتر مرغ و تاویل نفوس و انکار نبوة بعضی پیغمبران میکنند و بر حوب لعین بعضی انبیاء قائل اند لعنة الله علی  
 اعداء الانبیاء و شتم بنیایه اصحاب طایفه جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هرگز احکام عمل کند قتل در  
 واجب است و این هر چهار فرق قائل با امامت اسمعیل بن جعفر اند نه هم سید میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح  
 و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مهدی و در میان هر دو کس رسل هفت کس اند که شریعت آنها قائم میکنند  
 و ضرورت است که در هر عصر یکی از ان باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از انها است هم مهدی و میگویند که امام بعد جعفر  
 اسمعیل است نه محمد اولوم نه احمد اولوم نه ابی قاسم یعنی ثم ابی عبد الله الرضی ثم ابی ابو القاسم عبد الله ثم ابی محمد الذی  
 سبی نفس المهدی ثم ابی احمد القاسم بامر الله ثم ابی اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابی سعد المخرم بن العدم ثم ابی  
 ابو منصور بر الرضی بن ابی القاسم بامر الله ثم ابی ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابی ابو الحسن علی الظاهر لدین الله  
 ثم ابی عبد الله شاهر بامر الله چون نوبت امامت بهدی رسید در بلاد مغرب غالب مد و سلطنت کرد و جماعت  
 را بعضی متابعت او کردند پس در بلاد افرغینة غالب مد و سلطنت در اولاد او مدنی ماند و بعضی از اولاد او  
 بجزیره بحر و بعضی بر شام هم سلطنت شدند و بعضی اهل بین اندر ایشان را اختیار کردند باز در سوم هزاره که آنرا حمیری  
 و صحابه میگویند عالم را قدیم و ارواح را متناهی میگویند و انکار معاد و خبثه و نازی کنند و میگویند که امام  
 نبیست نصرانیست که متصرف اول رضی بر امامت او کرده بود کوفتا نیا او را بجز کرده پس در دوم  
 نبیست تعلق امام کرده میگویند که معتبر فصل اول است و فصل فی بعد فضل اول جائز نیست و امام نبیست  
 پیشتر از وی است پس پیشتر حسن و در اول هم مستطیبه میگویند که امام بعد از پیشترش مادی پیشتر پیشترش  
 من است و میگویند که امامان کلمات شتر ارض نیست و در امام لا که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

و از زرافانت مثال است که میگویند حسن بن صباح جمیری چون بمهر در آمد بعضی زمان نزار را در بایگت  
 با دوی پسری صغیر ز اولاد نزار بود یعنی نادوی پس دیر پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اول  
 تاریخ میگنند که نادوی پسر نزار بود و نیز در نیم ستمت علیه میگویند که امام بعد مستخرس پیشش متعلی بابتدای القاسم است  
 که مستخر بعد بجز نزار ثانی او را خلیفه ساخت و فضل بن ناسخ فضل و دست و چون متعلی را بعد موت پدر  
 مردم بعینه کردند نزار برادر خود را جمع هر دو پسر صغیر و کبیر سخت فرقه شد بدید که تا که همه فرقه مردند و نزار هیچ  
 اولاد عقب نگذاشته و امام نزد مستعلی بعد متعلی بابتدای پیشش منصور الامیر با حکام ائمه است ثم ائمه شیعه  
 علیه التحمید علیهم السلام بن ائمه ابو منصور محمد الطاهر با ائمه ثم ائمه ابو القاسم علی الغالبه بن ائمه ثم ائمه  
 ابو عبد الله محمد العاصم بن ائمه و چون نوبت بوی رسید یعنی امرای بادشاهان شام بر روی غالب ائمه او را  
 حبس کردند تا که در حبس بموت اولاد و بعد کسی نماند که دعوی ماکت است اینهمه فرقه های اسمعیلیانند که میگویند  
 که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است شازدهم از فرقه های امامیه فطیمیه است که از افضلیه و عامیه نیز گویند اصحاب  
 عبد الله بن عی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است او مرد اولاد نگذاشت لیکن بعد از  
 رجوع خواهد کرد و بعد سلم سحافی میگویند که امام بعد جعفر صادق اسیر است کشتل پر بود و علم و تقوی  
 و سفیان بن عیینه غیره نجات محمد بن اهل سنت از وی روایت حدیث کرده اند شازدهم اصحاب بی یعقوب  
 صد و گناه از انبیا و اول جبار است نوزدهم فطیمیه سیم موسوی است یکم مطوریست و دوم جمیلین چهار فرقه گویند  
 که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن فطیمیه میگویند که موسی قطعه مرده و موسوی موند و توقف دارند و مطوری  
 میگویند که مرده است و نخواهد مرد تا که مالک نام زمین شود و در المهدی و رجوع میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد  
 بیست و سوم احمدیه که امام بعد موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیشش علی بن موسی رضا است  
 ثم ائمه علی بن ابی طالب ثم ائمه علی بن ابی طالب ثم ائمه علی بن ابی طالب ثم ائمه علی بن ابی طالب ثم ائمه علی بن ابی طالب  
 اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پیشش علی بن اسحاق است او زنده است منظر مهدی موجود است  
 و از خوف دشمنان مخفی شده بعد از ظاهر خواهد شد مصالح اولی در ابطال زمینت و افاضت و اثبات زمینت  
 اهل سنت و جماعت بر وجهی است بر این اول بابایت نزاری مثل قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات

وهو جاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم حجة عند الله واولئك  
 هم القايرون بينهم بهم رحمة مناه ورضوان وحيات لهم فيها نعم مقيم خلد فيها ابدا  
 ان الله عندك اجر عظيم وقوله تعالى الذين الرسل والذريات نوا مع جاهدوا باموالهم  
 وانفسهم واولئك هم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها  
 اودية من الماء والارياح تجري في وسطها فيها غرف مرفوعة فيها فيها من الجنة  
 التي وعدوا بما كانوا يكفرون والفسوق والبصيا والذين هم المرشدون  
 وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اتوا وانصروا  
 واولئك هم المؤمنون اجمعين واولئك هم الذين اتوا من الله على رسوله وعلى  
 المؤمنين والذين هم كبر التقرى وكانوا الحق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين  
 اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله وسولاه واولئك  
 هم الصدوق والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون  
 في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي  
 يصلى عليكم وملككم ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هجروا واولئك  
 من ديارهم واذوا في سبيلى وقالوا وقتلوا الاكفر عنهم سيئاتهم قوله تعالى في رجال يحبون  
 ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم  
 بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا على حقا في التوراة والانجيل  
 والقرآن فما اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعةكم الذي يوعدهم وذلك هو الفوز العظيم التائبون  
 العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون  
 عن المنكر والحافظون لحدود الله وشبه المؤمنين وقوله تعالى الذين يقاتلون بانهم ظلموا  
 وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم يفرحون الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد  
 رسول الله والذين معه اشهدوا على الكفار بما بينهم ثم ركعوا سجدا يستغفون فضلا من الله  
 ورضوانا يساهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثابهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كمن رجع

اجم

اخرج سطره فاذره فاستغلظ فاستقى على سوقه يعجب ان راع ليعظ بهم الكفار  
 وعدا للذبح انما وعلوا الصلحها مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وحده وان الله  
 حق جهاده هو اجبتكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة اياكم ابراهيم هو كما  
 المسلمين من قبل وفيه ذلك ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فان الله صالح  
 وانوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولكم فم للمولى ونعم النصير وقوله تعالى انتم خير امت اخرجت  
 للناس تاخرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين  
 آمنوا معه يجاهدوا باموالهم وانفسهم اينهم آيات وديك آيات دلالت دارنبر انك صحابيه مهابرين  
 وانصار بغيرين متها اندو تحقيق عند الله مؤمنان نذرية منافق چنانچه روضه ملعونان خيال ميكنند آنها  
 بجان و مال خود در راه خدا جهاد کرده اند حق جهاد ايمان اعمال صالحه محبوب الهى شان است وكفر وعصيان  
 كرده است نزد آنها كلمه تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق نديتقوى وامل تقوى اند  
 آنها صادقان نذر ايمان واقوال گناهان شان را حق تعالى آمرزيده و جان مالشان را حق سبحانه  
 عرض بشت خريد فرموده آنها بصفات حميده از توبه و عبادت و حمد و نماز و امر معروف نهى منكر و نگاهداشتن  
 خود و حق تعالى موصوفت حق تعالى همه آنها را وعده بشت كرده پس ردوا فاض ملعون كه تهمته تبار  
 با نهامى كند بحال و طول است الاجل حق تعالى از عواقب مور لازم آيد با حق تعالى ميف مايد  
 قوله تعالى والذين اتبعوه هم باحسان رضوا الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآلاية  
 وقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان  
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سبيل  
 المومنين قوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا اين آيات وماندين لانه دارنبر انك  
 بر كه سبت صحابه كند بنيكوى و دعائى مغفرة كند براى آنها و در اول كمينه و عداوت از طرف آنها نذر حق تعالى  
 از آنها راضى است آنها از خدا راضى اند و بشت براى آنها هم پيا و بر كه پروى كند سواى راه آنها و ابر و در  
 رساند و شك نيت كان ستمه و طاغره راه صحابه ميروند و آنها را بنيكوى ايا و مى كند و دعائى مغفرة

برای آنها میجوهند و رواقن بلغیه صحابه میبندند و مطاعن آنها می شمارند و از ذکر حیر آنها غیظ و غضبه میخورند  
و بدرون ع و انفراد از امیر المؤمنین علی و از جعفر صادق روایت کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله  
علیه وسلم همه کس میترسیدند چنانچه روایت کرده مسلم بن حنیس در کتابت نبی صلی الله علیه وسلم  
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم ترسیدند مگر چهار کس در روایتی از صادق روایت کرده دیگر شش کس بنا بر همین عقائد  
فاصله است چون صحابه میبندند و رای سوامی راه آنها بر آورده اند پس این آیات اهل حق هستند با و در حق  
از اجل و قوله تعالی لیغیظهم الکفار بر روضه وارد بر شان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید و عدل الله  
الذین آمنوا امنکه و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلفنا الذین  
من قبلهم و لیعلمن ان اللحم ینهم الذی یرضوا لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم انما عبدا و  
لا یشکرن فی اشیا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را  
از آنها خلیفه سازد و قوه و مدین آنها که حق تعالی آن دین را بر آنها قبول کرده است و خوف آنها از کفار  
دور کرده است و در عبادت خدا کنند توحید این آیه و دلیل است بر آنکه دلیل است بر آنکه جماعه حق است و هم  
و نیست مضمی و مقبول الهی که حق تعالی خلفا را شدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوه و شوکت  
که کفار را از جزیره عربت که در آن وقت کسری و قیصر هم زدند و خراسن عربت هم برای مسلمانان قسمت نمودند  
و درین صحنی الهی را در چهار سوی عالم منتشر ساختند و کفار را بقتل و اسیر و انچه جزیه و دلیل کردند و از ازل سنته خلفا  
صالحین خلفا را شدین الان و بنفست اقلیم غالب منصرفند و بر کتابت منتهی صوابه کرام عمل میکنند و اگر در سب  
روافضی حق باشد خلفت و عده الهی لازم آید چه بر عقا و فاشان علی و شیاع اوقوه بر اظهار دین حق نیستند  
و شیعه از اهل مابل بر جان مال و اهل عیال خود خائفند و قرآن تحریف کرده خلفا را تمام عمر خوف اعداد  
در نماز و غیره میخوانند تا آنکه در امام خلافت محمد امیر المؤمنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود قوه و شیا  
چنانچه تفسیری که از کابرها اشیا است در کتاب تشریح الانبیاء و الائمة بدان تصریح کرده و دیگر ائمه نبوت خلفا  
رسیدند و دین حق را پوشیده بیارای خود میکنند و در ظاهر بدو مخیم میکنند و میگویند که در عقا و فاشان آنها  
گفته است و اگر در روضه عوی بدلیل گفته که آنها از این عده موقوف بر ظهور مجدد است گفته شود که این کلمه

در قوله تعالى وحده الله الذين امنوا منكم اذ ان ابى است نيز الكعبه وواووه صد رسول  
يا نبيت اني اميت سال اچيل سال دين حق قوه ياد كدام جاي منتان است و اميرت قيل نسبت با بيه تهاى  
طويل حكم عدم دارد كما لا يخفى على اولي الالباب نسبت بسبب اجتهاد است برهان ثالث كه حق تعالى  
وعدده كرده است بعالم شترين حق را بر ديكرا و بيان قوله تعالى ليظهر عن اللذين كلفوا وكونه الكافرون  
وقوله تعالى احصا علينا نصر المؤمنين وقوله تعالى اللذين امنوا في الحياه ان انبيا  
ويوم يقوم الا شهاده وقوله تعالى وقد كنت بنا في الزبور من بعد الذكرا الا ارضن منها عبادى  
الصالحون وقوله تعالى ولينصرن الله من ينصروه الا ان حرب الله هم للفلكون اجمعين كات يورثون  
بسيارند و شك نيست كه غالبت جسميم او بيان اكثر اوقات اكثر افاق و ظاهر و با هر چه جميع فرق مى رسلايم  
اين سنه و جماعت است اگر ايند سبب حق بود و ندره سبب ديگر حق بودى خلفه و در عده الهى لازم آمدى خصوصى  
كه صاحب زمان با عفا و نشان هنوز از خوف اعدا مخفى است قدره ظهور ندارد تا بقدره انهاردين چيز برهان  
را ربع با حديث نبوى صلى الله عليه و سلم كه اما ميه هم بدان اعتراف دارند حديث ابى هريره قال قال رسول الله  
صلى الله عليه و سلم ستفرق متى على ثلث سبعين فرقه كلهم فى لنا والا واحدة قالوا منهم يا رسول  
الله قال هم الذين علموا فاعليه و اصحاب رواه احمد و ابوداود و الترمذى وغيرهم با ستمه هم الصحيحه  
فقيرا حديث مرويه كتب اهل سنه استدلال نميكنند و اگر از احاديث و دليل سنه صد و نوزدها كتابات  
تخفيف سبب اهل سنه و جماعت نميكنند و بطال نميكنند و انقض منبها يدا با بايخديت و مثال ايجد شت از آنچه استدلال  
گردد كه روض سبب بايخديت قائم نميكنند ليكن از خانه ايجديت نگار دارند و ميگويند كه آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا  
عليه و اصحابه نفرموده بلكه ما ناعليه و اهل بيتى فرموده و مويدين روايه اهل بيتى است حديث  
ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل اهل بيتى مثل سفينه نوح من كملها تجر من  
تخلف عنها هلك رها فلك الكور رواه احمد و البزار فى صحيحه عز عليا س و ابن الزبير و حديث  
زيه بن رقم عن النبي صلى الله عليه و سلم قال انى تارك فيك القليلين كتاب الله و عزى توفى روايه  
انى تارك فى كهم ان تملكتم به لى فضل كتاب الله و عزى رواه الترمذى اهل سنه ميگويند

در بر و در و رایت غار صفت بلکه ما انا علیه اصحابی و ما انا علیه بل بی بی مال سر و کی است چه طبیعت  
 هم داخل صحابث فاطمه و پسرانش در قنده ام کلثوم و زینب و لا و پنجم صلعم و عاشره زینب و هفتمه سایر  
 ازواج پنجم صلعم و عباس علی و جعفر و عقیل و پسران عباس نهیم هم از طبیعتند و هم از اصحابان و لیجان  
 سبیل ایشان اهل سنته و جماعت اند نه در افضن که منکر و لاعن طاعت تمام دختران اند سوگنا فاطمه و تمام  
 ازواج پنجم صلعم و آنچه در فضل اهل بیت بر علی و فاطمه قصر میکنند عرفا و لغت و شرعا باطلست نیز آنچه خاصه  
 میکنند که علی و فاطمه را دینی سوا ی وین دیگر صحابه بود باطل است و خلافت اهل قوا تر و آنچه میگویند که علی  
 و فاطمه اولادشان اگر چه در ظاهر موافق جماعت می گفتند و باطن ما را پوشید چیزی دیگر گفته اند یعنی خلاف  
 در آیه و روایت رضی در زنج البلاغه از امیر المؤمنین در کلامی طویل آورده قال از من السواد الاعظم  
 فان ید الله علی الجماعة و یا اکر و الفرقة قال الشاذل الناس للشیطان کما ان الشاذل من الغنم للذئب  
 و شیعه اجماع و از زنج بلاغه است صحیح متواتر است نیز رضی در زنج البلاغه و غنیمت از  
 امیر المؤمنین روایت کرده که امیر المؤمنین کتابی معاویه بن ابی سفیان نوشتند الا ان للناس جماعة حرم الله  
 علیها و غضب الله علی من خالفها فنفک نفضک قبل حلول کذا و همچنین در زنج البلاغه امیر و او  
 کرده و نیز در زنج البلاغه و شرح آن آورده که امیر المؤمنین معاویه نوشته ما کنت الا رجلا من المهاجرین او ترجمه  
 که ما اور دو او اصدت که ما اصدی و او ما کان الله لیجمعهم علی الصلح و موید است روایت ما انا  
 علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اصحابی کالجوف باهم  
 اقتدیتم اهدت بهم و راه البیهقی و روی ابن عدی فی الکامل باهم اقتدیتم قال البیهقی و متنه  
 مشهوری و قدر او یا ساند متنوعه و توفی بهالی جهت الحسن و ایزدیت را اکثر علماء الامیه هم روایت  
 کرده اند مفید ثلثه محمد بن بابویه قمی که از کبار علماء روایت نقل کرده که این حدیث صحیح است و کتابی علوه  
 تصنیف کرده و معنی قول صلی الله علیه و آله اصحابی کالجوف باهم اقتدیتم اهدت بهم و روی ابن عدی  
 نوایات بسیار گفته غرض که این حدیث با اتفاق فریقین صحیح است نیز نوید این حدیث است از یزید بن درویش  
 از ابن عباس و در قطنی و فضائل صحابه و ابن عبدالبراز جابر و عبد بن حمید هر سند خود در او این حدیث

و بعد



و عبدی در جمع بین صحیحین این عساکر و حاکم از عمر بن الخطاب است که مذکور است صحیحین کرده قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یسألنی عن اختلاف اصحابی الا بعد ما وصى الله بالحق  
 ان اصحابک عندی کالجعم بعضها اقوی من بعض و فی روائیه انتم من بعض و کلک نور من اخذ  
 بشئ مما هم علیه من اختلاف هم فهو عندی علی هدی و من زیه بی و من فعل از ابن عباس روایت کرده است  
 قال اختلاف اصحابی رحمة بر ائمت است یعنی رسولی و عمر بن الحسن الحافظ اقرار کرده اند که اگر اختلاف  
 رحمة باشد بر ائمه اتفاق حدیث خود را بر حضرت رحمة الله علیه بر جوابی از عمر ابن الخطاب گفته که این اعتراض  
 از سواد فهم مقرر نیست چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن سخن در  
 اختلاف نظریه مطابقت ندارد لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق  
 جائید که بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلال و غیر ذلک و ابان بن قریظ میگوید که معنی اختلاف اصحابی  
 رحمة است که در اختلاف اصحاب است را توسعه در خصت است بهر که از صحابه نقلی و ائمه از ائمه جاوید باشد  
 اصحابی کالجعم بر آن دلالت دارد پس رحمة کنایه است از توسعه در خصت و این توسعه در اجماع و اتفاق نیست بلکه  
 در انصورت و حسب متهم است بر اتفاق سابقا بر روند و الاستحسان غداست پیروم و در اولی و اولی  
 و انصوبه جملتی در میان صحیحین که در حدیثی است که از حدیث صحابه یاد کرده اگر همه بر توفیق  
 اتفاق دارند از ان احواف توان کرده اگر با هم اختلاف دارند یکی از ان احوال عمل باید نمود و چون بحدیث  
 لا یجمع امتی علی الضلال بداند علی الجماعه و بحدیث اصحابی کالجعم امامیه عقافت کردند این را از اعتراض  
 الذین هم علی ما یملک و اصحابی بیار نیست و اهل سنت روایت ما نا علی اهل بیی و حدیثی مثل علی بن ابی طالب  
 سعید بن روح و حدیثی که در کتاب است و در حق ائمه خودی دارند و بوجوب محبت الطبیعت و غیره صحابه  
 قائلند و در اتباع آنها نیست اینصحر میداند و در حق که دعوی محبت الطبیعت و غیره پسین علیه السلام و تابع  
 آنهاست که محض غلط و باطل میگویند چرا که الطبیعت عبارت است از زمان و فرزندان و دیگر اقربا و همچنین عتقه  
 عبارتند از نسل مردی و قومی و عشیره او و در حق دعوی محبت همه ندارد مگر باکم کسی از آنها نمی بینی  
 که از نسیب و قریه و ام کلثوم بنات پیغمبر صلعم انکار دارند و از اولاد فاطمه عداوت دارند

و گفته اند که چندی از صحابه با او ملاقات کردند و گفتند که ما را از او بگو که او را چه می آید  
 و پیشتر توحی را و با بر ابراهیم از سب و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب نظران بودند و گفتند که  
 میکنند و جعفر بن موسی را جعفر که نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را که مذکور  
 می کنند حسن بن شعیب و پیشتر عبد بنده و پیشتر محمد بن عقیب بن کثیر و ابراهیم بن عبد الله و زکریا  
 ابن محمد الباقی و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن و محمد بن حسن بن حسین و یحیی بن عمر از اصحاب زید بن  
 بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد القادر جیلانی و جماعة کثیر از علما و اولیای شهر فاروس اوقات کافر میدانند  
 و سخن در فضیلت ایشان می گویند و جماعه از امامان را در اعراف می گویند و بر قلیل اند اما که آن طبعه طبیعت  
 را که راه و عقیده داشته قایل ندانند بلکه بعد ملت طویل از ذریع برشته و در نهایت حال شان با اولاد فاطمه  
 و با و کواکب بیت از ارواح و اولاد و عشقان پیوسته صلح حال محبت آنها ظاهر است پس عوی محبت آنها با عوی  
 باطل است و هم چنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما از دین از امامت طبیعت کرده ایم و دروغ  
 و باطل است و طالبان این ظاهر سازیم نشاء الله تعالی و اصل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند  
 ظاهر است از آن عقیده و همچنین محبت اتباع ایشان را با تمام طبیعت است اما می شود و مترشح اند که محمد بن  
 اصل سنت اخذ کرده اند از امامت است اما ابو حنیفه اخذ کرده علم از جعفر صادق و اما مالک هم از امام جعفر  
 اخذ کرده و هم از ربیع و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی بن ابی طالب و او مالک اخذ کرده  
 که سلسله و اینت او با اهل بیت میسر و محمد بن حسن از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی و غرض که اسناد اینهمه  
 با همه طبیعت می رسد که او که این نظر اعلی فی النجیح و التبیح و تنسیخ ابو حنیفه از امامت قرآنیست کرد و او از  
 زید بن علی و باقر و صادق برود و حنیفه را اجازه اجتهاد دادند و دست نهانی او بس که گفتند که ما  
 این یوسف را گفتند اهل سنت ابو حنیفه بر خلیفه ابو جعفر منصور پدید شد که همان ار که علم آنمونی گفت  
 از اصحاب علی بن ابی طالب و از اصحاب بن عباس و منصور گفت حکم گرضی کار خود را و روایت که ابو  
 حنیفه در حجره ام شسته بود و کردوی از حمام بود جواب اهل منبر بود که جعفر صادق آمد بر سرش نشاند چون ابو حنیفه  
 خبردار شد که صادق استاده است خلعت گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبر دار میشدم نشسته

می یازم صادق گفت بشین ای ابو سفید و مردم را جوابی در جوابی که کار او نام جبران خود را و ابوالمحاسن  
حسن بن علی پستون و از ابی بنجر می روایت کرده که جعفر صادق چون ابو جعفر را دید گفت گویا  
گرمی بیخ من بسوی تو زنده میشکلی شسته جدم را بعد گفته شدن و باشی و حیا و قرار بر مذهب تو می آید پس  
هر غمزه بتورا یا بنده تحیران چون در مانند و راه نمائی آنها را را می واضح چون جبران شوند پس ما شد  
ترا از خدا مدد تو فو فیق تا که راه رو ندر بنامیان بتورا و دعوی آنکه ابو سفید با وجود آنکه علم از آنم طلبت  
از آنها مخالفه کرده دعوی است بیدین اگر ابو سفید مخالفه صادق میکرد صادق استخیم او را می پذیر نمود  
و ابو سفید محبت بن حسن بر ذریه موسی کاظم میفکند بنامی صاحب فضل از امامیه گفته که خوشبختی بارون  
شاید کاظم فیکرد و اینها نزد او پنجانیختر شد بر این خمس از مردم و یاد آنکه ابلهیت که در کتب شیعیه  
وارد شده است و دلالت دارد بر حقیقت نه سبیل سنت و بطلان مذرب روضه منها ما سوس و  
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه فی جواب کتابه بعد کذا ابی بلور و عمر لعرب ان مکانهما فی  
الاسلام عظیم و ان المصداق لهما الحج فالاسلام شدید و رحمهما الله و خراهما باحسن میل او  
شارحوا نهج البلاغه الثاني انه قال میرو المؤمنین الرضوان الاعظم فان ید الله علی الجماعه الخ  
و قد مر من نهج البلاغه الثالث حاروی عزاب الی المؤمنین انه کتب الی معلومیه انما الشوری  
للمهاجرین و الا نصهار فان ایتمه و اعلم رجل و سوس اماما کان الله رضیا فان خرج منهم  
خارج بطوع او بد غمزه در حق الما خرج منه فان ابی قتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین  
و و لاه الله ماتوا علی و اصلا و جهنم و سائر مصیباتی فی نهج البلاغه الرابع ما صح عن امیر المؤمنین  
انه کتب الی معاویه الا ان للناس جماعه هم لله علیها و غضب عن من خالفها الحدیث و قد مر  
الخامس کتب البصیر الی معاویه و ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردت و اوردت  
کما اصدت و او ما کان الله لجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغه و قد اورد الرضی  
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین الصحیفة الكاملة انه کان یقول فی دعائه لا ینا بعزل  
بعد عاتقه لا صحیح صلوات الله علیه و سلم خاصة اللهم و صل علی التابعین امم بالاحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خير حزننا الذي قصدنا  
سميتهم ونحرمهم ومضوا في انا هو الايتام بهذا يتنازلهم كما في موارد بنهم ينون  
بدينهم على شاكلتهم الى ابيهم وى حصرنا الفصول من الامامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد  
بن علي الباقر انه قال لما اخذنا صوابي ابي بكر وعمر وعثمان انا اشهد انك لست من الذين قال  
الله فيهم والذين جاؤا من بعدك يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان  
الذين اتينا من في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامام  
ان الله تعالى قال لولم يؤمنوا ما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين فضل  
ال محمد على جميع المرسلين اتسع ما التفسير المذكور ايضا ان آدم قال نحن محمد الطالبيين خير  
اصحابه المتجبين ان تعزلي قال الله تعالى قد قبلت نوبتكم وحي اليه كذا في فضل سيد المرسلين  
والطالبيين واصحابه النبيين واخبره ان الله تعالى يقض على كل واحد من عبي محمد وال محمد واصحاب  
محمد ما لو تمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا الكفار الكفاهم ولا داهم الى عاقبة محمد  
ولو احب جل من انكفوا جميعهم رجل من آل محمد واصحابه خيرة انكاه الله عز وجل عن ذلك  
بان يحتمل التوبة والايان ثم يدخل الجنة ولو ان رجلا من يفضل آل محمد واصحابه لم يخزن ابوا  
منهم بعد برب الله على بالوقم على مثل خلقه لاهل آلهم جميعا العاشرة ماروا واصحاب السواد والقبائل  
من الامامية عمال ابا محمدي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي  
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العانية والوفيق ورضوا عنه بما هم من علمهم بما بعثتم  
رسولهم ووقبلهم بما جاز به الحادي عشره رواه علي بن عيسى الاربعة من عظماء الشيعة الامامية  
الاثنا عشرية عن الصادق عمنه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمي ابا بكر رسول الله الهاجرة  
وكذا نصار صدقوا من لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الاربعة في كتابه  
كشف الغم في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفرقيان من الاخبار والاثنا عشرية في عشره ما روى عن علي بن الحسين  
في الصحيفه الكلمة انه دعا لهم وصل عليهم وودهم بانهم احسنوا الصلوة عليهم فاقول الامن واج

والله

واولاد في طهار كلمته واهم منظومين علم حجة الثالثة عشر ما روى عن امير المؤمنين انه  
 مدح المهاجرين والانصار بان احب لقاء اليم لقاء ربهم فانهم كانوا عاقبة بالوعد لا اله الا الله  
 وكما لعين ما لهم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضى في نهج البلاغة قول امير المؤمنين لقد نلت اصحاب  
 محمد صلى الله عليه وسلم فما اراى احدا يشبههم لقد كانوا يصحون شعثا غبرا قبا تواسجدا وقاما ابرار وحويا  
 بين جباههم وخذ ردهم ويقفون على مثل الحجر من ذكر معادهم كان بين عيدهم وركب لا ترى من طول  
 سجودهم انا ذكره لله هملت عيدهم حتى تبل جنونهم وما دوا كما اميد الشجر يوم الريح العاصف خروا من  
 العقاب ورجاء للتواب خامس عشر ما روى عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر ذكر فيه انه  
 نهض في الاحداث التي وقعت من العرب في خلافة ابي بكر من رجوعهم عن الاسلام وطههم في  
 دين محمد الطيبة زهق الباطل واستقر بالدين واتساعه بالثبارة ذكره الرضى في نهج البلاغة وغير  
 السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام عليه السلام بابا البيت وهو سحوقه وقال كنت والله يعين المؤمنين  
 وكنت كالجمل لا يحركه العواصف ولا يذله كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغير  
 عن ابن عتيق بن ابي طالب انه لما قبض ابو بكر الصديق ومحمد عليه السلام رجعت المدينة بالبعاء كيوم قبض  
 الله صلى الله عليه وسلم فجاء على اباي مترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف على باب البيت  
 فيه ابو بكر محمد فقال رحمتك الله يا ابا بكر كنت ائت رسول الله صلى الله عليه وسلم وانيسه وذكر الحديث بطوله  
 فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل على ابن عسوار ديبلى وكشف الغم في معرفة الامم من اخبار  
 القبايق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حلية السيف هل  
 يجوز قال نعم يجوز ذلك ابي بكر الصديق وسيفه بالفضة قال لا روى اقول هكذا فونب الامام عن مكانه  
 فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن فعل له الصديق فلا صدقة الله تعالى الدنيا والاخرة بين  
 الثامن عشر ما ذكره رقيب روض مرويت از ابي جعفر محمد الباقر كغنتاير المؤمنين والله اخذ من الناس  
 احب الى ان النبي بصحيفة من هذا السبحي ويزد رنج البلاغة روايت كروه از امير المؤمنين كغنتاير  
 كوظان جهاد كروه باكار وروى قال كروه باكار وروى ان انا كرهنا راقيل كروه امير المؤمنين كغنتاير  
 كوظان جهاد كروه باكار وروى قال كروه باكار وروى ان انا كرهنا راقيل كروه امير المؤمنين كغنتاير

شایع شد و وضع کرد خرید را و بنا کرد سجده او و او مع نشد در خلافت او گفته و مراد ابو بکر است یا عمر بن عمر  
 انار مرید از امیر المؤمنین و از انکه بنیبت که و وافض بصیحه ان اعتراف میکنند و اتفاقا ندیبا که ابو بکر و عمر  
 در اسلام مرتبه عظیم است و نسبت آنها مصیبه شد بدست در اسلام و ابو بکر صدیق استم که او را صدیق نکر  
 خدا و او را تصدیق نکنند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با ترسانان جز  
 بنادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شد و دعا کرد برای آنها که حق تعالی آنها را جزا خیزد و جزا ببرد و برتر  
 ابی بکر و عمر بگردد بناتشان بیان نمود و قسم خورد که گفت که و اندکی نیست در مردم که دوست تر باشد از من  
 انکه مانند وی دل در صیحه سخن با و با خدا ملاقات کنم از عمر در جنازه ابو بکر بگردد و گفت مرز خلافت پیشتر منقطع  
 شد و نایب و بمبالتی میان نمود و در حق جسم صحیح گفت که هر که امام گویند خداوند همان امام است و هر که  
 از راه نشان جدا شود بروی غصب است و او را جهنم است باین انار ندید بعضی را اثری نمی ماند و  
 اهل سنت و جماعت باشد مگر انکه در فرض این انار را حل میکنند بر تقیه و جوشش بوجه است کی انکه تقیه  
 باطلست چنانچه بیان کنیم انکه الله تعالی در آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه در بعضی است که محبت با حق  
 و جعفر صادق علیه السلام فرمودند چنانچه باید انکه تعالی و اینجا انار محمد باقر هم که کوشده است بوم انکه اول  
 حالی و قتالی دلالت دارند بر انکه این انار سببی بر تقیه نیستند که تقیه عبارتست از اظهار طبل و انضای حق  
 برای خود است و انکه انست که با بر ضرورت تقیه جایز باشد و بعضی در است چه اجاز باشد که کذب در جسم  
 ابراهیم حرام است بقیح است لذات و آنچه ضرورت تعارض است بعد ضرورت پس بر صدور تملیک مشاکلا مسلم  
 کفار که کفار باشند و کفار را در انگاه کنند بر انچه انکه کفر بر زبان پس اگر انکه قبلن با قطع عضو شد و مکره  
 قمار بود بر انچه از ان می ترسانند انقل با قطع در انصورت اگر مکره صبر کنند و کلمه کفر نگویند و کشته شود ما جو  
 و شهید شود و عمل بر غیر مکره که باشد چنانچه نصیب رضی الله عنه در دست کفار که افاده بود و کشته شد پیشتر صلی الله  
 علیه و سلم او را سیه شهید فرمودند و اگر در بحالت کلمه کفر بر زبان را ندانند مغفور است بر شخص چنانچه عابریان میسر  
 در دست کفار مبتلا شد و پیشتر صلی الله علیه و سلم در احد در دست او کراه قبلن مانند آن نباشد بلکه باو است  
 سهل تر سانه شده یا انکه انکه کند قمار برقتل و مانند آن نباشد در انصورت اگر او موجود نشد

و ابرار کفر و انباشند و اذیت بهل و خیریت و در صورتیکه کسی اگر آه نکرده باشد کسی طلب کرده باشد  
 و مسلمان از خود و کفر زبان را نه چگونگی و روایا و انشراح صدها بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکل قلبه  
 مصطنع بالایان و لکن من شهره بالکفر صمد اغلیه ام غضب من الله در احوال ویه شکار  
 کسی من خلفا را شنیدیم بخصو له است کرده بنام و آنها سلوکت کند یا یکا که نه تصدیق ما بریند کسب  
 بر تقیه بنده و کفر بنده بک فی استه علی کسی چون امیر المؤمنین اینهمه من و شما ز خلفا را شنیدیم کند و جزیره  
 آنها چشم گریان حاضر شود و قسم باشد تعالی خورد و آرزو کند که شل اعمال او در صحیفه من بشود و بخدا  
 ملاقات کند و در ضیوعه کالم مقال تقیه است چه ضروره داعی بر تقیه یگان در آنوقت سر از راه خود بودند  
 کی چنین انا ظاهر گفتند و چه ضرر با بنارسید خصوص درم یاد کردن کفر و زوره است و محمد باقر و جواب یکصد و بیست  
 شک کرد از اجازت و کفر نعم الصدیق نعم الصدیق گفته و اقبال تقیه است این فرقیه حالی دلالت دارند  
 بر تقیه و دیگر در آنرا ز کوره قرآن حالی و معالی بسیار دلالت دارند که این فعل بنا بر تقیه بود که انا کلمه علی  
 من ادنی شعور بر آن ساوس انکلاب منظر حلی بر تنج گفته هر فرقه از عقاید و طریقت که عقاید او از  
 عقاید دیگر ملتهما باش و جدا باشد و موافق بود مگر آنکه آن فرقه حقیقت و بر فرقه که باطل را باطل بنشیند حقیقت  
 داشته باشد نه بر باطلت و گمان برده که در سبب ما میسخت است چرا که سوای امامیه از عقاید و در طریقت  
 کسی سبب است قابل نشده کسی تکلیف صحابه و چون در آن نشان زبان نگشوده اینهمه مفادات صحیح اندیسکن  
 استلال بن مطهر این عقاید بر تقیه سبب امامیه باطل از صحیح که هر فرقه که در اکثر مسائل عقاید با دیگر  
 فرقه باطلی باطل چون بعدی است باشد حق است چه بدی که حق ضد باطلت و ما ذابعد الحق الا الضلال و اینهم  
 صحیح که از عقاید و دولت مسلمانان بمثل امامت کسی قابل نشده و بطبع لحن صحابه کسی زبان درازی  
 نکرده فی الواقع اینهمه حق و چهل مرتب انکار بدیهات که با پیغمبر استی کردن باک نیکه نام عمر رفات پیغمبر  
 کردند و جان مال خود را شمار نمودند و درین پیغمبر در حیات بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی  
 ثابت شده که پیغمبر با ایشان صحبه های محبت و یگانگی بود که یک صحبت درجه تو اتر رسیده باشد قرآن  
 محمد از مردم و ثنایان جامعه معلوم است تا کنسان دشمنی دشمن و مسلم که پیغمبر بر تقیه و فراق عمل است

و در حق پیغمبر حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین و کمال نعمت بر او بنا برت داده گمان  
 برون که بجز چهار کس چکن پس از وی بدایت نیاخته این همه حق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نباید مگر از دهن  
 نیا از خوارج که آنها هم عجمی و دیگر مثل غیره گمانند که با اهل بیت پیغمبر عداوت دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند  
 و با علی که او را پیغمبر طغیانی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر  
 از صلب او مانده و تمام عمر در تربیت او دروغ نکرده و سخنی میدارند و تکفیر میکنند و سب لعن توبیخ مینمایند  
 از نفس او و دولت سواى خوارج باین حقاقت مبتلا نیست نمودن با همه آنها اگر این امتیاز خود را مانت با ملت  
 باطله نظر نمایند تا همین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز آنها را که صحابه اتفاق بر سب و لعنت دارند  
 آنها هم همه فرقه اند که یک تکفیر و دیگری می کنند اسحاق قسید و استعلیله تکفیر از آن عشره میکنند و با کس کثیر که یکی  
 از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکنند پس اول تیر جبر یکی بردگی تیر جبر است بلا مرجع و تحقیق  
 مقام است که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت تراول است از سایر اشیاء فرع است چه نصب امام  
 بر عباد و چه است چنانچه جواد و چه است و امامیه اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در وجه موافقت دارند  
 چنانچه در محبت اهل بیت مذکور شود و اوقاتا و اندر تعالی و در اصل سنت و با قضا از همه برون بعید دارد و گفته این  
 سخن است که عقل در ادراک مسائل ذات صفات با رب تعالی و احوال قیامت کافی نیست والا احتیاج  
 به نبی پیغمبر ان نمی شود و در ادراک عقلا اختلافات نمیشد چنانچه در شریع انبیا اختلاف نیست پس چون  
 پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی بریز بار عقل اول قصه سامعت نکرده اول سنته و جماعت عقل را  
 بر کنار داشته و بر آنچه شرع ناطق شده بود تمام آن ایمان آوردند و از من بعضی و تکلم بعضی گفتند پس اگر  
 موافق عقلند نور علی نور او اگر موافق عقل نیفاد عمل بر تصور عقل خود کرده و در کل من عند الله گفته تسلیم  
 نمودند و کیفیت و چگونه یکی آن معروض بسلام الهی استند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل عقاید  
 جاریست و این راه است که حق تعالی برین مع میکنند و میفرمایند منتهایات حکمات من ام الکتاب  
 و اخر من شایهات فاما الذین فی قلوبهم رزق تبعول ماتا بهمنه ابتغاء الفتنة و ابتغاء  
 ثوابه و ما علمنا اولاد الا الله و المرسلین فی العلم یقولون انما به کل من عند ربنا و این راه است

که اهل سنت



که اصل ستمه بجای آن امتیاز دارند از دیگر ملتهای زاینده که آنها هر یک به پیروی عقل یا تعقل و کتاب  
 و سنت را پیش شیفته اند و خفتند پس کتاب سنت اگر موافق عقول شان آمد بر آن راه والا انکار کردند و متخیر  
 ماندند و راه کم کرده اند قال الله تعالی كلما اصابهم مشوره و اذا اظلم عليهم قاموا از حال  
 شان خبر میدهند بعضی گفته اند که موجودیکه جسم باشد و مکان و نیز وجودی باشد باشد معقول مانمی شود آنها خدا را  
 جسم گفتند و جسمی شد و بعضی رو فاض جسم این راه رفتند و بعضی گفتند که حق تعالی تکلیف کرده است عباد را  
 را باین عبادت و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد  
 عظم بر عباد لازم آید عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدری در وجود حسن این مانده شدند  
 و بعضی رو فاض باین راه هر رفتند و بعضی گفتند که مگر جسم سلاجیه خالقته ندارد و انقدر فهمیدند باز غلط کردند  
 و گفتند پس عباد بر همه عباد عظم است نیز انبیاست خاک کیمیا را عبادت کبر من عقل قبول نمیکند آنها  
 رسیدند و بعضی رو فاض باین راه هم نرفتند میگویی نیتیه علی گنای که کند او را عذاب نخواهد شد و این با علم  
 و القدر که از شر خدا نیست کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند  
 بتابعه حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطل را بدون توان غیر مخلوق و صفی از صفات معقول نشد  
 که حرف صوت است چگونه است اما قیام باشد و بعضی منکر عذاب شدند میگویی که مرده جدا است  
 عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر آنها هر طریقی و میزان اعمال و وزن افعال و اکثر تفصیل معاد را معقول  
 میدانند و ربه حق تعالی را معقول میدانند از جهت این گفتند و دولت باطله بهم رسیدند پس بنا  
 این همه مذموم باطله هر یک اصلست که عقل را مقدم میدهند و شرح را تابع عقل میکنند و پس پیروی عقل ناقص  
 خود کرده و راه دیگر رفتند بر سر راه شیطان بود و با او صلح میکنند شده و اول ستمه و جاهل عقل را میگویند  
 خود را قرار دادند که حق تعالی میفرماید و ما اوتینکم من العلم الاقلیلا و میفرماید و الله اعلم و انتم  
 لا تعلمون و دست بست بنی معصوم که او را حق تعالی برای راهنوی گوران فرستاده بود و او را  
 و عنان اختیار خود بوی سپردند هر سو که برد جان راه رفتند و بی تشویش بنزل مقصود که خسته است  
 بیت چه دم دیوار است را که باشد چون تو پیشتیبان چه پاک از موم بجوانزه که باشد نوم کشتیبان

ای برادر این ستمه بلکه حق تعالی منزله ارادتش در مثال میداند و از جسم آنرا نمیکنند و چون اینهم  
حق تعالی بیفاید الرحمن علی العرش استوی وید الله حقوق ایدیم ایمان بدان می آید و نشان  
آن می کند و میگوید الا الله تبارک و تعالی معلوم و کیف مجهول و الا جان به واجب البعث و کیف  
لا یجوز خمین با وجود تنزیه حق تعالی از جوار رحمت بیدانند لکن ندو میگویند که این صفت معلوم  
نیست مفوض است بعلم الهی برهان **سراج** آنکه بقیه در صفت نبوت افضل از نبوت ثابت میشود  
و نه ما جل جلاله النبی صلی الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات و فوق برین خود و انکار متواترات  
و مشط به هم میرسد چرا که این صفت است علیه السلام نه دیده ایم و نه ابو بکر را نه علی را نه سوره پیغمبر را نه پیر بل  
را نه قرآن بصورتی مانده بلکه قرآن را باقییم و بجز متواتر در باقییم که این قرآن بر محمد نازل  
شده بود و فصاحت عرب طبعاً معارضه آن کردند و همه آنها بان کثرت شیخ خاص و طول زمان و تحسین  
از جانب محمد بقوله خالتوا بسین صحیح است از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریه  
امی و دعوی نبوت کرد و این قرآن خواند مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی از رفیق محمد  
بزود فوج چشم نهشت از احاد و الناس این سخن محمد بر وضع و تشریف حاصل مکمل که باه و این باب  
الفت گرفته بودند که آن آمد و بر عداوت محمد برخواستند چون مجازات برست محمد طاهر شد و کلام  
در قلوب متاثر کرد بعد استعداوم مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسی که ایمان آورد ابو بکر بود  
اعلی پس دیگر جماعتی مسلمانان قلیل عمر و عثمان هم از آن جماعه بودند پس زبر و زافان بدست  
الهی قوه میگرفت و ظلمت کفر فرغ میشد و کفار و عداوت محمد و اصحاب محمد بر زمین این اوصاف  
نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان مال تقصیر نمودند و وقتیکه  
از سر راه و بر جانات بلاد و قری متباعد مردم بر سو که هر یک بدینی دیگر الفت شیشه است حضرت محمد صلی  
در بافته و از هر جانب بدخلون فی دین الله اوجا انگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم  
بیشتر شد و در آنروز بیکم اذا فرغنا منکم و الیوم اکملت لکم دینکم و الیوم اکملت لکم دینکم  
معروفات آنروز پاران او همچنانکه در رحلت او در ترویج دین او میگویند ششصد و هفتاد و هفت او

همچنان

به چنان میباردند ابو بکر با بی ضعیف و غیره قبایل عرب که تشریف بودند جهاد کردند و عمر القدر بلا و کفر را از اسلام  
 منور کرد که کسری و قیصر را بر سر و ایند نیز متواتر اگر موعبت سلم هست پس نوه محمد صلی الله علیه و سلم سلم  
 و قرآن هم سلم و حق محمد صلی الله علیه و سلم بر گردن مسلم که آنهمه بر یکجا کشیده و جمعاً نموده ما مردم را از  
 طغمة کفر برادر و بنور اسلام شرف کرده و راه جنت نمود و همچنین حق ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیره صحاب  
 محمد صلی الله علیه و سلم که درین بخشها و صحبها شریک رفیق محمد صلی الله علیه و سلم بودند بر گردن ثابت  
 و متحقق شد لیکن بر این بر یکجا تجاوت و رحمت که متعالی گفته لایستوی القاعدون من المؤمنین  
 غیر اولی الضر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فی سبیل الله المجاهدین  
 باموالهم و انفسهم علی القاعدین در حجت و کلا وعد الله الحسنى و قال الله تعالی لایستوی منکم  
 من اتفق من قبیل القتم و قال و لیلک اعظم در حجت من الذین اتفقوا من بعد و قالوا  
 و کلا وعد الله الحسنى و نذرت باطن باطل شد و در سبیل الله ثابت شده اگر این خبر متواتر از حق منصفی علم  
 نیست و اینهمه مردم که بازان و مردم و عو و عید از بی غیر از قبایل شتی و اماکن متبا عد و افر و فرغند و کوه و تنه  
 آباد خود را گذاشته وین محمد اختیار کرده بودند و آنهمه از جان و مال بر یکجا کشیده وین محمد را محکم نموده بودند  
 و آنهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فایده فکرو و آنها همه بخاطر داشت ابو بکر و عمر وین  
 محمد را بر باد و اندوختن قرآن منزل را گذاشته قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده بنوا از روایت کردند  
 و دینی دیگر سوای این محبت را از خود تراشیده بارسانیدند پس از کجا ثابت شود که محمد زانی و در دنیا  
 موجود شده و معجزات ظاهر کرده و در انصوات که اعما و برین خبر متواتر مانند بوجود محمد و معجزات و علم از  
 کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات ثبوت بر پیغمبر چه جایز است که بصره و ابتداء و مصر و جهان همه وجود  
 نباشد مردم در قی متحقق شده خبر بوجود آن بلا و بارسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن  
 بانکه ازین خبر متواتر علم بوجود نوه محمد صلی الله علیه و سلم حاصل میشود و علم باسان و اسلام را بی کج و چل  
 نمیشود این دعوی بی دلیل است کما لایحی بران نامن آنکه در سبب انصن هیچ دلیل از ادک شیع  
 ثابت نمیشود پس نزد سبب باطل است چرا که بر قرآن اعما و غارند همگی نیز که قرآن را صحابه تحریف

کرده اند و میتوانست از عثمان متواتر است نماز پیغمبر صلعم و احادیث پیغمبر صلعم که روایت صحابه مروی  
 شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شده اند که هر کس را صحاب و صحاب بطریق اول  
 نزدشان حجت نیست پس نیز سبب که آورده اند و پیغمبر نسبت می کنند از کجا میگویند آنها دعوی می کنند که  
 که ما این خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان بطاعت بود چه یکی آنکلا اول ثبات امامت باید  
 که در پیشتر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوده است و چون نبوت بجز متواتر صحاب یا سبب نبوده است چنانچه  
 ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جابر لا یخصی که صحاب را تا بعین شاهد چون منبر و عقید  
 علم نباشد و کل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که صحیح قول او باشد ثبوت آن  
 محالست و در وجه شرط فقها و ذمه عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود  
 و دیگر آنکه اگر امامت مع بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان مطاع است  
 و جز بکلی از حصول دین و بنا بر اسلام است مصل و محمد را از ان مطلق نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی  
 تراب نشدنی چنانچه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن ابی تراب است و در وجه اسود را حکم کرده  
 الی اخرها افترو و در جمیع علی ابن حسین پیشتر ازیه را مطلق ساختی و زید را امامت محمد باقر انکار میکنند  
 و حال آنکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که مشام سوال گفت که مراد ازین علی گفت که تو با من با پیشتر  
 ما بجا و کنتم سوال گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری اسوال انت کلبان دارم حق تعالی  
 را در زین بجهت یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر پس و در من با تو و نبودن که با من است زید گفت که پدر  
 با من با زید محبت است که مقدم کرده در زین من میداوی گو او را دوستی که مراد ازین روزخ انداختی یعنی  
 اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سووم آنکه در امامت زید امامی نص حلی شرط است و تعیین است  
 که اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا کی مصل گذار پس اگر در امامت نص بطریق اجداد کافی گویند  
 روایتها باشد که روایت احاد و سبب علم نیست بنا بر اخبار بران میتوان شد پس واجب است که نص متواتر  
 باید و لهذا امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی انقدر اصح است و اما  
 آنکه در واقع است تا آنکه صحاب با امام که بر یک دعوی عاقد علم از زمان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از امامت صحاب و صحاب بطریق اول  
 که در پیشتر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوده است و چون نبوت بجز متواتر صحاب یا سبب نبوده است چنانچه  
 ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جابر لا یخصی که صحاب را تا بعین شاهد چون منبر و عقید  
 علم نباشد و کل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که صحیح قول او باشد ثبوت آن  
 محالست و در وجه شرط فقها و ذمه عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود  
 و دیگر آنکه اگر امامت مع بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان مطاع است  
 و جز بکلی از حصول دین و بنا بر اسلام است مصل و محمد را از ان مطلق نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی  
 تراب نشدنی چنانچه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن ابی تراب است و در وجه اسود را حکم کرده  
 الی اخرها افترو و در جمیع علی ابن حسین پیشتر ازیه را مطلق ساختی و زید را امامت محمد باقر انکار میکنند  
 و حال آنکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که مشام سوال گفت که مراد ازین علی گفت که تو با من با پیشتر  
 ما بجا و کنتم سوال گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداوی اسوال انت کلبان دارم حق تعالی  
 را در زین بجهت یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر پس و در من با تو و نبودن که با من است زید گفت که پدر  
 با من با زید محبت است که مقدم کرده در زین من میداوی گو او را دوستی که مراد ازین روزخ انداختی یعنی  
 اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سووم آنکه در امامت زید امامی نص حلی شرط است و تعیین است  
 که اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا کی مصل گذار پس اگر در امامت نص بطریق اجداد کافی گویند  
 روایتها باشد که روایت احاد و سبب علم نیست بنا بر اخبار بران میتوان شد پس واجب است که نص متواتر  
 باید و لهذا امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی انقدر اصح است و اما  
 آنکه در واقع است تا آنکه صحاب با امام که بر یک دعوی عاقد علم از زمان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از امامت صحاب و صحاب بطریق اول  
 که در پیشتر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوده است و چون نبوت بجز متواتر صحاب یا سبب نبوده است چنانچه  
 ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جابر لا یخصی که صحاب را تا بعین شاهد چون منبر و عقید  
 علم نباشد و کل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که صحیح قول او باشد ثبوت آن  
 محالست و در وجه شرط فقها و ذمه عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت از کجا ثابت شود  
 و دیگر آنکه اگر امامت مع بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان مطاع است  
 و جز بکلی از حصول دین و بنا بر اسلام است مصل و محمد را از ان مطلق نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی  
 تراب نشدنی چنانچه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن ابی تراب است و در وجه اسود را حکم کرده  
 الی اخرها افترو و در جمیع علی ابن حسین پیشتر ازیه را مطلق ساختی و زید را امامت محمد باقر انکار میکنند  
 و حال آنکه کلینی در کافی از ابان روایت کرده که مشام سوال گفت که مراد ازین علی گفت که تو با من با پیشتر  
 ما بجا و کنتم سوال گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداوی اسوال انت کلبان دارم حق تعالی  
 را در زین بجهت یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر پس و در من با تو و نبودن که با من است زید گفت که پدر  
 با من با زید محبت است که مقدم کرده در زین من میداوی گو او را دوستی که مراد ازین روزخ انداختی یعنی  
 اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سووم آنکه در امامت زید امامی نص حلی شرط است و تعیین است  
 که اگر امامت از اصول دین باشد شایع آنرا کی مصل گذار پس اگر در امامت نص بطریق اجداد کافی گویند  
 روایتها باشد که روایت احاد و سبب علم نیست بنا بر اخبار بران میتوان شد پس واجب است که نص متواتر  
 باید و لهذا امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی انقدر اصح است و اما  
 آنکه در واقع است تا آنکه صحاب با امام که بر یک دعوی عاقد علم از زمان امام میکنند با هم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب جعفر صادق عمر بن حیدر را می و غیره میگویند که امام بعد جعفر پیش عبد الله است و علی بن ابی حمزه  
 سالم و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام  
 بعد موسی پیشتر علی است همچنین در اصحاب سنی اختلاف شده احمد بن ابی شهبان ابی جعفر حسین بن علی  
 و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمر و عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد علی میگویند که امامت بر موسی  
 ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع  
 شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب درستی است و احادیث احادیثی که در این باب است  
 کما لایحیی چهارم آنکه دعوی امامت از امامه متعارف شده مثلاً عمر باقر و زید و موسی و علی ابن حسین و هر دو  
 عالم و متقی و ضعف و وصف کمان امامیه از هر یک عوی امامت نقل میکنند زید یا زید و اثناعشریه و باقر  
 از محلیس کی تصدیق کردن و دویم را کذب بودن ترجیح است بلا مرجع فتاوی و تواتر بعضی از  
 اصحاب که چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضای و جواد منکر امامت آن هر دو بود و کذب میگردد  
 کسی را که هر دو امام و واجب الطاهره اند و اسماءه معاهیران حضرت از اصحاب صادق و کاظم و عثمان  
 بن عیسی از اصحاب کلمه و رضای منکر بودند امامت رضای پس با اینهمه کذب تعارض در اقوال ائمه و اقوال  
 اصحاب امامت چگونه ثابت شود و محتمل آنکه امامیه میگویند که ائمه از خود اعداء رب خود ظاهر نیست کردند  
 و در ظاهر مثل اهل طایفه سخن میگفتند و قول حق پوشیده میار آن خود میگفتند بلکه در خلوة هم می گفتند  
 و میگفتند که شیطان اذان مینویس و بار هم گوش در راه بگفتی عن الصادق پس قول  
 اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد بحال که آنچه پوشیده با نهانی گفتند چنان بطل باشد و مقصود ضلال  
 آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند می میگفتند چنان ضلال مشرفه قلیل بهتر است از ضلال هم غیر نسی یعنی  
 که تعارض در قول و قریب از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت جمع  
 کند گویند که شهادت بر فرغ داده بودم هر دو قول و قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب هر دو قول  
 یکسانست و لهذا اگر پیشین حکم بر فرغ کرده قضای حکم نکند و بعد از حکم از دو شاهد تا قضای حکم  
 آنکه حکم ضمان بر دو شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه در این سخنها روایت می کنند

که مخالف کتاب مذکور است متواتر است بلکه بعضی از آن کفریات است و عطلان آن ظاهر است  
 پس و فرق از دیگر روایات مابین آن گرفته جماعتی از محدثین آن فرق ضالان را از این روایت می کنند  
 انه قال فی خطبته ان اخذ العهد عن الامم و اح فی الاذل انما اللنادی لست بک کما انما  
 منشی الا نام این کفر است بلکه اشده انواع کفر است که دعوی الوهیت است و نیز ابی نصیر از صادق کلامی  
 روایت کرده که مشعر و دعوی الوهیت است و از همین سبب است که مفسران آن فرق را یعنی علی تفسیر میکنند  
 در قوله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم صلا قواربهم و انهم  
 الیه راجعون و نیز امامیه از آن روایت می کنند ان الله بعث المرسل و النبیین علی و لا یجحد  
 و در تفسیر قوله تعالی لان انشکت لیحبطن عماک میگویند لان انشکت یا صل فی الخ لا وقت مع علی  
 غیر لیحبطن عماک نیز از امیرالمؤمنین روایت می کنند انما التقدیم علی غیره این نیز کفر است که مقتضی  
 تفضیل علیست بر انبیا بک بر محمد صلی الله علیه و سلم نیز و ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت  
 کرده و دعوی تو اتر آن نموده که صادق گفته صحیح علی لا یبذل النار ان مخالف نصوص قطعی از  
 کتاب و سنت متواتره است چنانکه هر که عیبی نیست کافر و محمد فی النار است نزد نفس و چون  
 محب علی هیچ گناه و دخل نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند پنجمین خرافات مبتطل شریع است  
 ستم تا که سلسله روایت حدیث امامیه تا آنکه بعد تو اتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معتقد اند که از خود  
 اعداد تقیه می نمودند و در ظاهر ظاهر میگردند کلمه حق پوشیده میان آن خود میگفتند و در عوام خلاف  
 آن میگفتند و بدیه است که در ایاستی که در آن تقیه و اختفایانند منظور باشد که در خلوة بهم باید تقیه نمود  
 بعد تو اتر نه آن رسید چرا که اختفای غیر متواتر محال است و تو اتر مستلزم شیوع و شهرت بین تو اتر و تقیه  
 منافات است ای برادر اهل سنته که از رجال لایحیی روایت می کنند در روایات شان علی رؤس  
 الامم اشهدوا و الا عالین است با اینکه کثرت شان بجز حدیث حدیث از روایات اهل سنته بدرجه تو اتر نمیرسند  
 غیر متواتر است متواتر یعنی است از قدر شتر که از چند حدیث متواتر میگویند و نیز تقیه متواتر است  
 اهل سنته کتاب مذکور است که جمای عدایه امامیه است بر آنست روایات امامیه سلسله اسنادشان

مؤلف

مصحف بر آن است و دعوی میکنند که ایما کبری کوشی بیاران خود خفیه میگفتند و قرآن نژدشان محرف  
 شده قابل اعتماد نیست پس در ایام ما میر چکونه جمال تو از در دسترس ادعای تو از امامیه نیست  
 مگر مثل ادعای یهود تو از در تابیدین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود مسترف اند که بخت نصر تمام  
 یهود را کشته بود و بجزده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه ائمه امکان  
 تو از در دسترس اسما عقاید بیغرضه ضلال از بیخ بر کنده شد که اخبار اعا و موجب علم و عقیده قطع نیست  
 هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده هر دو فضل آنست که محب علی  
 بر گنهای که گذران مسؤل نغز شده که بهر خود را بکشد و با ما در خود زنا کند و برای اثبات این قول آثار  
 از ائمه روایت میکنند چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی بقوله تعالی فی مئذ لا یستحل  
 عن ذنبه اسرو ولا جان برین قول خود عمل میکنند پس وضع حدیث برای تائیدین خود که در علم  
 فاسد آنها بنا بر نیت صالحه که بدایت مردم است بسو دین حق و محبت علی البیت نژدشان جایز بلکه  
 مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند بهم آنکه سلسله اسناد درو فض نماند که نکره میکنند موافق تو  
 مقرر در انقض هم اکثر آن بدرجه صحه میرسد محل در کتب ایشان بر لیل انقض علیه صاحب الهدایت  
 من الامامیه و مهندا از کسح میدانند چون بر مقتضای قواعد آنها سنجیده میشود وضعات نظایر  
 یا موضع باز آینه عادت را معارضات و مرجحات آنها از بیج غلبت است ترو در آن ترا قاف  
 اند و علمهای دیگر امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله ائمه ثقات روایت و قدما مجتهدان امامیه را تکذیب  
 کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زارة بن عین و یحیی بن عیسی و محمد بن مسلم  
 و مالک جهنی و دارم بن حکم و یحیی بن یزید بن علی بن حسین هشام بن سالم و بعضی از آنها در بیخ کردار  
 و خول بر حوفا بن سکان را و تکذیب کرده و زید بن علی بن حسین هشام بن سالم را و یحیی بن عیسی را و ابی امامیه  
 و بعضی ثقات آنها بعضی را تکذیب میکنند چنانچه هشام بن سالم و یحیی بن عیسی و هشام بن حکم و صاحب الطاق  
 هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و غیره میگویند که ما اخذ کرده ایم نه  
 از باقر و صادق و بازرنگی و دیگر را انکار و تکذیب و یحیی بن عیسی و یحیی بن عیسی و یحیی بن عیسی و یحیی بن عیسی

در دو جا یعنی در ذممه حبل الطاق لما ذكره النجاشي ليس بروایت کسی از آنها معتبر باشد و نیز امیر المؤمنین  
 از اصحاب خود تشکایت بیا کرده که سخن من نمیشوند و اطاعت من نمیکند چنانچه بیادش است الله تعالی  
 پس روایت یحیی بن مروم معتبر نیست و نیز اکثر روایان اخبار ایشان که بیشتر روایت از آنها در کتب معتبره  
 خود می آید و تشکایت با حدیث آنها می کنند که از فضلاء اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری  
 ابی عبد الله که کتاب است و ضلع قال النجاشی کان الوعدا لضعیفنا فی الحدیث وقال احمد بن اسیر  
 یضع الحدیث وضعا و یروی عن الجاهل و سمعت من قال کان فاسد المذهب و قال ابو جعفر طوسی  
 شیخ طایفه ضاله و غیره از وی روایت می کنند و هر روایتی که اعتماد دارند و منهم حسن بن عیاش  
 بن الجهمیش الرازی این علی نیز ضعیف بلکه وضع است قال النجاشی الحسن بن عیاش بن الجهمیش  
 الرازی ابن علی ضعیف جدا وضعه کتاب فی انما انزلناه فی لیلۃ القدر و هو کتاب وی الحدیث  
 مضطرب لا لافا و لا حلا لانا که از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نیز آنها از صحاح  
 و منهم علی بن حسان و هو وضع قال النجاشی ضعیف جدا و ذکره بعض صحابنا فی الخلاه فاسد الاعتقاد  
 و در کتاب تغییر الباطن تحلیط کل روایت کرد کلینی از وی در صحیح خود و منهم محمد بن عیسی قال یفسر  
 صحیح مومنه که ابی دوی عنه او عمر و کلینی و غیره و منهم سید المرعش بن کثیر النجاشی قال النجاشی زعم  
 اصحابنا یضع الحدیث حال آنکه از وی تفاتی آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت  
 کرده و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت  
 کردند که بنا بر حدیثشان بر آنست و همان هندی که از مجتهدان امامیه است زندق بود و وضع و مضطرب  
 بن سعید پیری بود و در کوفه از روایان فضی که ساجد و کذاب است و این هر دو صاف و کذب کرده و گفته یقینان  
 علینا اهل البیت و یرویان عننا الا کاذب و بعضی از روایان احادیث آنها آن کسانی اند  
 که مرفقه خداوند دارند و توحید میکنند و هر سکه توحید بر آنکه افترای کنند چنانچه شام بن سلم و شام بن حکم  
 و صاحب طایق خدا را شتم میکنند و به آنکه نسبت مینمایند امام بی حسین علی الرضا از آنها  
 بتری کرده و گفته و لیس القول ما قال الحسنیان و با ایتمهم سعید محمد بن رواض از آنها روایت

حدیث



حدیث می گذرانند و اینها را در حدیثها می نمایند و در حدیثها و احادیث بنا بر بیشتر احادیث از آنها  
مرسومست ضحفا اند شمس بر ابراهیم بن صالح الاناطلی ابو اسحق و حسن بن سهل النوفلی و حسن بن ابراهیم  
انطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلینی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و حسن بن احمد المنقری و جماعه  
بن سعید الشعمی و ابو ضعیف فاسد کلینی از روی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفة یعنی ابو جعفر  
طوسی و غیره از روی روایت کرده عمر بن سمرطوسی و غیره جماعتی از روی روایت کردند و بر خبر او اعتماد  
دارند با آنکه ضعیفست و سهل بن زیاد از روی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از روی نیز  
طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و ابراهیم بن عمر البایمی و داؤد  
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی از روی در تهذیب و استبصار و غیره  
روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن جاد و امیه فی خدیجه و معاویه بن سعید و علی بن  
الاحمسی و خالد بن النخعی و محمد بن یسیر فی احمد و محمد بن عیسی و داؤد بن حصین و علی بن حمزه  
و و قیوم بن مصنف و حسین بن یزید یوقی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و موسی بن و سب و حسین  
بن عبید و جماعتی کثیر دیگر همه آنها ضحفا اند نجاشی و عنصاری و دحل و ابان و او و غیره علما  
حج و تعدیل نیز فرقه ضاله بر ضعیف است جماعت تخصص کرده و با اینهمه جمعی از آنها در صحاح خود احادیث  
از آنها روایت میکنند و فقهای آنها با احادیث آنها جمعی از نزد دیگر در سلسله اسناد احادیث  
آنها جماعتی است لا تخصی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و با اتفاق علما نشان مجهول است  
حال آنکه خبر او را صحاح شمرده اند نص عیله بن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الدوس و اتعالم  
بن سلیمان و عمر بن خطیلم هر دو مجهول بعد از آنکه عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن محمد  
بن بسک و علی بن عقیبه بن عیسی بن سمان و هاشم بن ابی عمار سنی و بشر بن یاسر ساری و موسی  
بن جعفر و فضل بن سکره و زید البایمی و سعید بن زید البایمی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و جابر بن ابی  
بکر در قلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن زید و زین العابدین بن عثمان و ابی جریب سنی و ابی  
سعید المکارمی از کار بن فرقد و حسن الشافعی و قاسم بن البراء و صالح الشافعی و علی بن دعلج

و الحسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحاق النخوی و عثمان بن عبد الملک  
 و عثمان بن عبد الله عیسی بن ارموی الانصاری بریح بن محمد المسلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن  
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن میمون و جعفر بن سعید بن جعفر بن کلاب پنجم مجهولان اند با جماعتی کثیر  
 دیگر حال آنکه ازین جماعت شیوخ انبار وایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و پدر پیش از ابراهیم و محمد بن  
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو ابو عبد الله که او را سفید گویند اینهمه مشتایخ  
 روافض از انجماع در کتابهای خود روایت کرده اند و عمل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند  
 نص علیه الرضی و ابو جعفر الطوسی و جمال الدین یوسف بن المطهر الحلی و نیز بعضی از اروایان عدول  
 آنها آن کسانند که از انجا بنیاد شده در حق آنها بدعا کرده اند و گفته اند از راه الصدوق زرار  
 بن اصم و بعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام یا غیره و وثقات از علماء رجال آنها را  
 کذبیت میکنند خیا پنجم عبد الله بن سکان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن  
 یعقوب در کانی و ابن بابویه ثقی در فقه و ابو جعفر طوسی در تهذیب غیرشان در کتب خود روایت  
 او از صادق آورده حال آنکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که از امام ابی عبد الله چیزی روایت کرده  
 باشد و این سخن در امامیه مشهور است و با اینهمه در وثقات می شمارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره  
 روایت کرده و ابو یوسف کوفی گفته که نصیر بن صالح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد  
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از رواة آنها آن کسانند که ثقات قوم در آنها طعن میکنند چون  
 محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطين محمد بابویه ثقی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن  
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن عیسی بن عمران شمری ثقی نجاشی و غیره دران طعن می کنند  
 و میگویند بر روی عن الضعفاء و کلابی عن لخذ و بعضی از رواة مدلسانند که اینهمه میکنند  
 حدیث را از شیخ بلشیح و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمرو عبد الله بن مغیره و نظری حال آنکه کلینزی  
 از صادق من از مدلس روایت کرده و بعضی از رواة نشان آن کسانند که کذب بعضی اند میکنند  
 در دعوی امامت چون حسن بن ساه ابی محمد کنندی صیرفی و از دیگر روایان بزرگ و معتبرشان

آنها هستند که امامیه بنا بر افساد المذهب میدانند چنانچه جبار و دیه ما نذا احمد بن محمد السعد الهمدانی و طحطبه  
 چون حسن بن علی بن فضال و عبد الصمد بن بکیر بن اعمین شیبانی و عمرو بن سید ابی الحسن المدائنی  
 و واقفیه چون حسن بن ابی سعید ششم بن جبان المکاری ابی عبد الله حسین بن مهران بن محمد بن ابی  
 نصر السکوئی و احمد بن محمد بن علی بن سلم البطائی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد  
 البطائی الحرمی المعروف بابن طاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد الصلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری  
 الرواسی مولی بنی روم و حسن غیرشان و این شهرت در میان آنها و بنا آنکه حکم بفسادند ایشان می کنند  
 ازین برنده میان شیوخ امامیه در صحاح خود روایت حدیث میکنند اثنا عشریه واجب است اندایان بامنه  
 اثنا عشری و این جماعه بامنه اثنا عشری ایان نذارند و نیز در فرض قبول میکنند روایتی را که فاسق با شیعه عمل کرده  
 چنانچه ابو حمزه طوسی در عده گفته که فاسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند  
 روایت کسی که اینه او را در کرده اند و من کرده از دخول بر خود و نیز از جمله رواة ایضا گفته است که مؤمن بودن  
 او معلوم نباشد چنانچه در کربان ابراهیم نضرانی که در ظاهر می نضاری گفته است خود را نضرانی می گفت  
 طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده به سلام و دست و بعضی از رواة شان آنها  
 هستند که روایت می کنند از آنها که خود را ویان مرو عن لاقوش می کنند چون مده الاعلی و نظایر او و اکثر از  
 رواة شان آنها هستند که در آنها نه منح مذکور شده و نه قدح چون نندین نیر و همچنین بایران در تصانیف ایشان  
 و اکثر متصیف میکنند بعضی را ویان در حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند  
 از کتابها که نسبت می کنند آن کتاب بشایخ خود و گمان میسرند که آن مشایخ آنچه هرین کتب است از امامان  
 و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون نقیة سمعت و شتمندت الوجود از روایت نکرده بعد مردن  
 شان آن کتب بر بنیاد است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت  
 میکنند و اکثر اخبار آنها که بطعن مرویست از زمین میل است نیز بعضی از را ویان شان کتب کنند  
 که کذب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند بآنکه مزار ایشان ام امام منع کرده بود و باز افتخار نموده یا چیزی  
 دیگر منع کرده بود و باز فایده و آن را ویان تروشان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

که از عثمان آنهاست که گفته که ابو بصیر از یک کاتبی حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت  
 میکند و گاهی از پدرش می شنوم و روایت از پدر می کنیم و این بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی  
 عبداللہ پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند  
 گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت السمت بر یک کوه ساعی خاموش ماندیست گفت که مومنان خدا را در دنیا  
 هم می بینند پیش از روز قیامت بلکه قومی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم که مردم فدای تو از تو این  
 سخن ببرد و چه بیست کم گفتند حدیث مکن و ابو بصیر در منخ او زنت حدیث کرد بان تا آنکه مشهور شد  
 در میان شیعه و کلبی از محمد بن ابی بصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد و گفت که در آن سنگی تو از  
 آنرا که آدم خواند در آن سوره لم یکن پس شتم در آن نام نهادم و از فرشتین نام برد آن شان و نیز بصخر  
 از رواه آنها که از یک امام روایت می کنند و خود مسئله اما نه آن امام اند و آن رواه از رجال صحیح  
 می شانند و نیز از محمد بن وثقات روایان شان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب  
 با که در او و آنرا عمل صلح میدانند و چند کتاب بدرون خپر کرده است و اینی با عترت یاران او ناست  
 و نیز بنیام عمل میکنند بر مثل چنانچه مراد ابی عمر اسحیح میدانند حال آنکه کلبی از ابی عبداللہ روایت کرده  
 که هر که در سال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بز فاسق هم بجز مضطرب عجب از بنهم حقاقت  
 احمقان و آنرا مفریان است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از زمان  
 مهدی عصا الزمان پیام می ایم اول ابو عمر عثمان بن سعید الثمان دویم پیشش ابو جعفر محمد بن عثمان که در  
 سال سه صد و بیست و شش توه توه شده سیوم ابو القاسم بن ابوسن بن ارج چهارم علی بن محمد که او را خاتم  
 السفر میگویند و پنجاه و چهار سال مدت این مدعیان که ابان را محققا عدی جعفری مینامند و بعضی دیگر  
 که ابان بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی بر آمده ام و از روایت میکنم چنانچه ابی هاشم  
 داؤد بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن سخن و ابراهیم بن مهران و محمد بن ابراهیم  
 و غیره و این جمعیان دعوی بی دلیل ظاهر الطلال آن مفریان را باور کرده روایت حدیث مهدی از انما  
 می کنند و نیز روایت کنند از رقیه باو گمان بیسزنده رقیه با واسطه سفیران غیرشان عصا الزمان

دو شسته

نوشته بودیم صاحب الزمان با حسین جواب نوشته از انجمله رفته علی بن الحسن بن موسی بن بابویه  
 القمی است او رفته بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود گفته ابو القاسم بن ابی حسین  
 بن روح عینی تمییز کسیه سوم رفته بدست علی بن جعفر بن اسود بصاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان  
 این جواب نوشته و از انجمله رفته محمد بن عبدالعزیز بن جعفر بن حسین بن جامع بن ابی لکب جهری ابو جعفر قمی نجاشی  
 گفته که ابو جعفر قمی بصاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از او ابنته پرسیده بود و گفت که احمد بن  
 حسین گفته دیدم این سایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته من بین السطور آن ابو جبرئیل محمد بن حسین  
 طوسی در کتاب الفیئنه در کتاب الاحتجاج نوشته تری کتب صحاح که بنابر آن برین فرافات باشد و از انجمله است  
 ابی العباس جعفر بن عبدالعزیز بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان در سیس رو فیض ابو العباس که گویند  
 در رقع جمع کرده و از آنقریب استناد ابی صاحب الامم نام نهاده و از انجمله رقع برادرش احمد و برادرش  
 حسین اینها هر گمان بر سرند که بصاحب الامم بنویسیم و صاحب الامم جواب سایل مای نویسد چنانچه نجاشی  
 و غیره ذکر کرده اند و از انجمله رقع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عین ابی الحسن الرازی مهم  
 دعوی مکانیه میکرد و رقع ظاهر میشود نجاشی گفته او را صاحب الامم اتصالی بود و از ان جمله دیگر رقع اند  
 از قدما را نیز فرقه ضاله و از همین سبب است فرافات آنچه محمد بن علی بن حسین بن محمد بن بابویه قمی بخط جبرئیل  
 صاحب الزمان ظاهر کرده و این استحقاق گمان بر سرند که محمد بن علی یکی مسئله با چند مسئله از مشکلات  
 میشود و در دوران درستی که بیرون شهر قم بودی نهاد و یک شبانه روزا نجاشی گفت روز دیگر برمی آورد  
 و جواب سایل بر پشت آن نوشته می یافت ازین سستی نصین دارند که آن خط صاحب الزمان است که منحت  
 خیال شان است و برین بنادین شان است و از همین سبب فرغات اعمی فرست است که کار بر حسین خطوط  
 اند و نصین ظاهر کردند و جواب سایل که شنیده از آنها پرسیده بودند و آن خطوط را این جماعت استعاره  
 بر حدیث مروی است و صحیح فرجه بر سر چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی  
 بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توفیح بود و از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین  
 حدیث فتوی میدهد ملک فتوی میدهد بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن است

که خط سیر بن علی را که می شناسد بر بعدی رسناخت الخطوط الخطوط صلاک سال را و بان این کرمان  
 اینست و بنامند ایشان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه اینجمه با این لغوایت مشون اند  
 ترین کتب نزد اینجانه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی دوم تندیس بیوم استنبصار  
 این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن  
 بابویه قمی و گمان میرسد که عمل برین چهار کتاب واجب است و همچنین بر آنچه روایت کرده اند از امامی و جمع  
 کردند آنرا یاران او با زامیه زین چهار کتاب کافی را ترجمه می دهند و جماعتی فقه من لا یحضره اصح میگویند  
 و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشتادم بن حکم و هشتم بن سلم و صاحب طاق قائلان  
 تبسم و زرارته بن اعمین و بکیر بن اعمین و سلیمان بن جعفر و محمد بن سلم و بنی فضال و ابن مهران  
 و جماعتی دیگر فاسد المذهب با بعتقاو امامیه و بعضی و صنایع و کذا ابی بتراف نشان چون جعفر قرار  
 و ابن عیاش و محمد بن عیسی و غیره و بعضی ضعیفان بسیار اند و مجابیل بشمار چون ابن عماره و ابن  
 مسکون و زید مایمی و غیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خز و ابن فرقد و غیره و از مناقق  
 در عمل جوارح روایت میکنند پس سخن کتب را صحیح گفتند و در الجب معلی السنن محقق است  
 و چون حال صحیح کتب نشان اینست وای بر حال دیگر کتابها که با عجب کلامهای متناقض از اینجمه صادر  
 میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث احاد که صحیح با عمل و واجب نیست  
 و ابو جعفر طوسی با این علوم مرتبه خود دوران کرمان که کشیم انظار اند است روایتی کند از ابن مسکان  
 از صادق و جماعتی تندیس میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکنند طوسی  
 از ابن بابویه صاحب قمه زوره و نیز از مرقسی و آنها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود و جایز نیست  
 کذب برای نفره تندیس فایده ابن بابویه بعضی روایات کلینی را که بزم خود پسنداد صحیح روایت کرده  
 چون احادیث تحریف قرآن و استعاطایات حکم بوضع کرده و هم چنین علی حکم بوضع کرده علاوه بدانکه  
 فرقه های ردیف کلم عمل میکردند بر آنچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال  
 اسناد و صحیح کتابی نداشتند که بران احوال رجال شدند از حرر و تعدل تا وقتکه کشته

از اثناعشر در صد چهارم کتابی تصنیف کرده در رعایت اختصار در احوال رجال که در این جزوه در نظر رسیده  
 با جزو متاخرین این عصر و در مصنف کتابی تصنیف کرده در نجاشی و ابو جهر طوسی و جمال الدین احمد بن  
 طاهر و حسن بن ابی مطهر و تقی الدین بن داود و در شرح و تقدیل کتابها تصنیف کرده و در عمل گذشته است  
 بسیاری را و در فاضل ننداز تو جیه روح و قبح و اختلاف بسیار کرده و در ترجیح احد اخیرین احوال در این المصاحف  
 و القحج بر وجهی که در حق تا باطل هیچ فرق ظاهر نشده و در ترجیحات سخنان و امی گفته و لهذا صاحب  
 الدرر ایت من الامامیه از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسامی رجال تصحیف کرده چنانچه ابی ضحیف  
 که چون بود آنرا با موصوفه گفته و مراجع که بر او جمله و حیم بود آنرا برای منقوط و حار جمله خوانند و در کمال  
 و در او ای در اسم و اسم پدرش بود چنانچه محمد بن یس مشرک است در چهار کس و در ائمه سیدانند کیسان  
 خود محمد بن یسلی صدی ابی ضحیف و محمد بن یسلی و یکی را محمد بن یسلی گویند بی توشیح و آن محمد بن یسلی  
 اسدی مولای بنی ضحیف و آن محمد بن یسلی ابی اسمران با بود با اکثر از محمد بن یسلی روایت  
 میکنند بی ذکر با به الامتیا ز پس در حدیث نیز فرقه معنی حدیث الرجال موافقند بسیار ایشان علم علماء و نشان  
 به عدالت در روایت شراست و چون متقدمان نشان از احوال رجال بحث میکنند بر سر طرب و سایر  
 عمل میکندند متناخران که آنند در چند نقلی است بحیث از رجال کرده اند لیکن هیچ حق را از باطل  
 امتیاز نمانده و اگر امتیاز میدادند و باطل را از ترک می کردند بسیار با یکی ترک میدادند ناچار عمل  
 کردند بر همان روایات متقدمان و حجه گرفته اند که از اصحاب متقدمین با بران عمل کرده اند و بسیار  
 اینهمه خرافات نشان بر تاجع سوا است و تحقیق آنست که بنا بر حسب روغن را منافقان بقتصد مردم  
 دین اسلام نمانده اند اول عبداللہ بن سہیل بود منافق و زرزی سلیمان و رانده مردم را بر خود  
 حسب طبعیت که مردم را بر طبع اسلامت کشیده و از انجا بود بر طبع ضلالت از آنست که افراط و ریشان علی است  
 با ثبات او همیشه چنانچه خلاصه می گفته با اثبات معنی رسالت کو ملاحظه است یا ولایت تعبیر کنند و قمر بط  
 در نشان و دیگر صحابه و طبعیت بهمت عدالت بعد از ان دیگر منافقان در وقت زین العابدین  
 و محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون ششم بن سالم و ششم بن حکم احوال و احوال دوم

ملقب بشیطان الطاق وزید بن جهم العبلی وزیر ابن عیین و حکم بن عیین و عروه میسری یا مینار حوی  
روایت کرده اند از امام زین العابدین که در این ایام اجتماع منافعان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و بیشتر  
آمد و رفت و در خدمت آمده اند که درین و دیگر ایام انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و از ان  
اکابر اراکان ذیب اصول و فرودم و طاع صبح ساه و از ان چه پیغمبری اند علیهم السلام و درین شیعه فرودم اهل سنت  
بناظر روایت کرده اند پس چون عقاید فاسده از اننها ظاهر شدند از انها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره  
امامیه هم از ان تبری از ان منافقان روایت میکنند و وی الکلیفی عن ابی ابراهیم بن محمد الخزاز  
و محمد بن الحسین انها قالوا دخلنا على الحسن الضاوق ان هشام بن سالم و حنا الطاق  
و الميثم يقولون انه اتبع الجوع الى الموت و الباقى صمد فخر لله ساجدا و قال سبحانك كيف  
طاعتهم انفسهم ان يشبهوك بغيرك اللهم لا صفك الا بما وصفت نفسك ولا اشبهك بخلقك  
انت اهل بكل خير فلا تجعلوا مع القوم الظالمين و قد روى ايضا عن الحسن بن عبد الرحمن  
الحکمی قال قلت لابي الحسن موسى بن جعفر الكاظم ان هشام بن محمد بن الحكم بن عمر الله حسيم  
قال قاتله الله ما علم ان الحکم محمد و معاذ الله و ابرأ الى الله من هذا القول و روى ايضا  
عن محمد بن الفرج الحجج قال كتبت الى ابي الحسن اساله عما قال هشام بن الحكم في الحکم و هشام  
بن سالم في الصوة فكتبت مع عنك حجة الكيران و استغذ بالله من الشيطان ليس المقول ما قال  
الحشامان و زید بن علی بن الحسن بن هشام احوال را گفت ای احوال چنانکه از خدا روايت میکنی از  
پدر من چیزها که پدر من از ان خبر است چون این سخن زید گفت احوال گفت که زید امامت امام پروردگار  
محمد است زید گفت ای احوال پدر من ترا سایل دین را بخت و مرانیا بخت و با من انقدر محبت داری  
که گفته ام کرده و در دین من می داد و مرا بر فرزند و در زراعتی شد رواه الکلیفی و غیره من الامامیه بخندند  
اقوال که از ان بر راه آمده از ان منافقان ظاهر شده و در کتاب امیر روایت و باز از همان منافقان امامیه  
دین خود نموده میکنند و نیز در کتابان روایت که چون زید بن علی بن حسین طلب خلافت کرد و جاهد کشید با وی  
مست شد و امیر عراقین یوسف بن عمر و قتیبی با وی محاربات کرده باز در مزار کربلا کوفه آمدند

و بطلان



و با ضلال منافقان عظامه نشان در بیان سخن نافذ بود آن کوفیان بنا بر شد و عظامه خود بازید گفتند  
 که اگر از ابی بکر و عمر تبرکتمی ماتر اردو کاری میکنم و اگر نه ترا میگذاریم زیرا گفت هرگز تیرا از ابی بکر و عمر نخواهم  
 کرد بلکه دوستی آنها خواهم دوستی هر که پدر من با آنها دوستی داشته و دوستی خود کرشان نیز نیز نگردی و سر و عظامه  
 آن کوفیان گفتند اذان فضاک یعنی این هنگام ماتر میگذاریم زیرا گفت اذ هبوا فانتم اللافضة  
 یعنی بروید شمارو فضاک اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید پریشان شدند و زید با آن شدت در صلح از آنها  
 تبری کرد و از روزانهار او فضاک نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم  
 ملقب به وکیلین شاعر ظاهر شده که در آثار او در صلح و نه به بنو قریظ و اسلام ظاهر میگردد و در سب روشن را  
 نماند میگردد و در فضل و از فضیلتی خود می شمارند که مذکور محمد بن محمد بن النعمان ملقب بمعین شیخ ابی جعفر  
 طوسی و مرضی بعد از آن در ایامی که آن ایام را ایام غیبه محمد مهدی میگویند جماعتی که از ابا بلدرغیب پیدا  
 شده که دعوی سفارت کردند از طرف محمد مهدی در فحاشات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در آن تدوین  
 نمایند نمودند نسبت کردند و میات آن کتب بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تا لیفان کتب با صحابه  
 مخلصین آنجا افتاد بر علیهم و اضلالا کلام بعد هم پسران کتب را ظاهر کردند برای شیعه  
 و گفتند که مصنف آنهمه تقیة این کتاب ظاهر نگردد بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان  
 صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب کتب صحیح  
 صادق است پس شیعیان کتاب گرفته آنچه در وی بود از صادق بی تحقیق روایت کردند و از جمله  
 اسلاف روایت کردند و بعضی از آن گرفته ذکر این ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر و درین نصاری  
 را نکرده است با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شبیه خود را محبت طاعت قرار داده مطاع صحابه  
 و اہبات مؤمنین ذکر نموده باز در آن کتاب نامی شخصی پدید آید که او را علم الہدی القتب می  
 کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسو نصرانی و غیره نسبت نمودند و صاحب قلم فرود آورد  
 الذب و انجس بود نسبت نماید در سب فضاک و چون تمام روایات این گمراہان مخالف اخبار متواتره  
 بود که در روایت متواتر از اہل المؤمنین علی و از فرزندان او که ایامی بود در زمان خود در صحابه بود است

میگردند و اما حکما آن روایات محال بود و البته آن اخبار را خود امامیه هم از این روایت می گویند  
 تا چاره برای حفظ مذمت خود بود بجهت تقییه قایل شدند چه اگر به تقییه قایل نشوند در فرض را بطلان  
 مذمت خود بخرانند که نم آید اکنون برای ابطال مذمت و ابطال تقییه باید کرد تا آن گران  
 را معرفی بانی نامزد **فصل در ابطال تقییه** بر آنکه در فرض دعوی می کنند که تقییه غیر مجزبان  
 و الله واجب بود و بر ائمه نیز واجب و برین دعوی خود با ثبات است از آنکه کلینی از ابی نصیر روایت  
 کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من  
 دین الله و لقد قال یوسف علیه السلام اینها العیر انکم لسا فرقن والله ما کنا  
 سر فیما شئنا و انت قال بر اھیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیماً و روی بن بابویه  
 فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسولاً لله صلی الله علیه و آله یتقی قال ما بعد  
 نزول و الله یعصمکم من الناس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد  
 جعفر بن محمد الصادق یا ابا عبد الله اعشار الدین التقیة و لا دین لمن لا تقیة له تخمین آثار  
 و فضیلت تقیة ایجاب آن بسیار است می کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم  
 میگویند که اتقی مشتق است از تقیة یعنی اکرم نزد خدا است که بسیار تقیة میکنند و تخمین کلینی و غیر  
 از ششم بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی و یدعون بالحنیفة السیة می گویند که مراد  
 از سنة تقیة است جواب این آثار و صنوع و فرقت انمو تفصیح رجال ایشان از ابی نصیر و ششم بن  
 سالم و غیره بالاته کرده و نیز این آثار مخالفت متواترات است و ثابت بالبداهة چرا که اگر چه غیر  
 تقییه میکردند و مجامعات با کفار منکر و در علی رضی الله عنه با معاویه جنگ میکردند و تقدیر  
 تسلیم این اثر دلالت دارد بر آنکه تقییه مجزول و الله یعصمکم من الناس معنوع گشت  
 ظهور حجة لنا و علینا و اوله بر ابطالان تقییه بسیار اندکی آنکه کذب در جمیع ادیان حرام است  
 خصوصاً بائی ضروریه پس آنرا واجب است گفتن و کذب استعنا الدین و کذب دین خدا  
 و کذب را اکرم عند الله است و کفر است و دوم آنکه تقییه محل است و در خوف بر اخبار در آنچه نقلی

در خوف

در وقت بر اخبار در اخبار و در کسی که در حق اینها فرض کرده شود مجال و اگر زحمت القدر بر حق قائم شود  
 نمی بینی که شاعر بودن یا سحر بودن که از ان و بهم در بودن نظم قرآن از قبله خدا و بودن معجزات از قبلی  
 سخن سپاری می شود حال آنکه کسی از شاعران مثل قصر سورتی انقرآن نتوانست آورد کسی از سحران آن مطالب  
 با عصای موسی نتوانست کرد تا هم این سرود و صفت راحق تعالی از پیغمبر علیه السلام با مبلغ و جوه نمی کرد  
 و گفته و ما علمناك الشعر و ما ینبغی له لیس کن ببقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد بیوم آنکه حق تعالی  
 در مع انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یحشونہ و لا یجتون احدا الا الله و در مع  
 مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومنة لکم و میفرماید که نمی خنماخته اخر جنت  
 للانس انما یرون بالمعروف و یتهنون عن المنکر و یؤمنون بالله سرور یا پیغمبران و قاید مومنان  
 بجنبه چگونه از غیر خدا برسد و فیض تبلیغ شرایع ترک کند سبحانک هذا بستان عظیم چهارم آنکه در بدو  
 اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر فیه فاذر و قوله تعالی و انذر عشیرتک الا قریبین نازل شد  
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود چه قدر زنجار و محنتها کشید که از حیطه بیان  
 خارج است اگر حفظ الهی شما محال اونی بود کفار و مشرک و در نیز نکرده بودند قوله تعالی و اذ یحکمان  
 الذین کفر و الیثبتوک و او یقلوک و یخیر جوک و یحکون و یحکون الله و الله خیر الما کرین شما در  
 در آنوقت آنسر در علیه السلام در تبلیغ احکام و ائنه از قصور نکرده باز چون اسلام قوه گرفت و حکم بجای نازل  
 شده آنچه معمارک و مغازی سهل آورده از نظر من مشال است اگر تقییمیکرد چه در ابتدا اسلام من نمی کشید  
 و چرا جبار و فرض میشد و سهل می آورد پس ثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از محققانم توان آنسر  
 ان نذا الاسفطه بنیه و تفصیل قول بر اینوجه که از ابوجبل و شمال او و از آنجا کفار و از هر فل عظیم از روم  
 و پر و نیز خسر فایس تقیه نکرده و از ابی ابکر و عمر تقیه میکرد و قابل آن نیست که کسی غافل بجواب آن پردازد  
 حاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیا سابق فوح و ابراهیم و محمد و صالح و شعیب و لوط  
 و موسی که فصول آنها تفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچکس از آنها با وجود صنعت سلام ذوقه  
 کفار از غیر خدا برتر سپیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صد سال فوح از دست کفار زنجار کشیده

او سال موسی را ماه و محرم و او را ایام را با بزرگوار است هفت اقلیم و چهار ابا عار و صالح را با اله و سبب  
 را با اهل بدین و اصحاب یکدیگر را با قوم او معارضات شدید ما مذنبی انبیا مثل یحیی و غیره از تو  
 کفار شهید شده اند چنانچه تنائی در توحیح بنی اسرائیل میفرماید قلتم تفتلون انبیا الله من قبل  
 ان کنتم مؤمنین و عیسی با سلمان شریف بزرگچکس از آنها تصدیق کرده و علی با معاویة جنگیده و او را از بول  
 شام تغیر فرموده و الان که پیش حسن مجتبی میگفت که معاویة تغیر میکنی فانما نخاف من کیدک وان کیدک  
 لعظیلمه و ابن عباس میگفت که باقتضای بدبخت و بعد یکماه تغیر یابد که در حدیث مذکور گفت و ما کنت  
 متحنن المصلین عصدا اینچنین روایت نمود و روایت میکند حسین بن علی با زینب جنگیده شهید  
 اگر اینهمه بزرگان تصدیق میگردند و ثابت با اینجا نرسید اکنون آثار از آنکه که بروایات امامیه است و بر تو  
 تفسیر دلالت دارند را کرده ای شود اول آنکه از امیر المؤمنین روایت انه قال الی الله لو تعبت واحدا  
 وهم طلاع الارض كلها ما باليت ولا استوحشت و الی من ضللتهم الذی هم فیه و الحمد  
 الذی انا علیه لعلی بصیرتی و یقین من ربی و الی الی لعل الله لحجاج و الحسن ثواب المنتظر  
 درج ذکره الاضی فی فیه البلاغة پس تنبیه علی تنها از جسیج من فی الارض باک کند و خوف خطره  
 بخاطر نماید و امید و ثواب حق تعالی باشد تفسیر بر آنکه تفسیر نیست مگر برای خوف بر جان برای  
 اذیت و دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلین بر او است کند که اندکی میرفت مگر با اختیار خود و آنکه امیر المؤمنین  
 قاتل خود را در زمان موت خود را میداشت و اذیت و دون قتل برای تسلیح احکام الهی و امر بر عظیم  
 خدا و کار نیست و امر است محمد و قال الله تعالی لا یصیبهم ظلم ولا اضب ولا مخصنة فی سبیل  
 الله ولا یطون موطئا یغظ الكفار ولا یتالون من عند و ینالوا کتب لهم بعمل صالح  
 ان الله لا یرضی عن المؤمنین و لا یرضی عن النبیین و لا یرضی عن الیکاب و لا یرضی عن الیکاب  
 ان لم یحییهم احسن کانوا یعملون تیموم نکد روی العباس عن زراره بن عین عن ابی بکر بن خرم قال  
 تو صد اهل فخر علی خفیه فدخل المسجد فصلى فجا علی فوطا رقبة و قال یدک تصلی علی غیر  
 او ضو فقال الی فی عمر الخطا فخذ بیدک فانتهی به الیه فقال انظر ما ذاق قول هذا عنک

و رفع سینه علی و فقال انا امیر القریه فمن میشود علی کردن آن مصلی را با مال میگرد و گفت  
 فصلی علی غیب و ضوع و بر این المومنین عمر او از بلند میگرد چهارم آنکه رواندی از سلمان فارسی  
 روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیهه را ببدی یادی کند پس در راههای باغبانی  
 مدینه با عمر مقابل شد و در غنای قوس بود پس گفت علی مرا خبر کرد که تو شیهه را ببدی  
 یادی کنی عمر جواب بخشونت داد علی گمان خود را بر زمین زد و آن گمان از او ماست و در پیش ده بسوی  
 عمر دو آورد و گفت ای ابا حسن چه میکنی با این چنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی  
 راست بسوی از او مابرد باز گمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نشسته  
 علی مرا طلبید و فرمود که پیشم بر دمی از طرف مشرق نزد او آمده است میخواهد که بند کند او را بگو که  
 بند کن و در بل تحقیقش کن و اگر نه ترخیصت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا  
 دانست سلمان گفت از علی چون بر پیشیه میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بر تو  
 شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ابایش سلمان گفت نه همچنین است علی دارش اسرار نموده است  
 و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او ز ماده از نیست عمر گفت بر پیش علی و بگو که سعاد طاعت حکم تو قبل  
 کردم پس باز آمد پیش علی پیش از گفتن بن تمام قصه که درین دو عمر شده بود حاضر کرده و گفت علی  
 که خوف آن از او ماردل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این امر صحیح  
 است پس ثابت شد که علی تقیه میکند و اگر نه برای یاد کردن عمر شیهه علی را ببدی نخستم با عمر مجادله  
 نکردی و باز عمر گفته فرستادی کمال تقسیم کن و اگر نه ترخیصت خواهم کرد و چرا تقیه کن کنی اگر این  
 قدر قوت بر دفع دشمن داشته باشد و خوف و تا وقت مرگ در دل دشمن ممکن باشد و اینها روایات  
 قوه علی بود معلومی عمر و فضل کثر اقوال و افعال علی را در خلافت عمر بر تقیه عمل میکنند تا آنکه میگویند  
 که عمر در علی را نبصیب گرفت و علی نایر تقیه دم تنزه لعنة الله علی الکاذبین برای برگشتن در حق شیهه  
 درین شورش آمده و گمان را از او ماکرده و برای غضب کردن و ختر که از زال الناس ترا که ارا نتواند کرد  
 نامش نشد و دم نزد مثل مشهور است که در روزگوار حافظ نباشد خرم آنکه کلبی از معاذ بن زینب از آن

روایت کرده که حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمودی پیغمبرین وصیت است بسوی اهل بیت پس گفت  
وما الخبایا بالخبیر لیل یعنی بخیر استندای خیر لیل هر لیل گفته علی اولاد او و بران کتاب مبرما بود  
از زرس پس در او پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن کتاب بسوی علی و امیر کرد او را که یکشاید بر هر چه در آن نوشته  
باشد بر آن عمل کند پیغمبر و فرمود علی آن کتاب بسوی حسن و زینب و علی و امیر کرد او را که یکشاید بر هر چه در آن نوشته  
گشاده در آن یافت که بر آقا قوی برای شهادت پس نیت شهادت آنها را که با تو نفس برای حسدا  
بنفوس پس بچنان کرد پیغمبر و آن کتاب به علی ابن حسین پس گشاد یکم پس یافت در آن که سرنگون  
باش و غماوشی اختیار کن لازم که مرغانه خود را و عبادت کن پروردگار خود را تا که آید ترا یقین سنی است  
پس و او آن کتاب به پیشش محمد بن علی و امیر گشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم  
و فتوی بده و علوم طبیعت خود را بر آنگه کن و تصدیق کن آبا صالحین خود را و متوسل کن کسی مگر از خدا  
پس مدتی کسی بر تو غلبه نخواهد شد پست در او بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس یافت در آن که کتاب  
محمد ان حدیث الناس واقعة و انزلنا القرآن الاله و انزلنا علوم اهل بیتك و صدق اباک  
الصالحین و لا تخافن الا الله فانک فی حدی و امان پیغمبر و او بر پیشش موسی و زینب خواهر او موسی  
موسی کسی که بعد از خود اید و همچنین تا قیام مهدی و از طریق از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد  
و در آن در خاتم پیغمبر برای محمد باقر نوشته بود و قال الحق فی الامن و الخوف و لا تخس الله یعنی  
طریق کجور حاله امن و هم در حال خوف متوسل از پیغمبر گم از خدا ازین اثبات میشود که آن شخص  
باقر و صفیر صادق را جایز بود پس بخورد فضل افعال این بر دو امام را بر تفسیر عمل میکنند بطریق  
است و از افعال این بر دو امام بطریق اول ستمتة توانز نامت شده و از طرق روایت هم  
بصحت رسیده آنچه که سلطان سب انقض باشد مثل قول محمد باقر: حق ابی کریم الصدیق نعم الله  
لنن لم یقل الله الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق مخزومه و گفته ولدنی ابو بکر و زینب ششم  
آنکه سلیم بن علی و کتاب خود و حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم وفات  
یافت و مردم با او ای که ستمتة کردند علی فاطمه و حسن حسین را با خود و گزیدند از میان ستمتة

و انما

و انصار را پس بدو غیره رفت و از آنها طلب مدد و در پس از آنها کسی با بی علی قبول نکرد مگر چهار کس  
بزرگ و پهلوان و ابو ذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن عیسی روایت کرده که چون زینم  
بابا بی بکر بیته کردند ابو بکر گفتند از علی در ستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر  
شو چون قفقه پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب گفت چه خبر دروغ بر رسول خدا صلعم استند  
و مگر من ندانم قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من بگریرا پیوسته فقده را گفت که برو ابو بکر را  
بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر و غضب و در روز  
علی بر بیعت پیش فاطمه و آدا و کرد و با التباها با رسول الله ثم شمشیر بر دست در جا و نشستن و پس علی  
عمر را گرفت و او را بجنابا بند و منی و کرد نشن اسود عمر علی را گفت تا بی بکر بیته کن علی گفت اگر بیته ابی بکر کنم  
عمر گفت از زمان که دنت خواهند ز علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی استمقده ندارد مگر من کم هستم  
در یاران و مدد کاران نهیضه هم بجز ابطلان لقبه بنمیدد چه اگر لقبه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار  
نیز رفت و بطلب بی بکر حاضر میشد و بلا توقف بیعت می نمود و قسم خدا یا کرده اظهار اختلاف خود  
نمیکرد و با عمر شتی میکرد و آخرین قصه اول دلیل است بر ابطلان لقبه و تکه نیامامیه در آنکه میگوند  
که علی ترک حق خود کرده بود و بجهت عدم قدره چنانچه اول قصه را آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار  
و اهل مدینه را بخیر چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آن قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ  
گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مدد کاران ظاهر میشود که علی قدرت داد  
آنها و قدره که رفتن خلافت داشت چنانچه از عمری دیگر از علی رفت که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت  
لو لا عهد الی حبیبی الا اخوته لعلمت من اضعف ناصر و اقل عدد اتیر ظاهر میشود که علی قدره  
متفاوت است و نیز معلوم شده که علی بابا بی بکر بیته بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه لقبه فیهت المدعا  
مخوفاتین جمعا بعضی بعضی را که میبند کند قسم آنکه همین روایت کرده که امامیه المؤمنین به چه گفتند  
ای مترورن ترمای بنم قبول بزخم غلام ابن ام عبد که قوروی حکم بنظم کنی و او تو موافق تو اکتبش و دیگر  
سبب و اصل بیعت شود و نیز محمد بن عثمان و غیره روایت کردند که امامیه از بین به عمر گفت که تو و یار تو

یعنی باو یک بر آورده شود یا از عباد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بر او آسیده شود یا چنانچه  
در حدیثی است که پس سبزه شود و آن در حدیثی است که پس نغمه افندد و دستمان نویسد او آورده شود و آتش سوزنده که در امام  
شبه بود و برابر بریم پس شمار در آن انداخته شود و دشمنان کشته شود پسر آید با وی پس بر در آن دو خاکستر را  
بدریا لعنه الله علی الذین این شمار دلالت از بر بطلان تقیة چه اگر تقیة واجب بود این شمار  
علی علیه السلام نیست هشتم آنکه تواتر زهدی است و جماعت و هم بر او است شیخ جمع شده که امیر المؤمنین در کتبه  
و حکام است و ایام و مخالفان خلفدار شدین میگرد و با آنها مناظره میشود پس اگر تقیة واجب بود مناظره نمیکرد  
نهم آنکه شیعه دعوی تو او میکند و زوال است تمام باشد که علی بن ابی طالب بود و علامت است یا آن اختیار کردن  
راستی است بر در و وضعی حال فی جمع البلاغته علامت ایمان آن تو ثل الصدق حین یضرب  
علی الذین ینفعلن و وضعی تقیة هم آنکه رضی در نهی بلاغته روایت کرده است که اولی الامر بالمعروف و النهی  
عن المنکر لایقر بان من چل و لاینقصان من رزق و افضل ذلك کلک تعدل عند امام جائز  
این مریم است در فنی فضیله تقیة اینهمه اول بطلان تقیة از کتاب است و مستند پیغمبران علیهم السلام و آثار  
مرویه مفرقیان ملعونان آورده شده سوای این از اولی آنست که عقل مردم و انا حکم می کند بطلان  
تقیة چرا که علی و اولاد او و اجداد او و استخوان خدا و محبوبان بارگاه بودند و صفات کمال مصف بودند و حق  
تعالی میفرماید و لکن العزیز و الرسول و المؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون و شک نیست  
که تقیة متضمنی کمال نامردی است و خوف و درنگ کنی و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت و تصور در جبر  
است بحدی که گفتار خصم بر خزان آنها را بگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان بخوف از جانی کمتر  
از آن نترسند و تنبیه و تنویر اند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت ترین ذلت و خواری بگیرند نه عقل علی السلام  
بالانصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظر بر وجوب لطف در حق بندگان بر خدا منصب امام بر خدا واجب  
میگردد و منصب امام قبول و وجوب تقیة در عدم اظهار حق لغو است و منفرد لطف نیست و محال است که حق  
تعالی امام قائم کند در وی و اگر گفت که کل حق ظاهر نماید و آنکه صد سال خود مخفی باشد که منان حلق است  
نیستی که اگر کسی گوید که با دست راست از طرف خود و بر این طرف ده فرستاده است لیکن بر دست



واجب کرده است که حکم بادشاه را غنی نزد خود دارد و مادامت العلم خود کسی را بر آن اطلاع نهد و اگر  
اطلاع دهد آن شخص خود را در اختیار اطلاع دهد و هر عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گویند  
یا سنده بادشاه و چون معلوم باشد که بادشاه حکیم است سفیئت یقین و در دست خود گویند که کاذب است  
و نیز در امامت نفس جلی با ظرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار سجزه شرط میکنند و تقییمانی  
این خبر است و نیز تقییه بعد و عمو امامت رجوع است از دیگر امامت و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل اطلاع  
تقییه آورده و باقر قطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست  
میدارم آنها را سبیل گفت مردم گمان میزنند که این تقییه است باقر گفت که ترس مینماید مگر از زندگان  
از مردخان کسی نمی ترسد حضرتعالی هشتادم بن عبد الملک را چنین چنین کند بدو عاگرد در حق هشتم بن  
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشتم بن عبد الملک ترسیدم که زنده و مسلط  
تا از ابی بکر و عمر کرده اند مهت که شامی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل  
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصاً در ضمن فصل ایمان مجمل اهل حق میگویند که بدای عقل  
حکمی کند که حقایق شکیانی ثابت است و علم بان متحقق و سوسطایه که نفی حقایق میکنند یا شک  
در آن میگویند مستوجب احراق به نیران اند نه اقامه بر آن و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری  
نظر بر جریان عاده الهی غلبت علم بعد وجود آن اسباب یعنی عمل موجب چنانچه حکمای گویند و نه یعنی  
چنانچه معتقد به اقل اهل توحید که حقین کرده و می شود در شایسته که ممکن علمه ممکن نیست و حال جمیع  
حکمت از جوهر و اوضاع اعیان و صفات و احوال و اجسبل و جوهر و ذرات و افعال با اختیار با ایجاد  
پس حکم که یکی از کمالات است که در صفت باشد غیر از افعال اما برید چیزی بسبب حقیقی آن نتواند  
شده اما نظر بظواهر چیز است که اول حسی است از حواس ظاهر که سمع و بصر و ششم و ذوق و حس باشد  
و گاه باشد که بسبب بعضی مواضع خمس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه اصولی که را در ویند و صفر و سبب  
شیرین و تلخ انگار و لیکن چون ندارد است و غالباً عدم موانع قطعا و اوسته میشود و لهذا حسن را منفید  
قطع و علم این دارند و در قیوم عقل است ملاحظه و بعضی از مواضع گویند عقل از اسباب علم نیست

بر این احوال است از اعتبار گویم که قتل گاهی بسبب مزاحمت و هم و خیال یا عدم رعایت شرایط بران  
 خطائی که لیکن چون غالباً قطع بد موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع و مسلم یعنی گفته می شود و انکار  
 افاده عقل مبر علم را قریب بسفط است یوم خبر است که احتیالی از ادب صحیح کرده است برای حصول  
 علم جامع بر مافی الضمیر تکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمد یا خطای مجتهد قصور فهم یا جنبه یا مانند آن با حصول  
 علم است لهذا خبر مطلقاً از اسباب علم نمی گویند مگر بعد علم زدالی مانع میسبی احتمال کذب این علم زدالی  
 مانع گاری قطعاً بطلیده حاصل میشود چنانچه در خبر تواتر که عبارت است از خبر جمعی که قتل بالبداهت موافقت  
 آنها بر کذب محال دانند از جماعتی مثل اولی و دیگر آنکه منتهی شود با صدی سوس گاری بسته لال چنانچه  
 در خبر رسول الصمد چون نبوة و عصمت پیرایش برین احتمال کذب عمد او خطای کلی قطعاً بر طرف گشت  
 پس این بر دو خبر مفید علم نظمی است و گاری با انضمام قراین احتمال کذب و میشود و چون در خصوصه  
 به اندام احتمال کذب قطع حاصل توان شد لهذا خبر مشهور و نیز مقرون بقرائن را مفید علم طمانیه و مفید  
 سخن که قریب یقین است گفته می شود و گاری نظریه بر اوصاف را وی از اسلام و عقل حفظ عمد است  
 احتمال کذب ضعف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احادیث بر طریقه اسلام و عقل و حفظ و عدالت  
 رواه مفید نقل است که کسی از اقسام علم آن را می دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر عقاوات بران بنا  
 و ششم چهارم از اسباب علم الهام است که حکم کلین آنرا از اسباب علم شمرده اند و وجهی آنکه الهام مختص  
 است بخواص آنها از اسباب علم معلوم بحث میکنند دویم آنکه ترجمه هم و خیال و کدورت نفسانی  
 و شیطانی مانع حصول علم است و الهام پس الهام انبیا و عدم این موانع بدلیل عصمت آنها با قطع  
 معلوم است لهذا الهام انبیا مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعد موانع دست نمی دهد لهذا آنرا  
 دلیل علمی میگویند نظیر بر غالب حوالی لیکن فی الجمله بودن الهام او الهام از اسباب علم دوران کلی نیست  
 و ثابت است بکتاب و سننه و جامع الهام کتاب فقوله تعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه  
 فاذا اخفت علیه فالقیه و الی جملة الخافی و لا یخفی فی اناراد و الهام و جعله مرابا علیه  
 مراد از وحی و در آیه الهام است که نبوت خاصه مجال است قال الله تعالی و ما الی من

۱۰

قبلک الا رجلا نوحی الیهم واما سنة وانا رسی بسیارند مثل مذکورن عزمی اندرینه در طلب  
 یا ساریه الجبل و شنیدند شماره او را و از او از هر اصل بسیار از قبیل گفتن و الهام و بسط و تزیین ال طول بنحو  
 اما اجماع پس قولشان کرامات الادیان حق و از مکره کرامات نشان علوم الهامی است از مضیبات امکان  
 و در جوابی دیگر باید دهنست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از اسباب علم نبی رسول الصلوات است که بهر چه  
 احتمال خطا نه از جهت عصمت از او اجتناب مکن از ازل تا ابدا گاهی می بخشد به پیش است که احتمال خطا در آن  
 کوفه غالب است اما معصومیت بر ایشیا محسوسه بلکه ظاهرشان بیشتر بر متواتر است که بنا بر آنهم بر حسن است و لیس  
 کماله ایند بهر عقل چرا که اختلاف در اراده عقلا بسیار است بهر الهام است که قطع بعد موانع در آن کبر  
 دست میدهد و در عرض فخر ازین کلام آنست که محسوس و عقل الهام از معلومات برت آید تا بر مبرانش مع با پسند  
 پس گوئیم که از قول بگفته اند از حقن باید و دانست قبول باید کرد و آنچه شمره از ان ساکت باشد از ترغیب اول باید کرد  
 اما در حسن و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم قطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث  
 احادیثی من حیث الرواة آمده من حیث انه خبر المرسل صلعم و در عام مخصوص بالبعض و مانند آن نظیر  
 من حیث البارة آمده است و عام غیر مخصوص من خاص ظاهر و نفس مفسر که آنجا احتمالی است از این  
 که احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطع باید دهنست که ما را تواتر از بی معصوم رسیده است  
 که عمل بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بظاهر نفس بگیرد و هم چنین  
 سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دهنست که در تفسیر قرآن و عمل آن بر ظاهر استایل و صرف آن  
 ظاهر انبای سواد عظیم باید کرد چرا که احتمالی میفرماید و مزیت مع غیر سبیل المؤمنین نوله معا قولی  
 و نضله جسم و سلامت مصیر او نیز هم فرموده علیه بالسواد الاعظم و فرموده ید الله علی الجماعه  
 و فرموده لایجمع امتی علی الضلاله چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و اما میده نیز از ان  
 هم باین سخن اشاره روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس نور تعالی را مسح او و سکو و ارجح حکم  
 من حیث العبارة هر چند عمل با وجه بود و احتمال برابر است لیکن موافق سواد عظیم تفسیر کرده باید دانست  
 که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق یدهم و قوله نفسا و جوع و امتداد

و این نیز در آنجا که از خطا و باطل میگوید و در آنجا که از حق و صواب میگوید

و در کتابی که در حق است و در حق است و در حق است

فاضله الی برهما ناظره البته بر ظاهر عمل باید کرد و از ظاهرش نباید که و او را بعد علم از جمله اشیا موجوده  
 نامیه بعضی ممکن است چنانچه با هر نفس عقل بدان شایسته و بعضی واجب چرا که او تو بما ممکن است  
 و ممکن است جهت بسوی علامت غایبه ذات خود و مفروض است که اشیا موجوده تماما ممکن است و خارج  
 از این سخن چیزی نیست و نیز ممکن عبارتست از چیزی که ذات او ندر وجود خود تعاضای کند و غیر  
 خود بود و آنچه وجود خود را تعاضا نخواهد کرد و تعیین است که توابع وجود را هم تعاضا نخواهد کرد و این توابع را  
 ما بسیار است پس با لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری  
 هیچ چیز را تعاضا نخواهد کرد پس بود غیر خود را هم البته تعاضا نخواهد کرد خواه آن غیر عیان باشند  
 یا احوال یا افعال کما البزیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود  
 اقتضای وجود خود است بالبداهته و نفسی پس ثابت شد که ممکنات از جمله اشیا نامیه هم در وجود  
 خود هم در بقا خود هم در انصاف خود صفات و اعراض خود هم در صدور و افعال خود محتاج اند  
 بواجب لذاته که ذات او تعاضا کند وجود خود را هم تعاضا کند بر صفت کمال او تعاضا کند تنزه را  
 از هر نقص زوال پس اگر وجود منشأ بر خیر و کمال است و عدم نیز بر شر و زوال پس هر چه تعاضا  
 وجود خواهد کرد تعاضا بر خیر و کمال خواهد کرد و لا بر م از ازل تا ابد تصف خواهد بود بر خیر و کمال و نیز  
 خواهد بود از هر نقص زوال بر هر چه تعاضا وجود خواهد کرد بر خیر و کمالی که در وی خواهد بود پس نخواهد بود  
 کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تعاضا کند بر نقص و زوال را بر تعاضا کرد و که فرع تعاضای  
 ذات است چرا که نقص زوال که تعاضی خیر و کمال نه امور عدیه اند از قبیل عدم اصلی آنرا تعاضا  
 نمی باید بلکه احتمالی میفرماید ما صابك من حسنة من الله و ما صابك من سيئة من  
 نفسك و چون ثابت شد که احتمالی از هر نقص و زوال منزه است پس تعاضای او ممکن است که عبارت از  
 خلق است البته با اختیار او خواهد بود پسی لا نشاء فعله انشأ ترک نه باجباب چنانچه حکما گفته اند چرا که آنچه  
 مستلزم اضطرار است و آن نقص و چون وجود ممکن با اختیار واجب باشد پس ثابت شد که عالم حادث است  
 چرا که آنچه از فی فعل آنها صادر شود البته حادث است بالبداهته و صانع عالم قدیم است و اصل کمال است

چرا که

چرا که جایز است تا خلق در صورت شرکت و مانع مقتضی است بجز بر دو رایلی را از هر دو آن بعضی است  
 و منافی و جوب نیمه محارفت مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع آنرا مؤید و نا ملحق  
 قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ايام ذللا دارد بر وحدت علم با زبان و قال الله تعالی  
 خالق کل شیء کالاله الا دین و قال الله تعالی خلقکم و ما تعلمون و دلالة دارند بر تئول  
 خلق او تعالی ایمان اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیها لقیة الا الله لفسدنا  
 و دلالة دارد بر توحید و غیر عقل حکم میکند توسط غیر متواتر در حق پس مانده گان و توسط حضرت صاحب  
 پیغمبر ان محمد بن عبدالقدر بن عبدالمطلب بن شیم بن عبدالمناص صلعم رسول خدا آنچه پیام از  
 طرف خدا آورده است از امر و نبی و وعد و وعید و اخبار همه حق است چرا که بجز متواتر معلوم نشده که دست بمکه  
 جهل و کفر در کماستولی بود که کنار قریش بفرط غفلت سنگ را بجزای می پرستیدند و در تخیل و توهم  
 اشیا کلمات لغوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة خبر نداشت در آنوقت محمد صلعم از همان توهم  
 قریش مردی ای که هیچ نمخوانده بود و ظاهر شد و خوشین بیگانه و دوست دشمن بجهت سینه و اقرار میکردند  
 که از بد و فطرة پیش از دعوی نبوة سخن در حق بر زبان او نرفته است و بعد از آنکه گاهی است بسجده  
 نکرده و سخن لغو نمیشد بقریش گاهی تکلفه چون بجهل سال عمر رسیده دعوی نبوة کرده و برای تصدیق  
 این دعوی جزوات سجد که قدر مشترک انان توان رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر او خاص گشته  
 و مردم را از خدا رسانیده و توحید ام فرموده و از عبارت غیر خدا و تخیل و تحمیر بی اذن خدا منع کرده  
 و کلامی معترض بنجار غیب قصص مبدا و معا و انبیا سلف خوانده و گفته که این کلام رب العالمین است  
 اگر باور ندارد ایمان حسن و اس جمع شده مثل قصر سورتی از ان بسیار پس از آنوقت تا آنوقت با وجود  
 محمدی و کثرت اجداد و سیر قرنی از قرون پنج کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل قصر سورتی  
 از ان بیارد و انبیا سابق را کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار قرآن  
 را شنید و بود و نصاری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تعصب حق بود  
 نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که آنهم عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چگونه اثر میکرد و از ای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم تورات و انجیل بی وحی الهی حاصل  
 محال میداند این استایمان که عقل در اثبات آن کافی است و متوفی شریعت نیست لیکن شرح آنرا و بد  
 است و منتهای دو سه ملت از اهل قبله در تقدیر ایمان شریکانه نگارند که کمالیه و عجلیه و زاریه و قراطیه و زاریه  
 و معریه و خواجه از زود فضل میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا همه حسیه و شنیدنی  
 و تشعیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گفته شد یا سماعیه از امامیه میگویند که مقتضای فاعل الایمان  
 و از وی صادر شده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصلح عندنا الواحد حالانکه امامیه میگوید  
 روایت کرده اند ان الله تعالی یذکرنا و یحیینا و یملکنا و یصلحنا و یصلحنا و یصلحنا و یصلحنا و یصلحنا و یصلحنا  
 و بکربن اعیان و سیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه میفرماید که علم و معرفت و بصیرت و احاطت با  
 از راه بنی عین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه هیچ و نه بصیرت که پیدا کرد برای خود علم و معرفت  
 حالانکه کلینی از ابی جعفر روایت میکند که قال کان الله و لا شیء غیره و لم یزل حالنا و کلینی  
 و جماعتی دیگر امامیه را روایت کرده اند بطریق متنوعه از الله لم یزل حالنا معینا بصیرا و عوایم نکر  
 نبوده و ساله محمد را صلعم میگویند که خدا جبرئیل بر رساله نزل و علی شمر ستاده بود و جبرئیل بنعلی نزل و صلعم علم بود و  
 میکنند آن ملعونان جبرئیل باز قاضی امامیه با تعاقب در ایمان محفل یاده میکنند ایمان علی و امامه و این  
 دعوی است بی دلیل و امامت با نفسی که در فرض دعوی نمی کنند که تصحیح معنی رسالات بلکه موجب  
 افضلیت بر انبیا و رسل اجلت چنانچه ذکر کرده شود در سل آن انشاء الله تعالی و احتجاج با برانکه اتفاقا  
 به علی و امامه و عقل ایمان نیست بقول تعالی است من الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل  
 آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لانه فرق بین احد ز رساله اگر داخل ایمان بودی  
 البته در قرآن و خبر متواتر و گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند چنان  
 چنانچه مذکور کرده خوانده شد انشاء الله تعالی و آنچه در فرض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می  
 کنند بر وجه صحیح نیست بنابراین چه چنانچه بالا گفته شد چون در همان اللهم بد ان الله سبحانه  
 عند ربهم **فصل ما من مفصل** ابدا بر تفصیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف که مقدمه او را

آن

ان کانی نسبت و عطا در دوران خطبای میکنند و استلزامها دارند از کلام الهی که توسط رسول الله صلی الله علیه و سلم بر او نازل شده است و از کلام و افعال نبوی که بتواتر باریسیده است دلالت کرده است و در ایام که صانع عالم است و جمیع و بصیغه قادر بر هر چه که ممکن است مرضی و ابوجعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین و در سب و ابوجعفر طوسی و در بیان در تفسیر قرآن گفته که ان الله علی کل شیء قدير خارج است بخرج مبالغه و عظیم است بهر چیزی و کلی و در ازل شیطانیه میگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن میداند و در زاریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمی و طایفه از اثناعشریه چنانچه خدا و جنان گفته عرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جزئیات را میداند مگر بعد وقوع آن حال آنکه از طریق اهل سنت و شیعه بتواتر از اهل بیت مروی است که حق تعالی بالشی قبل کونه کعله تعالی بعد کونه و قرآن باخبار آئینه مشون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در آن هم اخبار است بشیاء قبل از وقوع آن علی بن ابراهیم می از اثناعشریه روایت میکند از حضور بن حازم که پرسیدم از ابی عبدالله عینی جعفر صادق علیه السلام که آیا ما بشئ از چیز که نبود در علم خدا در روز صادق گفت فی هر که اینین گوید و را خدا خوار کند لغتم خبره مرا که آنچه شده و آنچه نشده فی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا فی روز گفت اری بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی و کلام الله موسی کلکما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین تورتیه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه بر حتمین از ان کتاب و صحف نازل شده بیان بهر یک از ان واجب است و کیسایند و زیدیه و امامیه مانند متز که گویند که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد از احتقالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در بنی و کرامیه میگویند که کلام خدا حادث است و در ذات خدا بیشتر از حد و شان تکلم نبود و چون عمل تکلم که مشتق است بر حق تعالی بی ثبوت خداست متعاقب و هم انصاف و بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد مخلوقی دیگر محال است بودن حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل است و اگر صفت نقصان است ثبوت آن محال است لا یرحم حق تا ابد است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از صبح و بصر و از آنجا که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدود است متشبه بود  
 میشود و لهذا اکثر حکیمین بکلام نفسی قابل شده و کلام لفظی را از آن جهت کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی و میگویند  
 که کلام الهی سموع نیست و آنچه بدی شنیده بود کلامی مخلوق و ال شنیده بود چون بی توسط ملک بود  
 تخصیص کلیم البصیفت و همین است قول ابی منصور ما تزییدی و حتی نزد فقیه آنست که کلام لفظی هم قدیم  
 است و تقدم و تاخر که مشهور میشود و بجهت تنگی حوصله ملکات است و الله المثل الا علی لا یغنیه به شان  
 عنی شان و کلام الهی سموع است هر که سامعه و را حوصله مع و درند چنانچه ذات او معنی است هر که با صبره او را قوه  
 بصر و هند و این قول ابی الحسن شریک است و در قرآن تحریف و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه زرد و در  
 مصححت بتواتر رسیده است بمقرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست آنما عشریه و غیره امامیه میگویند  
 آنچه در وقت مصححت موجود است از مسلمانان همه کلام خدا نیست مگر تمام قرآن شمرل که امور بالاتفاق است در آن  
 موجود است بلکه در قرآن شریف است بسیار شده و بسیاری از آیات و سورا از آن ساقط است که کلینی از شام سب سلم  
 از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که بر سبیل محمد صلعم آورده بود بر عهده هزار آیه بود و کلینی از  
 محمد بن نصیر صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام نعتا و کسلی تزییش بود بانام پدران شان  
 و نیز کلینی و غیره از حکم بن عقبه روایت کرده اند که علی بن حسین گفته قولہ تعالی و ما ارسلنا من قبلك  
 من رسول الا نبی و لا محذرت و گفته که علی بابی طالب محدث بود و روایت کرد کلینی از زید از ابی  
 عبد الله که رسول گمشد است که فرشته بر وی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کس است که در خواب بیند  
 و محدث گشت علی است که او از بشنود و صورتش بیند و کلینی از محمد بن جهم بلالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده  
 است هر که بی من امینه کلام خدا نیست بلکه جوف است اما تا کی من اشکم بود و ان گمراهان میگویند  
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انفصاف بود آیات فیض علی  
 علی بیت و احکام از آن ساقط کرده اند و لفظ و ملک از قول تعالی لا تعجزن ان الله معنا ساقط کرده اند و  
 میگویند که قول تعالی و تفهم انهم مسؤولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از  
 بیاید القدر نیز من الله هر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از امام شریک صدر کرد

و علیا



مروارثی است که در کتب معتبره نقل شده است و در کتب معتبره نقل شده است

و علیاً صهر عثمان بن عفان بن ابی لهب و علیاً صهر کسب کرده اند و سیع علم الدین طلمی الی  
ای معتقد بنقل کتب لفظاً و معنیاً هر دو ساقط کرده و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این  
قول در بعضی مجتهدین بود که گفته اند که حق تعالی میفرماید یا انحن نزلت الذکر و ان الله لحافظون  
و نیز بر اکتفی تعالی حافظ باشد که در بیان محال است که مستندم عز او تعالی است و درم آنکه تبلیغ قرآن  
بقی که در زیاده حق تعالی بر پیغمبر مسلم فرض کرده بود قال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک  
وان لم یفعل فما بلغت رسالتی و الله یصلح من یشاء من الذلالت پس پیغمبر صلوات الله علیه بر تبلیغ قرآن  
گوشه تبلیغ فرموده و در جایکه خود توانست رسیدم و درم برای تبلیغ فرستاد و امر تبلیغ و تسلیم کرد و از کسی است  
و در وقت احسان سیران چنانچه حق تعالی در شان میفرماید الذین یبلغون الرسالاتنا منه و یحییونها  
و لا یخسرون احدی الا الله و یحییونها علیها سیر بود از صحابه اهل بیت و آنکه بدی که حق تعالی در روح سان فرستاد  
اذلة علی المؤمنین با عزة علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم الا  
آن گرانان میگویند که آنکه مصیبت قرآن را در ظاهر توفی میخوانند و در ضمنی توبه میگیرند چنانچه کلینی از سالم بن سلم  
روایتی کند که گفت دوی برای عبد الله قرآن خواند و من می شنیدم هر دو قرآن از قرآن که نیست این  
مرد می خوانند پس فرمود با عبد الله ما شنیدی که برود ستاوه شونده و ندیکه برود ستاوه توفی و در زمان  
نخوانی کتاب خدا را بر خدا و حق تعالی آن گرانان را گفته که در قباح و در زایل از نام دوی و حق پویشی و  
مانند آن با آن نسبت می کنند و چون بنده علیه السلام و در کاران او در حیات او صلوات الله علیه بر تبلیغ  
قرآن گوشش نمودند قرآن مجید و در حیات آنحضرت صلوات الله علیه بر تبلیغ اسلام سینه بود و پیوسته کرد  
و در تمام ممالک می نمودند و در مساجد و غیره و در نمازها و خارج نماز همیشه میخوانند چنانچه در سجد نوی صلوات  
سبب است که در میان قرآن شکر میشد تا که آنحضرت صلوات الله علیه بر تبلیغ کرد آن آواز بعضی بعضی را  
در غلط نمیداد و چیزیکه اینچنین برانگیز شده باشد با غیر و تبدیل بدان ممکن نیست و قائل بدان شدن  
انگیز از آنست که در وقت چنانچه کسی گوید که در جهان موجودیت حاجیان برای حساب خود در دنیا  
بستند بیوم آنکه اگر قولی در حق میسر باشد و توفیق و اعتماد از قرآن بر نیز در حال آنکه در بعضی

بقرآن احتجاج میکنند و حال سائید و نفس سابقه که در غده که سر امر موعود و منتفی است و با لغزش اگر در هر چه  
صنعت رسیده است احاد و عقیده پیش نیست پس دین بر باور فتنه چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بود سوای  
روافضی از منقاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد و حال آنکه اهل تسبیح فرق اسلام برین سخت انگار  
دارند و کلیتی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سورا تا را از انکه روایت کرده موضوع اند و منتسک  
چنانچه این باب و وجهی که از پیشوایان آن گمراهن اند هم باین معنی حکم کرده اند و اعتراف ننوده اند و او تعالی  
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه نیست فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است  
قایم بذات خدا چنانچه که اینهمه میگویند و مرتضی و تابعلان او از شما شتر میگویند که اراده خدا قایم است  
ذات نمود بجهل و تمسک است قول بعضی منتزعه مثل بونزبل و جمالی و ابی هاشم بدون صفت قایم  
ذات خود ظاهر المطلبان است و در صورت خدا را بان موصوف گفتن نیز میزنی دیگر از حوادث غیر قایم  
ذات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آنحال است  
و اراده الهی سلف میشود و هر موجودین باشد یا غرض غیر باشد یا اثر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت  
و امر او تعالی تسلیم اراده نیست و نه چیزی تسلیم عدم اراده بلکه امر کرده است کافران را باسلام  
طاعت و نهی کرده است از کفر و عصیت و اراده کند یا سلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز مؤثر  
نمی شود و اگر است قدرت بنا ایجاد هر مکن برابر است و باختلاف اوقات مختلف نمیشود اراده است  
که تخیل میکند موجودات را بوقت و اول وقت و کیفیت و اول کیفیت و مکنه و اول مکنه و مانند آن و آنچه  
ختمتالی اراده آنچه میکند البته واقع میشود و مختلف از مرد الهی محال است که تسلیم عزت و آنچه خدا امید  
بعد و قوام آن تعلق اراده بدان محال است الا غیر یا جعل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای  
انچه عیب یا ناصی است و دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را بدایت کند چه کسی قدرت ندارد بر اختلال  
آن و اولاد دیگری بر خدا غالب آید و اگر خدا خواهد کسی را گمراه کند و دیگری نتواند به آتش کرد و او را مجسمین  
و منتزعه فرقه زیدیه مانند منتزعه میگویند که خدا اراده شد و کفر و معصیت میکند بلکه از غیر مخلوق است  
اسلام و طاعت میکند چنانچه امری کند یا سلام و طاعت و چیز را که نمی میکند از کفر و عصیت از اراده

شک

می کند نیز میگوید که لازم نیست که هر چه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کارها اراده می کند و آنها  
 ایات نمی آرد و خدا اراده می کند چیزی را که میسازد که واقع شود پس خدا چنانچه اسلام کافر و غیره میسازد آنها فاعل  
 است که گمراه کننده کسی را که خدا اراده بدایت او کرده اینهمه خبر غزوات ظاهر اهل طبلان که است از عمیر و نمازی  
 الوهیه اند و قرآن مجید طبلان آن طعن است و لو شئنا لا تذناکل نضره لها و لکن حق القول  
 منی الایة ومن یرد الله ان یردیه لیشرح صدره و لا سلام من یردان لیدله یجمل  
 صدره ضیقاً حراً لایفقه کم نصحی ان اردت ان نضرم لکم ان کان الله یرید ان  
 یغویکم اولیک الذین لیرد الله ان یطهر قلوبهم و ینیر صلبهم فرموده من یردی الله  
 بهتلاً مضل حراً من یضله فلا هادی له و غیره ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن و آثار  
 از آن در کتب ائمه هم در آن وارد اند همین آیه ما شاء الله کان و ما لم یشاء لا یکن امامیه ائمه بطریق مسلمین  
 روایت کرده اند و کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتیم از ابی اسحاق ضحا که بعضی ایات را با جبر  
 میگویند و بعضی استطاعت فرموده که بنویسیم بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن حسین قال اندک است  
 یا ابن آدم بچستی گشتنت از ندی نشا و نیز کلینی و صاحب معانی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده  
 که گفته که شنیدم از ابی اسحاق می گفت که ای کون شی الا ما شاء الله و اراده و روایت کرده  
 بساعتی از ابراهیم از دیگر ائمه یعنی این حدیث و کلینی از سلمان از خدا از ابی عبد الله جبر روایت کرده  
 که گفت اندک استالی چون میخواهد که بماند نیکوئی کند می نهد در دل و نکته از نور و می کشد پیش نوازی  
 دل او و می کار و فرشته را که حکم کند کار او را اگر اراده می کند بماند به بر آن نکته سیاه در دل او می نهد  
 و شنوایی او را بنده می کند و می کار و شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواندن یرد الله ان  
 یردیه لیشرح صدره و لا سلام من یردان لیدله یجمل صدره ضیقاً حراً لایفقه کم نصحی  
 یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن عبد الصادق روایت میکند که نماز و نیز کلینی از شیخ از زید جرجانی  
 از ابی اسحاق روایت میکند آنچه حضرت بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را می گرداند اراده غم باشد  
 اراده تم و غیر کلینی از حسن بن عبد الرحمن از ابی اسحاق می روایت کرده که می گفت که جبر

از شیخ است بر آنکه حق تعالی اراده می کند

بی اراده و بی میل الهی میزند و در غیر طبعی و غیر از عبد الله بن عثمان از ابی عبد الله روایت کرده  
 که گفت که امر کردن حق تعالی بخیر می‌خواست آن چیز را دوست و امر کرده و امر کرد پس آنکه سجده کند  
 آدم را و خواست که سجده کند اگر خدای خواست البته سجده میکرد و منع کرده آدم را از اکل شجره فدوا  
 که بخورد اگر نمی‌خواست نیز در کلینی در کافی از ثابت بن سحبه از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت  
 چیست شما را با مردم بازمانده از مردم کسی را بخورد و سجده میکند قسم خدا اگر اهل آسمانها و زمین سب شوند  
 بر آنکه بدایت کند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نشود آنگاه بدایت کردن او و اگر جسم شوند  
 بر گمراه کردن بنده که خدا بدش خواسته است توانند گمراه کردن او از چنین آثار بسیارند از آنجا می  
 آید بقوله تعالی و ما الله بیدخلنا للعنا جواب است معنی این کلام است که خدای نمی‌خواهد که ظلم  
 کند بر بندگان این چنین بل گفته و معنی گفته اند و بقوله تعالی ولا یرضی لعباده ال کفر جواب است  
 که رضا غیر اراده است و بدانکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در هر طبع باشد جواب است که اطاعت استماع  
 امر است نه استماع اراده و بدانکه اراده جسم و ترک اراده جسم است بحال است که از حق تعالی صادر شود و اول  
 باطل است و قبح آن ممنوع است فان الله لا یقیمه تعالی و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت  
 و اختلاف بنده را می‌کند ثابت شد که اصل جسم را واجب نیست و نه لطف بر خدا و اجسام چه که پیدا کردن  
 کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و فضلا از اتفاق مسلمانان اصلاح و لطف نیست چرا که لطف  
 عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از معصیت من غیر الحی ایضاً الله یشاء و حکم بدین  
 و کیسانه اما یکبار هم در وقت فرقه زیدیه قائل اند بدانکه اصل لطف بر خدا واجب است و الا بخل لازم آید و این  
 باطل است که الوهیت منافی وجود است کالیسالك عما یفعل آدم چون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست  
 اما میگوید کیسانه نیست فرقه زیدیه باینکه چیزها بر خدا واجب گویند از آنجمله تکلیف عباد با او و فواید و لو با  
 مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی و وجوب بعضی میگویند که واجب  
 عبارتست از آنکه تا که آن سخن زدم باشد تقدیر پس محال باشد صد و آن محققا از حق تعالی مانع است  
 لازم نیاید و بعضی میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است مثل آن را بر خود بنا بر هر کسی که بگازند

بردی

بر روی و اینها بطلست و تکلیف با و امر تو از اسی نسبت بجای اصل معیت و طاعت که عبارت است از تزویج  
 کردن عهد لباقتن غیر الجار در حق عباد و صلح معیت بلکه اصل الجار است عباد را بر طاعت خویش با قوم  
 موسی بعل مره است قال وادققنا الجبل فوهمهم کانه ظلمة وظلمة وادق بهم خذوا ما آتینکم فوهمه پسر  
 و جوب تکلیف و صلح و طاعت واجب و بی ابرین پیدا کردی و او را قوه و فرصت است لال ندادی و عباد  
 را قدر تو بر عصیان ندادی و مشیت و اراده الهی متعلق به هدایت عامه شدی حال آنکه نشد قال لله تعالی  
 ولو شئنا لآتینا اکل نفس هداها ولو شئنا لهدنا لکبر اجمعین و لو شئنا ربک ما خلوا به و در  
 هر طبله و هر وقت بی مایه صوم را و الی کرده و قوه بر امر معروف و نهی منکر و ادوی و آنها هستند لال میکنند  
 بر جوبت باید که موره بش تو را تعالی کان حقا علینا انصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه  
 الحج و قوله تعالی کان علی ربک حتما مقضیا و قوله تعالی ثمان علینا حسابهم و قوله تعالی انصر  
 ان علینا بیانه و میگویند که ترک جز اینی تو ایستادن بر طاعت ظلم است جواب است که سنی حقا علینا  
 یا کتب علی نفسه است که حق تعالی و عدل و رحمت کرده است تو که که خلف و ان محال است و تحقق است  
 نظر مقضای و عدله و سنی حتما مقضیا قضایا میباید و هم چنین این علینا حسابهم بر تاکید مجازاة و تاکید حساب  
 پس و جوبت بی آنکه اگر ترک کند سنی نم باشد یا آنکه بنا بر سنی است که بندگان راست برو محال است  
 اما با معنی که لازم گرفته بر خود و فضلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد و لکن اطلاق لفظ و جوبت ادب است  
 و آنکه میگویند که ترک تو ایستادن طاعت ظلم است بطل است چرا که ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود و متعلق  
 تصرف میکند در ملک خود پس اگر متعالی بهیچینه عذاب کند یا بر طاعت تو ایستادن نه ظلم باشد و از چنین  
 اما میر از امر و است کرده که این عاجبنا ابی و عا سیکر والی و عزتک و جلالک و عظمتک و الوافی  
 منذ بدع فطر فی من اول الدهر عبدتک دوام خلود و بوبیتک لکل شرة فی طرفه عین الی  
 لا بد بجزر الخلاق و شکر هم جمیع لکنت محض را ببلوغ اداء شکر احتی غیر من نعمک و الوافی  
 کربت معادن حدید الدنیا ابایی و حوثت ارضها با شفا عینی و بکیت من خشتتک مثل  
 لبحی السهوت و الا رضین دما و صدید لکان ذلک قنیل و فی اکثر ما یجب من ادب

باید تمام صفات دارد و در اصل و طاعت

در ذرات با بر روی در طاعت عباد علی ان است



مخلوقه لله تعالى كما ذكرنا شرح العدة واولها خلق بمعنى تقدير است لاجله لم عليه  
 ورويت از ابی صفیة که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق رضای ابن سولی که صلوات الله علیه  
 تعالی پروردگار است کار پیدا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه سپاس  
 ربوبیه بسوی بندگان پس گفتم آیا بر میکنند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه بر کند  
 بندگان بر آن پس گفتم پس چگونه میگذرد این مروه بین این لاجبر و لا تفویض و لا کراهه و لا تسلیط و کلینی  
 از صافوی روایت کرده که گفت لاجبر و لا تفویض و لا کراهه و لا تسلیط و کلینی  
 مانند آن و نیز کلینی از ابی اسحق محمد بن صفا مانند آن روایت کرده و روایت کرده از ابی بصیر بن محمد بن آنکه  
 گفت پرسیده رضا را موی آیا تکلیف میکند الله بندگان این طاعت ندارند فرموده و هو احد اعن  
 ذلك پس گفت پس قادرند بندگان بر کار یا چنانچه اراده کنند فرموده و هو احد اعن ذلك کذا فی  
 خصوص و در دفتر فضل بن سهل علی بن موسی رضا در مجلس موعظی که کرد که ای ابی اسحق خلق  
 بر کرده میشوند امام گفت ای الله عادلان غیر بشو بعد از آنکه گفت که قدرت داده شده اند کامل  
 گفت همتعالی حکیم تر است از آنکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را و آنچه موجودی شود بقضای  
 الهی است و تقدیر او در اول بحسب همتعالی مقدر کرده بود و کیسایند و همت فرقه زیدیه و امامیه گویند  
 که سابقه قضا و قدر است محمد بن ابویوفی در کتاب التوحید با سنازی که نزدشان صحیح است از ابی  
 عبد الله روایت کرده که گفت القدر بینه جوس هذه الامة الاذوا ان یصنقوا لله بعد له  
 فاسخر جوه من سلطان و فهم نزلت هذه الایة یسبحون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس  
 سقرنا کما کشتی خلقنا بعد و نیز محمد بن ابویوفی در حدیث معراج از ابی اسحق روایت کرده که پرسیدم از  
 حق تعالی دعا تو او گفت ای سبع کی امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب بمورد و شومند و جسم آینه  
 بر عرض من نور قیامت پس روحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه سخن قضا کرده ام در بندگان خود پیش از آنکه  
 پدید آید آنها را و قضای من عبادت در آنها با کمال کم کم بر آن خواهم و هایت کنم هر که نخواهم و کلینی از ابی صفیة  
 روایت کرده که گفت گفتم مرا بی علی بعد از آنکه حق تعالی خواسته و داده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

در وادی است و دست هم مشتت لغتی و نیز کلینی در آن بابویه و غیره از ائمه و ائمه و ائمه است  
 پیدا کرد بعضی بندگان خود را نیک بخت و بعضی بندگان را بد بخت بجهت و بسختن او بد آن عمل خواهند  
 کرد و نیز کلینی از منصور بن حازم از ابی عبد الله روایت کرده که گفت که حق تعالی پیدا کرد نیک بختی و بد بختی  
 پیش از پیش خلق پس هر که اسپد کرد نیک بخت میگاهد او را دشمن ندارد اگر عمل بد کند عمل در انا خوشتر  
 دارد او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بد بخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل در او دوست دارد  
 او را ناخوش دارد و برای آنچه بازگشت و تا پذیر باشد پس تنبیه دوست دارد خدا چیزی را ناخوش سازد  
 گاهی و اگر ناخوش دارد کسی دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی بصیر روایت کرده  
 آنکه گفت بوم پیش از بی عبد الله شسته سائلی از او پرسید و گفت فدایت کردم از کجا بد بختی لاحق شد  
 اهل محصنه را تا حکم کرد برای شان خدا یغالی در علم خود بد ذات عمل شان فرمود و ابو عبد الله ای  
 سائل خدا عزوجل پیدا کند که قائم خواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد بد بختی و بد بختی  
 اهل محصنه خود را قوه بر طاعت داد و فعل عمل از آنها دور کرد و اهل محصنه را قوه محصنه داد و بجهت عملی که سابق  
 در علم آتی رفته بود و قدره نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد آنها را از عذاب الهی چرا که علم او تمام  
 اولی است بجهت تصدیق به حقیقت محسنی شمارا شمارا در آن و حق تعالی را رضی می شود و بگمراهی بندگان  
 خود و دانشا غیره میگوید که متعالی لایقی است از گمراهی غیر شیعه پس اگر رضا در شان مراد آمده  
 است پس این قول متانی قول سابق است که خدا اراده شمر میکند اگر مراد برضاست که اهل سنت  
 بدان گفته است مستلزم امر است پس در نیصوت گرامان بیع باشد و مشاب بوند و در بر حق تعالی جایز  
 نیست حالت که ظاهر شود و متعالی را چیزی که پیش ازین بر روی ظاهر نبود چنانچه در انسان تبدیل  
 رای می شود و اگر این معنی مستلزم عمل و نقص است تعالی امد عن المنانقص در زرا که تیره و بدایه و سالیبه  
 و در وی از امامیه مثل مالک حسنی در امر بن حکم در میان بن الصلت یفرشان گفته اند که بر جایز است  
 بلکه مستحق بر سبب قول تعالی یحیی الله ما یشاء و بدیثت و روایت کرد کلینی از زراره بن اعمین عزرا  
 احد سما حال ما عبد الله مثل البدر و نیز دلیل می آرند بر آنکه مستحق جایز است با تعاقب و بنا بر سخن زراره



مصلحتی است که پیش ازین مظهر نبود و الا محبت لازم آید و این بعض است جواز نیست که مراد از محمود  
 اثبات و دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز نعت بد و شب  
 نعت در زیر مراد از آن فخر است نه منی بر حد و مصلحتی است معلوم قد یا بنا بر اقتضای زمان ضایع  
 در ابتدا ای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکن دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحت در  
 قتال پیدا شد حکم شد فاقولهم حیث تفقهوهم و آثار که روایت می کنند مغفرتی در موضع اندازد و وضع بر آن  
 ظاهر است نسبت حمل بسوی خدا کدام عبادت و مراد است بجهاد اسماء یعنی هوانه الذی کالاله  
 الالهوا الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ و در فی القرآن والحديث و جایز است که او  
 تعالی را دیگر اسماء و صفات باشد که ما را بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که مجسمه صفت کمال موصوفت  
 و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی استأثک بكل اسم هو لک سمیت به نفسك و از آن  
 کتابک او علمت با حلال من خلقک و استأثرت به فی علم الغیب و لیکن ما را اطلاق  
 اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوائی آنچه شروع بر آن وارد شده جایز نیست لا اختلاف الخطاء و بحث در آنکه  
 صفات الهی را بر اند بر ذات چنانچه میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است  
 چرا که عمل شوق بدون قیام مبدأ اشتقاق علمای عریبه و اندازند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر  
 چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انعکاس است بقول سایر متکلمین با  
 صفات عین ذات اند چنانچه حکماء معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه  
 تعالی را بیسمت و نه بوجهی جز لا تجزى و نه عرض یعنی قائم بالغیر و در کائنات و نه در حین نه در کسب  
 است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون یا مانند آن و نه کیفیات  
 نفسانی مثل جمع و عطف و لذت و الم و مانند آن لیس کمثل شیء و هو السمیع البصیر و قرب  
 بنده بحق و معینه که از خصوصیات میشود و قریبیت و معینه چون من حیث الیه یا محبت یا مانند آن قریب  
 معینه مکانی نیست و آن قریب معینه بدو مرتبه ای عام است که با جمیع مخلوقات است و اول قول تعالی است  
 نحن اقرب الیه من جعل الودید و هو معکم اینها کتمت و یکی خاص است با خواص مخلوقات که اول

اوله ثانی است وان الله طمع الحنین و محمد صلی العزیز علیک و علی الهدیة الصدی الا یزال  
 عبدی یتقرب الی الباقول حتی لاجنبه الحدیث و این قریبانی در جات غیر متناهی دارد  
 که مدلول کلیه لایزال است بخلاف قریب سببی اول پس در هر دو قریب تراکب معنی است نه معنوی  
 و الله علم و حکمیه رسالیه و شیطانیه و پیشمیه و غیرشان از امامیه میگویند خدا جسم است و قریب و با وی قریب  
 مکانی است و آنجمنی را کلینی در کافی از ابراهیم بن محمد عمرانی روایت کرده که گفت کتبت الی الرجل ان  
 قبلت من موالیک قد اختلفوا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة  
 و از سهل بن یاقوب روایت کرده که گفت کتبت الی محمد بن حسن و حسین و ما بین قد اختلف  
 یا سید اصحابنا فی التوحید منهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة و روی ابن بابویه  
 فی کتاب عن محمد بن اعیان عن ابی جعفر انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دنی فدی اذنی  
 الله عز وجل بنیة فلم یکن بیننا و بنیه الا قصص من لولؤ ذینهم انشیت لاد من ذهب فاراء  
 صورة فقیل یا محمد انزلت هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابیطالب و این  
 باطلست و اثر وضع بر آن ظاهر است و دلالت ارد بر اقریب علی از بنی و غیر امامیه بود و نفس سائیه  
 و معمریه و آنست بنیه و جسمیه و با بنیه و معنویه و بنیه و غیره و بنیه و غیره و بنیه و غیره  
 که حقیقی است و جمیع اعراض محسوسه متصف میشوند و هم جمیع کویات نفسانیه از حزن و فرح و خوف و الم  
 بلکه متصف میگویند خدا را الصفات حیوانیه از ازل و شرک و جماع و نوم و بقطره و عیاس و شاد و ب  
 پس بنیه گرمان نخلتند نه بر حقه قول حکمیه میگویند که حقیقی است که طول و عرض و عمق بهم  
 متناهی دارد و او را دانست است روشن و در شنده از هر جانب مراد است رنگ و بو و مزه و ماس است  
 بعرض روایت کرده کلینی از علی بن ابراهیم که هشام بن حکم میگفت که خدا را جسم صمدی گفتن یعنی آنکه از  
 نباشد معرفتی ضروریست و روایت کرده کلینی از محمد بن حکم و از یونس بن عبدیان و از حسن بن عبد الرحمن  
 صفائی بخوان باطلوای مختلفه رسالیه میگویند که حقیقی است بر صورت انسان او را رو چشم و گوش  
 و دهن و بینی و دست و پا و جواس پنجگانه است کلینی از محمد بن فرح الرحمی روایت کرده که هشام بن سالم

میگفت که خدا اجزای است تا ذات و باقی صمد است و سیطره میمیه گفته که خدا جسم است و او را صورت  
 است و اعضا و ذات و او اجزای است تا ذات و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حرزاد این روایت کرده  
 که میباید گفت که او تعالی اجزای است تا ذات و باقی صمد است چنانچه جوهری و صاحب الطب ق گفته و سببها  
 و معمریه و اشعریه و سیمیه و زمیه و باریه و مقنیه بگویند که خدا جسم است و صورت و حکم و فرج و درش و چشم و دندان  
 دارد و باریه و مقنیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او ملک خواهد شد مگر روی او و غایب می  
 گویند که تعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و درش و حکمیه و یونیه میگویند که  
 مکان او عرش است و اس مرتضی او ستاده میشود وی نشینند و حرکت میکنند در همانجا و یونیه میگویند  
 که خدا بر عرش است بلکه حال عرش اندو از ملکه قومی تراست چنانچه هر که را با ما نشانی بر و از بند  
 او از پاناه قویتر است و فرقه های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در زمین همه اختلاف دارد پس  
 شیطانیه و نیمیه و سلمیه بگویند که مکان او در آسمان آبی زمین و اشغال میکند از مکانی بمکانی  
 و ستاده میشود وی نشینند و حرکت میکنند و کون در اکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که همه او معتزلیست  
 کاسی و رحمت علومی باشد و گاهی در مثل چنانچه مفصلیه و سر لغیه و زرامیه و جناحیه و میانیه و نظیر  
 و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس در زمین فرو آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده  
 چنانچه گشت و خطابیه و معمریه و بزیغیه و غلباییه و سباییه و زمیه و خمسیه و اشعریه و باریه و مقنیه بگویند  
 که آسمان بود پس در زمین فرو آمد پس باز با آسمان رفت و حالا در آسمان است و سباییه میگویند که  
 در ابر است و عدا و آواز است و برق تا زیاده او فرو خواهد آمد باز زمین پس بر خواهد کرد زمین بفرمانی  
 معاش و عدالت و بر میگویند که در آسمان میباشد در هنگام ریح بر زمین فرو می آید و باز میرود و اخت  
 اند علی الکا و زمین اینهمه فرخات بر بی ابطالان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود  
 بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتاب نماید لیکن نوحن فقیر از ذکر عقاید نظایر ابطالان آن ملاعنه  
 درین کتاب آن است که امامیه شاعرانیه و سیمیه فرقه های روض را که این عقاید باطله دارند نسبت باطل  
 سنه و حاقه قریه تریختی میدهند چنانچه سنه و جماعه را مخلصه فی النامیه اند نه اینها را بلکه میدهند

که شهادت و ولایت که بعد و دخول در نوح و نجات خواهد شد باین معنی است و در فرق و رواصن اندر اهل سنت  
 و غیر هم که آنها را نخلد فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که عجب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد  
 و هرگز بر سر عجل عذاب نکرده خواهد شد و البته این فرقه تا که عقایدشان مذکور شده عجب علی اندر ملک  
 مقرر و محبت علی پس اثنا عشر بر گویا اینهمه را می میدانند و سخت عذاب میدانند و نیز اثنا عشر در کتب  
 صحیح خود ازین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب اطلاق و مثنوی و غیر هم  
 روایات حدیثی گفته و آنها را اصحاب نه مصومین در رجال صحیح میدانند پس اثنا عشر بر گویا این اعتقاد  
 بر حق است بیگونی لیکن گویا ازین عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنته حنفی در زبان و مسائل  
 فقه احکام شافعی را یاد و مسائل کلام ما تردیدیان احکام ابو الحسن اشعری را که نسبت به خطای گفته لیکن  
 چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشر پیشل حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر  
 اکنون چندان از آنکه که بطریق امامیه صحیح شده و در صحت نه سهل حق و بطلان قول ان گویا ان مجسم  
 و ولایت دارند ایراد نمایند و در هیچ ابلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که در بعضی خطبای گفته اند تعالی  
 لا یوصف بشئی من الاجزاء ولا بالجوارح و الاعضاء ولا بعرض من الاعراض و لا  
 بعارض و لا یقال له حد و زیاده و لا انقطاع و غایه و لا ان الاستیاء تخویفه فقط لبه او  
 تصویریه او ان شیئا لجمله بصیله او یعل و کلینی از ابراهیم بن محمد خزار و محمد بن سین روایت کرده  
 بر دو گفته که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب طاق مثنوی بیگویند  
 که حق تعالی اجزای او نیست و باقی است اما در رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پسر گفت  
 یا کی تراست چگونه غیبت کردید و باقی نشان که ترا شایسته بند نیستی تو ای من و صفت سیدم ترا اگر بدانی چه صفت  
 کردی تو نفس خود را و شناخت سیدم ترا بخلق تو اهل بهر چیزی هستی پس مگردان مرا با تو مظلومان و نیز روایت  
 کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن صفانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتیم که هشام بن حکم میگارد  
 که حق تعالی ستم است امام گفت قائم الصدا یا میداند که جسم محدودی با معاد است و نیز از موسی بن حکم  
 ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرح ازجی روایت کرده که گفت یوشتم موسی ابی الحسن می پرسیدند

از آنچه هشتم بن حکم و هشتم بن حکم در صورت گفت پس جواب نوشت ابو حسن که بگذارد از عرض خود چیزی است  
 بتیوان و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق این میگوید بند هر دو هم و از امیر المؤمنین من مرسلت گفت  
 نیست حق تعالی در مکان که جا نر باشد بروی شمال و نیز گفت تقدیر میکند او را و نام بخرد و در حرکات نیز  
 گفت مشغول نمیکند او را حالی پس از حالی دیگر و تغییر نمیداد و از زمان و محیط نمیشود او را مکان که ذاتی به  
 البلاغه و نیز مرسلت که حق تعالی مد کرده نمیشود کجا و کلبینی از محمد بن حکم روایت کرده که گفت نزد ابی ابراهیم  
 قول هشتم جو یعنی از احکامیت کردم که خدا را صورت بگوید و قول هشتم بن حکم روایت کردم که خدا را اسم  
 می گوید پس گفت حق تعالی هیچ چیز شباهت کدامش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که صحت کند خلق  
 اشیا را بحکم یا صورت یا به تجدید یا اعضا یا شاهره و بدخلق او تعلق عن ذلك علو البیاد فایده است  
 او تعالی بر عرشش و چنین بی و وجه و ساق و قدم که قرآن با حدیث بدان طوق است قال الله تعالی  
 علما العرش استوی وید الله فوق ایدیم و بی و وجه و یک و پوم یکشفت عن ساق بحر  
 متواتر و اجماع سلف با بریده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس تخریق برهه تا اول میرود که مر  
 از استواء استیلا است و از بقدرت و از بزرگ ذات و همچنین لیکن مختار از ذوق قول متقدمین است که میگوید  
 لا یعلم تاویله الا الله یعنی مقام گفته اند لا استواء معلوم و الکلیف محمول و الا یجان به و واجب البوال  
 عنه بدعتی را و الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر و آنچه کشف و الهام اولیا را مت  
 عالم مثال ثابت کرده شود اکثر ایت و احادیث نبوی را که از قبل تمثیلاتند محمل بهم میرسد و جا بریت  
 که حق تعالی متصف شود بلبزه عقلی و گردوی از اثناعشر به مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که متصف  
 متصف میشود بلبزه عقلی که از تصور کمالات خود فرج میشود و این باطلست اگر چنین باشد پس از عدم  
 امثال کفار او را باید که متالم شود و جایز نیست که متعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر یا نین  
 و جنابیه و حریفیه و زاریه نصیریه و سحاقیه میگوید که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود  
 صورتیست از اهل سنته و جماعت این محض افراده حق است و عدم اصل ع برده عا نشان فاقانم الله  
 الخی تو فکون بلکه توحید و اتحاد که صورتیه وجودیه بدان قائل اند معنیست است که حق تعالی در خارج

در حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود

موجود است نه غیر او از ملکات سپه موجودیت مکرر مرتبه و سهم قال شیخ الاکبره الاعیان صاحب شهادت  
رایحه الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه هم صورتی هزاران در وحده وجود حقیقی او نقیسه است  
ناید نه هو الا ان کما کان این توحید که عبارت از نفی وجود ملکات است خواه شهود باشد که بسبب غلبه  
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مخفی گشته بجزوا حقیقی در نظرش هیچ نامده که در حقیقت وجود غیر  
منشعبی گشته یا وجودیکه در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد همچگاه از اصول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری  
و در دنیا و بقا و ضحکال ذات و صفات صفت در ذات و صفات او تعالی که میگویند این همه در مراتب علم  
میگوند نه در خارج از حقیق امر است که چون بسبب این صفات و مجامد است صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بجهن  
فصل الهی صوتی بجای می رسد که او را آگاهی دائمی بحق و نسبیان از وجود و توابع وجود خود است میدید  
ان زمان غنیمت علوم و معارف در غلبه عشق و محبت منکشف می شود و از زمان او راق تعالی قدرتی خود  
سابق و علمی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت با کرامت منبر ما در چنانچه از صحابه و اولیای  
امته بر جبهه تواتر رسیده که نگار آن نتوان کرد پس از زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که انزال  
عبدی تقرب الی البواقل حتی اجنبته فاذا الجنة کنت سمعه الذی یسمع به و بصیر الذی  
ببصره یبصره القی یطیئس بها و رجلاه التی یشی بها و این حدیث محمودی است در فضل قوای تعالی خلقته  
بیدی و نجات فی ه من روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صوفیه اهل سنت گفته اند بعضی  
متصوفان شیعیه نیز گفته اند قال المقداد شیعیه الشیعته فشرح الوصول الی علم الاصول  
فی ذکر الاحوال السالفة للسالك الملاد من الاتحاد هوان لا یبصره الا الیه من غیر  
ان یتکلف ویقول ما عداه قائم به فیکون الكل واحدا بل من حیث انه اذا  
صار بصیرا بنو تخلیله لا یبصر الا ذاته لا الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی  
از دخول جنه واقع نمیت و بعد دخول جنه مسلمانان حق تعالی را به بیندند در مکان و در وجهه بی نقصال شعاع  
رائی و بی ثبوت سابقه مسلمانان حق تعالی را به بیندند در مکان و در وجهه بی نقصال شعاع  
ناظر و در حدیث نهواتر آمده است و در یکم یوم القیمة کما ترون القمر لیل فی البدر و لعل جماعه و انما

بر آنکه

بر آنکه این این و اما بنابر آن محمول اند بر طاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحکمات و زوارها  
 پیغمبر عظم فرموده الزیاده الرویة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر فرموده و موقوف بر رویت و اخبار  
 صحیح و معتبر است رویت بسیارند بدرجه توان رسید بعضی از اصحاب خود می توان کرده و با اینهمه  
 آثار از آنکه دیدیم امامیه که قائل تحسین نیستند و معتزلا کار رویت الهی میکنند و میگویند که رویت را شرط است  
 از سلامت حواس و بدون مرئی جسمی کثیف و ثبوت قوه متوسطه میان زانی و مرفی و ثبوت بلکه عدم  
 حجاب میگویند که رویت بدون مکان و بدون جهت و بی این شرط نمیکند که رویت محال است و حجتی از آن  
 از صحیحات قوله تعالی لا تذکره الا بصما و قوله تعالی لولا ان فی ارجاء البیت که این قیاس است  
 بر شایده این شرط است که ذکر کرده شرط عا و مذ عا و ذمه غلبن رویت بعد از این شرط عا جار شده است  
 و در حقیقه بجز وجود درائی و مرفی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرط برای رویت باشد باید که از رویت  
 الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که متعالی از حواس منزه است و اتصال شعاع و مسافت متوسطه بین الزانی  
 و المرفی متصورند و حقیقتی چنانچه اجسام کثیره را بصیرت اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیرت و چون  
 رویت الهی ممکن است بدون بعضی شرطی که مذکور شد ثابت باشد پس رویت بنده خالق را با انشعاق دیگر شرط نیست  
 جایز باشد که لایحی و ادراک عبارتست از توقف بر توانب فی وجود او پس نفی ادراک مستلزم نفی  
 رویت نیست و نیز در آنکه که الا بصما سلب عدم است نه عموم سلب شک نیست که بعضی بصما حق را ادراک  
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایت کرده معناه که لا تذکره الا و همام و هوید برک  
 الا و همام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عا و خطاب بمو آمده برای نفی رویت منکره گویند که برای  
 نفی امکان رویت بلکه قصه سوال موی رویت را حجت ما است بر جواز رویت الهی چرا که انبیا اعراف اند یعنی ترا  
 اگر رویت آبی محال بودی محال است که موی از پسر ملکه که از اصول دین است خافل بودی و اگر موی رویت  
 الهی محال نیستی سوال و تیر کردن ستم بود انبیا از آن منزه اند چنانچه موی در جواب انتخدا ناهنر و گفته  
 اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و فوج گفته اعوذ بدان استنک مالیس به علم  
 والله اعلم و اعتقاد و ادبم بر آنکه حق تعالی برای احوال معاد و معاش بنی نوع است ان تفضلا

از حبس شنبه سپاه میری بر سخت انبیا و رسول را تا از میان را بر معرفت الهی که عمل از او را که آن قاضی است  
 آگاه سازد و به احکام از او احب منسوب و حرام و مکروه و مباح مطوع گرداند و عهد و پیمان و رسول ببل تقسی  
 ثابست و مقتضای میر و پیمان مندرج فی صناع علیک و منهم من له نقص علیک اگر چه در بعضی  
 احادیث عدو رسول سر صد و سیزده و عهد و پیمان یک لکمه و سبت و چهار نیز بر آمده میگردان بانبیا و رسول  
 عهد و پیمان بنیاد کرده تا کفر بعضی پیغمبران یا اقرار به نبوت کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لکن آنکه شسته انبیا  
 گسائیکه ذکر آنها در قرآن یا ستواتر از حدیث آمده باشد تقریر اقرار به نبوت او باید کرد و گسائیکه ذکر آنها  
 در متواترات نیامده از نبوت آنها نکار باید کرد و نه اقرار بلکه با جلال و عظمت باللله و در سلبه باید گفت مثلا  
 کسی که گوید در وقت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا اوستم عدد و آخرشان محمد است صلعم و علیهم  
 السلام که معبود است محمد بکار نام حال الله تعالی و ما ارسلناک الا کافرا للناس بشیرا و نذیرا  
 و شریفی و مودبته او او خاتم پیغمبران است بعد از الله تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین و عربی که نازل  
 خواهد شد تا بدین محمدی خواهد آمد نه بعد از آن ساله غزایه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را بر سالت  
 نزول علی فرستاده بود بصلطه نزد محمد آمده و گفته می کنند ان ملعونان جبرئیل را و گفتند ای اسحاق و منصور و محمد  
 میگویند که رسول قطع نخواهد شد او را بر منصور نبی است خطایه میگویند که انبیا اند و ابو الخطاب نبی است  
 و عمر میگویند که جعفر نبی است و بعد او ابو الخطاب بعد او عمر ابو الخطاب دی بو زاری اهد و ابو  
 منصور از نبی محلی است بشاگردی خود جعفر صادق میگردند چون صادق خود و آنها و پادزاهنا تبری نمود آنها  
 از صحبت صادق میگویند پس ابو الخطاب عوی نبوت کرده و ابو منصور اول عوی امامت عوی است دعوی نبوت  
 کرد و گفت که من بر آدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا است خود بر من لایه و گفت ای پسر بر پس سلیم کن  
 از پس من زمین فرستاد و میگفت که مراد اگر کس در قرآن تعالی و ان یروا کف من السماء ساقط  
 یقولوا اسحاب من کوم منهم و اسحاق میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین بنیمه و سخت را میگویند  
 که بخوابن ابو عبیده ثقفی را و حسی آمد و ب میگویند که خانم از سل مبدی است فقیر ثنائی الله میگوید  
 که هر چند انکار شتم رساله بران سرور علم ازین فرقه ای مذکوره صحت است لیکن اثنا عشری ملک سایز قزاق

را در بعضی کتب آمده و کتب معتبره است که در زمان رسول الله ص

امیر



اما اینست که مستحب بوده اند بر سر و در علیه سلام بر آنکه غرض از سعی است تا از لفظ نبی محصی را گویند که موحدی  
 الیه باشد از خدا فرستاده شده باشد و احتشالی بسوی خلق برای تسلیح احکام و واجب است بر خلق ایستادن  
 بسوی و تصدیق وی و گواهی باشد که مذکور کردیم و هر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال ابن  
 تعالی لا تفرق بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذين يكفرون بالله و رسله و يريدون  
 ان يفرقوا بين الله و رسله و هم قومون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و يريدون ان يتخذوا  
 بين ذلك سبيلا و اولئك هم الكافرون حقا و اعتدنا للكافرين عذابا مهينا و الذين  
 امنوا بالله و رسله و لم يفرقوا بين احد منهم و اولئك سوف يؤتيمهم اجورهم و در بنی  
 شریعت جدید و کتابت بدیه شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول بعضی آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوده  
 است و طاع بودن از لوازم نبوت و شک نیست که از پیش هر که با این صفات خواهد بود از انجا که این قائلان خود  
 بود البته افضل خواهد بود و ولله اهل سنته و جماعه میگویند بلکه جایز فرق اسلام قائلند بدانکه انساب  
 و رسول افضل خلائق اند و محبوبترین خلائق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدر جاد فی از پیغمبران شرکاءند  
 و تفوق را چه احتمال مایه میگویند که احتشالی بر نبی را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاده و گفته یسمع  
 صوتهم و لا یراه چنانچه کلینی یعنی از ائمه روایت کرده و نیز مایه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه  
 زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه نوشته بسو فاطمه وحی میکرد علی آنرا حج کرده در کتابی نام آن صحف  
 فاطمه نهاده اند و چنانچه مایه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از نوشته می شنید و صورتش نمیدید  
 و همچنین حال نه میگویند ائمه موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه است  
 کردند و در وحی روایت ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان لکفران یکلمه الله الا وحیا او من  
 وراء حجاب ویرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء بلکه ان ملاعنه از وحی تری کرده می گویند  
 که حق تعالی درین تفویض کرده است بائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود پیغمبر هم پس ایشان  
 خواهند حلال کنند و بر چه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صاورشود و احتیوا علی ذلك  
 بما واه محمد بن جمهور القتی فی النوار در عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

فاجريت باجنادان الشيعة فقال يا محمد ان الله لم ينزل مفردا ابوحدا نبيته ثم خلق  
 محمدا وعليها وفاطمة والحسن والحسين فمكثوا الف درهم فخلق الاشياء واشهدهم  
 خلفها واجر طاعتهم عليها وفضل مورهم اليهم ليجلون ما يشاؤون ويخبرون ما يشاؤون  
 ومارواه الكليني عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله قال ان الله ادب نبيه صلعم  
 فاذا انتهى الى ما اراد قال له انك تعلم خلق عظيم وفضل ليه دينه ومارواه ايضا  
 عن محمد بن الحسن الميثقي عن ابي عبد الله قال سمعته يقول ان الله ادب رسوله  
 حتى قومه على ما اراد ثم فضل ليه دينه فقال ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه  
 فانتهوا فضا فوض الله تعالى رسوله صلعم فقد فوضه اليها وانيها باطمين وموضوعات حتى يعا  
 اجرا حقا اذا كانوا من خود مخلوق سپاريد ملكه مستعاضا وقرآن في فرمايد وان كا ذواليفتونك عن الذي  
 او حينما اليك لتفتري علينا غيري واذا لا تخذوك خليك ويفرمايد ولو كان ثبتتلك لقد  
 كدت تركن اليهم شيئا قبلك اذا لا ذقناك ضعف الحيوة وضعف الامات ثم لا تجد لنا  
 نصير اليه يعني ترا عصمت داده بوديم و ثابت محكم کرده بوديم بدين حق تا بسوی کفار که از تویی خواستند که باز  
 کنی تا ترا دوست گیرند صلاسل مکرودی که عصمت نبي بود و اندکی بسوی آنها ميل ميکروي آن زمان حتی خشک  
 ترا عذاب دنيا و در زندگي و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله  
 لك الا كفوا بعضه بسبب و در آخر تخريم من ميکوي پس مستحقا تخريم آنحضرت ايتمين بر او و گفت قد فرض الله  
 لكم تحلله ايضا تا که و اگر آنحضرت صلعم در تخليل و تخريم مختار بودي بر اذن و تجلف از غزه بود کسی را که سلام  
 ظاهر ميکوي و بر گرفتن فديا از اساري بدر کتاب نيامدي پس تا بيشه که در شرايع آنسر در صلعم چه از طرف  
 خود ميگفت و چه ميگفت بوحی الهي ميگفت و در امتثال او امر و نواهي مثل سياريشه بنده بود و گفت قال الله  
 قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الحكمه واحدا و نیز تا عشره فاعل بد بصمته الله و اما انکه  
 تصديق آنها واجب است و تکذيب با آنها یکی از آنها کفر است چنانچه مکذيب بر نبوة ميغزبان کفر است پس  
 اطلاق لفظ نبي يا رسول کو بر او نميکند و نه ليکن صفات و سني نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

ثبوت

بیعت لازم اند که عرض میمان است نه با الفاظ بلکه با ان ملحوظان از نحوه و رساله هم ترقی کرده اند و مستند  
 جابر بن ابی عمیر: الذکر علی افضل و مقدم است از همه سولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است و فضل و محبتین  
 اند از اولاد او و در بعضی روز قیامت فوق درجه نبیا و رسل باشد و بعضی گفته اند که علی افضل است از هیچ  
 رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر آمده و این مظهر علی و افضلیت بر اولی العزم  
 توقف کرده و نیز امامیه گویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده و فضیلتی که خدا در دیگر برادر رسل  
 ملئکه و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و گویند که محبوبترین خلایق بسوی خدا محمد است  
 و علی و ائمه از اولاد او است رسل و انبیا تعالی محمد بن بابویه فی اعتقاد دیناته و غیره ان الله لم یخلق  
 خلقا افضل من محمد و الاثم و لهؤلاء احسا حباء الله و ان الله یحبهم اکثر من حبیب  
 خلقه و سائر برینیه و میگویند که اگر علی نبوی جنه و نازد مکره و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که  
 حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیرشان بولایه علی و طاعت او و بولایه و طاعت ائمه  
 از ذریه او و اولاد ملئکه نیز عهد گرفته و میگویند آن ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و در وی آثار  
 شان مینمودند و میگویند که سرنی رسل و ملک مقرب روز قیامت علی بن ابی طالب است حاجتخواه بود و برین  
 کفریات و خرافات خود و غیرتایمات و موضوعات خود استدلال میکنند شما را و ابن راوندی عن انس  
 بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله جعل العلم و الذنایه و فضلنا  
 علیهم و علم رسول الله صلعم مالا یعلمون و علمنا علم من سوا الله صلعم و تلی  
 قوله تعالی قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه الحسن بن  
 کسیر عن ابي ذر قال نظر النبي صلعم الى علي بن ابي طالب و قال هذا خير الذین  
 و خیر الاخرین من اهل السموات و الارضین و ما رواه عن ابی و انزل عن عبد الله  
 بن عباس قال حدثني رسول الله صلعم قال قال لي جبرئيل علي خير البشر من ابی هذا كثر  
 ابن راوندی از زمانه و قد بود در زمانی و ملاوی که در ارض در آنوقت تجارب پارو فود و بادشاه و امام آغا  
 میر و فضل بودند برای تقریب با هم خود را در زی تشیع پوشید و کتب مذکورشان تصنیف نمودند

اثباتی و ثالث بجهولان و ضعف آثار انچه چو علماء ان که انان هم بدان حصیص بوده اند و منها مارواه سعید  
 بن عبد الله بن زبني خلف الغبی فی النصاص عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد الله  
 انها قالانی تفسیر قوله تعالی و یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی و هو خلق عظیم  
 من جبرئیل و میکائیل و جبرئیل من مضر غیر محمل صلعم و هو مع الائمة  
 یوقفهم و یسیدهم و فی سنه ثمانین و ستین من الحسین و ابو نصر اللذات قدیم ذکرها و اگر ان اثر صحیح فرض  
 کرده شود لازم آید فضیلت دیگر انبیا بر خاتم الرسل صلعم با انکار عصمت دیگر انبیا چرا که آنها اگر عصمت  
 محتاج بروح نبود پس از خاتم الرسل افضل شدند که بی تاثیر روح مخصوص مذند و اگر در عصمت محتاج بروح بودند  
 و روح نایشان کم بود پس عصمتشان منقوض گشت و العیا ذابند من کلام عقیدتین و منها مارواه ابن  
 بابویه و غیره از الامام عنه عن ابی عبد الله ان النبی صلعم قال العلی با علی ما عرف الله  
 الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا و معارضه غیره شایخ ابن بابویه  
 در زمر طویل حدیث صحیح از ابی زراره بن عقیب روایت کرده انه قال لما عرج بی الالسفوات جاتی  
 ملکة کل سماء و سلوا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقر علیا منا السلام و اعلم  
 ان شوقنا له قد طال فقلت لهم ملکة ربی هل تعرفوننا حق معرفتنا قالوا لولا ان عرفناک  
 و منها مارواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شیخ الرضی و ابو جعفر الطوسی النلقب  
 عندهم بالمفید و غیره عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله  
 صلعم یقول ناسیذ الانبیاء و انت الا صفیاء لولا انما الخلق الله الخجة و لا النار با علی و لا الونیس  
 و الملكة و منها مارواه محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابی جعفر یقول  
 ان الله تعالی اخذ ميثاق النبیین بولا یت علی منها مارواه محمد بن بابویه فی کتاب  
 التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله فی التزطویل قال لما اراد الله ان یخلق الخلق  
 نشروهم بین یدیه و قال من ربکم فکان اول من نطق به رسول الله و امیر المؤمنین  
 و الا ثم قالوا انت ربنا فحملهم العلم و الدین ثم قال الملكة هو لا حجة علی دینی و امانتی من

من

من خلق ثم قال سبحانه واول ما خلق الله تعالى بالبوية ولطوله الف بطاعة فقالوا نعم  
 ربنا افرزنا وسارواك ايضا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلعم انما امر به  
 وكلمه قال بعد ذلك في علم انك رسول الى خلقي وان عليا ولي واميير المؤمنين اخذت  
 ميثاق النبيين وملوكهم جميع خلقه بولايته وبيان احوال صفاروا بن بابويه بالا  
 كنهت واساتين اثار بر اصول اماميه سم قابل حجة نيت ومنهما ما ذكر ابن بابويه في غير واحد  
 من كتبه انه وجد بخط النبي محمد الحسن بن علي العسكري بما صودته اعوذ بالله من قهر  
 حذو الحكماء الكتاب نسوا لله رب الارباب والنبي وساق الكوفة في الحساب نظي الطامة  
 الكبرى ونعيم دار المتقين فحق السنام الا عظم وفينا النبوة والولاية والكرم نحن منار الهدى  
 والعروة الوثقى والانبيا كانوا القيسون من انوارنا وتيقنون انارنا وينظر حجة الله على  
 والسيف المسلول اطهار الحق وابن ازاك اذ يب بر بابويه يلمون است ومنهما ما رواه ابن بابويه  
 عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن  
 امتحن الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى الحمد وعلى في ذلك اليوم مهم فانه الله سبست  
 اتفاق وابن بابويه كذا في حال است ومنها ما رواه محمد بن يعقوب الكليسي عن ابي الصامت الخزاز  
 عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا يتقدمني الا احمد صلعم وما رواه الفضل بن سادان  
 في كتاب لقيام عن صلعم بن حنيفة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين  
 علي بن ابي الكوفة وما يتقدمني الا احمد صلعم وان جميع الملكة والرسول والروح خلفنا ومنها  
 ما رواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن خالد بن يزيد عن امير المؤمنين انه قال نا يوم  
 القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسول الانبياء فدونا على المراتي وروى  
 في الامالي عن ابي عبد الله عن جده امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت  
 اخي في الدنيا والاخرة وانت اقرب الخلق الي يوم القيامة في الموقف بين يدي الحساب  
 وروى سعد بن ابراهيم عن ابي صالح عن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وسلم

ان جبرئیل قاله اذا كان يوم القيامة نضب لك منبر على عین العرش وللنبيين عن يسار  
 العرش ودين يديه ونصب على كرسی الی جانبك الكوا ما یحتمل سائر اخبار موضوه روايته می کنند  
 و این گویان که در اوقات و اونه بر فضیلت علی بر اتمیاء محارضا ندید که روایت مودیان گرا احسان  
 روی کلینی و غیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی  
 ابن ابی طالب عن الا فضل قال لا نبیاء افضل الا فضل الا فضل بودی زید را پیشتر خبر دادی  
 و او مخالفت پذیرد نمیکند که عالم توفی و صاحب خب اربق بود و زید به زید است اما م روایت کرده اند که گوید که کسی  
 از فضل است از کسی پیغمبر و اوست و این بابو یاز صادق روایت کرده آنچه که صحیح است بر آنکه  
 اینها مجرب ترند و نوید از علی محمد بن بابویه در امالی در حدیثی طویل در قصه ترویج فاطمه با علی از صادق  
 از ابابا و از علی روایت کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از طنجه دار و اوح پنجم آن در آن بود  
 اگرگاه شهید که من ترویج کردم دوست ترین زمان را بسوی من بادوست ترین مردان بسوی من بجهت آن  
 این صحیح است و ابطالان عموم دعوی شان در دو غلغله حافظه نباشد و چون این گرانان علی و سایر ائمه را  
 معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگر چه طلاق لفظ نبوة نکردند و لا نزاع  
 فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نمود ما بعد من کفریم و خرافاتیم و حق است که محمد صلعم خاتم الانبیا  
 کسی با وی در نبوة شریک نبود و کسی بعد از وی نبی نشده و نخواهد شد و اگر علی یا امامت نبی و محصوم و دیگر  
 الیه و مطاح باذان العدا بااصالت بی نیابت محمد صلعم بودند بی حق تعالی محمد کم نزل خود و تصریح  
 کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه از حدت کرده اند ابطال بن قول سابقا  
 مذکور شد و اگر علی یا امامت نبی یعنی موسی الیه می بودند و تسبیح احکام الهی بابت نبوت اضرار اعدا تقیه میکنند  
 و تصریح می نمودند قال لله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت  
 رسالتک و الله یعیبک من الناس قال لله تعالی یا یغنون رسالات لله و یخشونک کما یخشون  
 احد الا الله فوح عم بنصیب سال در قوم خود ماند و اذیتهای شدید کشید و با وجود تنهایی  
 که حق تعالی میفرماید و ما اصحهم الا قلیلا در نبوة تصور نکردند و از کسی نیز سخنی در حق تعالی

حکایت

حکایت او میفرماید ربانی دعوت قوی لیل و نهار اثنای دعوت تم جهارا شمر  
 الی اعلمت لهر ماسدت لهر اسرا دا موسی و مارون دو کس فرعون را بان شوکت  
 سلطنت دعوت کردند و از خوف نکرند و گفت الی لا ظنک یا فرعون مبتور او چون مقضای  
 بشری اندکی خوف بران بر آنها طاری شده متعالی فرمود لا تخافا اننی معکم اسمع  
 را ای پیغمبر یا صلعم در ابتدا که اسلام بان غربت و تنهایی که سوای ابی بکر و حدیث کن مگر از مردان  
 رفیق او نبودند متعالی امر کرده به قم فاند زر آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما او ذی قبی  
 مثل  
 ما او ذینت و در آخر هجرت کرد لیکن بتفصیه بنوه خود را مخفی نکر و علی نفی در ابتدا اسلام بان صغر سن از  
 پدر خود ابو طالب بگریگفت قریش نترسید و اسلام آورد پس علی اگر در بنوه شریک بودی یا موسی الله بودی  
 چرا در دعوی خفایم کردی و حال آنکه در حیات پیغمبر رفیق او بود و این پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و درین خدا  
 افواج و خل میشد و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مصاعدت کردند و در واقعات جمعی وصفین در  
 مناصره او جان باختند پس او را تقییه چه ضرور بود و اگر اشفا کرده حجت الهی بر وی قایم شد فان لم یفعل  
 هذا بلغت رسالتی و بر خلق هیچ حجتی قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبر یا کسی که در حق او باشد بدون سیدین  
 خبر که در عیب علم باشد واجبست و لهذا ایشان جمیل که او را خبر بعثت رسلی رسیده ایمان پیغمبران و با  
 نیست و الا تکلیف لا لایطاق لازم آید و اگر دعوه میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبدالستار  
 بن عبدالمطلب دعوی بنوه کرده مجازات برست و ظاهر شده و کلام خدا خوانده و بر فصحای از مختار صند  
 آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدا اسلام ایمان آورده و خدمت های پیغمبر کرده و رضای پیغمبر  
 تا وقت مرگ از او ظاهر شده و علی پس پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و در دست پیغمبر در کماح او آمده و در دست  
 پیغمبر کرده در رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و مشرعان تواتر آن ضرور است  
 دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امر و اقیاب کسوف کرده و این خبر  
 متواتر نشود و بخرد کس مایه کس روایت نمکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند لعین کرده شود و بکذب آنها  
 پس اطلال مصحف فاطمه و آنچه بدان مایه ظاهر شد و ختم بنوه بر وی صبر ان ثابت گشت انبیا و رسول

مقصود انداز نفر پیش از روی و بعد از عارف بودند پیش از ثبوت با اعتقاد است صحیح و امامیه میگویند  
 بعضی سبل عارف نبودند بر این امر واجب است بر کفایت از اعتقاد است پیش از نبینند بلکه بعد از آن محمد  
 ابن بابویه قتی در عین اخبار و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از ابا کریم و از علی بن ابراهیم و محمد  
 بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران عم سوال کرد پروردگار خود را  
 و گفت که ای پروردگار تو بعدی از من پس آواز بلند گم تر یا تو یکی پس سخن بستگی گویم و کلینی از ابی  
 عبد الله روایت کرده که یونس بن عروج و خود میگفت که ای تو مرا عذاب خواهی کرد من نجاگ آوده کردم  
 برای تو روی تو در کسبی در سجود با عذاب خواهی کرد مرا و سخن شد کردم برای تو خود را با تو عذاب خواهی  
 کرد مرا من بیدار شدم بر این تو سخن خود را با تو عذاب خواهی کرد مرا من باز ماندم برای تو از گناگان پس من  
 کرد و گفت ای سبوی او ای که سر بردار پس برستی که من تر از عذاب خواهی کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی  
 که عذاب نخواهم کرد بر تو عذاب کنی مرا چه با تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس منی کرد و حق تعالی که پرورد  
 پس من تر از عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا می کنم این آثار موصوف اند و نیز مقصود اند انبیا از صاحبان  
 و صفات عباد و خطا نورد عظم شایخ حنفیه ابی اسحق اسفرائینی و ابی اسحق و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی  
 از اهل کلبه و بعضی گفته اند که صد و صفات را در پیش از روی جایز است و یغفور به از امامیه میگویند که صد و  
 مصیبت از انبیا مطلق جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی سبل بعد نبینند گناهی کرده اند که موت در آنجا  
 موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبد الله را که دست بردار  
 بسوی آسمان می گفت رب لا تکلفنی ابی النفسی طرفه حین ابداء و لا اقل من ذلک پشتم و  
 آورده بر منی گفت ای ابی جعفر یونس بن موسی را گفت تعالی مکر از طره عین بس و باز گذشتند بود او در آن  
 حالت گناه کرد و گفت که آن گناه بگفر رسید گفت نه لیکن موت در آن حالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم  
 در وقت اخذ میثاقی از اربابا با خطبه بعد نکر و لعنت خدا باد بر آنها که تکفیر پیغمبر میکنند خود کافر میشوند و محمد بن  
 حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریه آدم از پشت او بر آورد و با او دم ذریه  
 او گفت است بر یکم ای من پروردگار منی و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و هی



و در میان او بعد از او ایان امیر من اندر و کجین مسیح دست عهدی اتمام خواهد گرفت از و سخنان خود  
 و عبادت کرده ز ستم شده طوعا و کرها ذریه آدم گفت قرار کردیم باین خیره ما و شد بد شدیم بآن و آدم  
 اقرار نکرد و او را غم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر شیاق الهی قایم ماند و ترک کرد آنچه حق را  
 از و عهد گرفته بود اسراج صغار در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی آدم من قبل فنبی و له نجد له سعما  
 گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد از او ایس آدم ترک کرد آن عهد را و او را غم و یقین  
 نبود بلکه محمد و ائمه پسین باشند و این اثر و اما میره از اخبار مرفوعه است فی الحقیقه موضوع است آن  
 ملعونان آدم را برابر اهل کفین استند که اقرار با خطایب اعد نکرد و ترک عهد نمود صغار بر بنده سب جد خود  
 فروخ مولی بن موسی بن عیسی اشتری کافر بود بطاهر در پرده شیع آمده و اقرار با ائمه استند که مرتجع است مانند  
 در ائمه و اما ان ائمه از ان قدر پاک است و در میه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوه خلق  
 بسوی وی پس عوه کرد محمد بسوی خود پس محمد ضالفة امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد ضالفة امر خدا  
 کرد و بار در قدر چشم و بار روحی می آمد که علی را خلیفه کند او روحی را بخونف اصحاب خود رو کرد و استخفا  
 نمود و بار بسویم چون سخت عتاب آمد از زمان قبول کرد شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در روز ششم  
 روایت کرده که متعالی جبرئیل را بسوی پنجم صلی الله فرستاد بعد فراخ از حجه الوداع و در ششمین  
 بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام بخواند و میگوید قایم کن علی را  
 بر ائمه پس فرمود نبی مسلم ای برادر من جبرئیل متعالی میداند بفضل اصحاب من با علی و من از  
 اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اضراد من پس استخفا کن برای من از روز و گار من پس  
 جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پنجم را پس باز فرستاد متعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول  
 گفته بود استخفا نمود پنجم را پنجم اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکر جواب عرض کرد پس  
 متعالی جبرئیل را با عتاب شدید باز فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما  
 انزل الیک من ربک وان لم یفعل فما بلغنک رسالتی و الله یعصمک من الناس پس  
 چون جبرئیل باز بسویم باین آیه نازل شد پنجم فرمود که چون متعالی ضامن شد نگاه داشتند

من از جماعتی پس مبلغ خواهی بود پس جمع کرده پادشاهان را بر بعضی نهاد و بر بعضی نهاد  
 و در بعضی که غدر خرم نام دارد و میان مکه و مدینه بر آن برآمده گفت ای مردمان علی ایز مؤمنین و خلیفه  
 رب العالمین است نمی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوائی علی عزت کنت مولاه فعلی مولاه اللهم  
 وال من و بلاد و عاصم را داده و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن ادایت کرده و کلینی در کتابی و بعضی  
 از آن روایت کرده و حق تعالی گفته که آن ملعونان را که پیش من و قبل از پیغمبر آن نسبت می کنند حقتما  
 مع پیغمبر آن میکند مبلغ آن رسالات الله و خلیثونه و لا یخشون احداً به الله سیکو یزینها  
 و رقی محمد سرور پیغمبر آن میگویی که بخوف اصحاب مبلغ نکره و در باره روحی نمود و راسته اسلام با وجود  
 نهایتی و غلبه کفار ترک مبلغ نکره بعد از آن که دین کامل شده و نیت الهی تمام شد بخوف اصحاب مبلغ  
 نکره و حق تعالی بتالیف قلوب اصحاب بعثت می دهند و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم  
 فاصبحتم تبعته اخواناً و میزاید لو انفق ما فی الارض جمیعاً ما لاین قلوبکم و لکن الله  
 الف بینهم این در آن قبض صحابه علی که نبی را کافر و بود ثابت میکنند ما الضمائم المجهول  
 و ما الحکم بن مطهر علی میگویی که ای جانم لا یستحق الا مامته این ملعونان نسبت خوف و تسلیم ساله  
 که متقاضی جهنت است بر سر پیغمبر آن میکنند و چون آن سخی امامت نبی است حق نبوت چگونه با انکار نبوت  
 مینمایند و حق آنست که آن سرور هم گاهی از غیر خدا ترسید اگر کسی گوید که پیغمبر علی الله علیه و سلم  
 بخوف اعداء داخل غار شده بود گفته شود که آن از خوف بود بلکه با امر الهی بنا بر حکمت بود ویدل علیه  
 قوله علیه السلام لا یبکی لک لکثر ان الله معنا و پیغمبر عزم نداشت ان الله بالغ امره پس  
 خوف اعداء را میکرد و اینست که روای معاصی بنیاب نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیاء از کفر و  
 معاصی مطلق محصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهد الظالمین المذنب الخبر برای آنکه حق تعالی در حق  
 ملک میفرماید لا یصون الله معاصیهم و یفعلون ما یؤمرون ازین عصمت ملک ثابت میشود  
 و اینها باتفاق ادملک افضل از پس البته محصوم یا بر این است که ارسال بر این است که پیام خدا  
 بر بندگان رساننده و بنده گان استماع و تقلید است آن کفر خیار حق تعالی میفرماید ما انما کلم الرسول فخذوا

و ما نفا

ومانها که عتبه فاسقها پس اگر از انبیا صد و حصینه جا نماند آنها قابل ارجاع نباشند و اخبارشان  
 قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاء کفر فاسق بنیا فقتلوا ذنبا و فاسقین  
 یعنی بر جز فاسق عمل بنیاید که تا که تحقیق کند صدق او و نیز خبرها و مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا  
 و فرجه و جنبه دارد پس اگر عصمت ابتدا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبارها و مفید علم نباشد  
 بسبب عصمت اتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران و و شیوه و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا  
 عصمت نباشد اخبارشان موجب علم نبوده و خبر خدا بر خلق قایم نگردد و در فرض که آثار الهیه بر ماضی انبیا  
 می آید موضوع اندر ویس گاهی گنهای نموده و آنچه در قران وارد شده و ذالنون اذ ذهب مغتابا  
 یعنی غضب یونس الله علی قوم کفر و ابالله حتی ضا و صدق فرخ من بدینم بغیر و حی  
 و کاذب فظن ان لن نقدر علیه کافی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یرزق من یشاء  
 فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم لنفسه  
 و استعظاما لمصادر عصمت من تروک الاولی و هو الخ و بر من بین القوم بغیر و حی مبالغه  
 فی الذم و کلابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا محصوم اند چه کذب در خبر باشد و غلط است  
 از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامتیه میگویند که کذب بر انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب است  
 و قول ابراهیم عم الی تقیم در وضع بنا بر تقیه بود و این باطل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده اند که  
 یکذب با و اهیم الا نذرت کذابت پس نسبت فهم سامعان است و در تحقیق کذب نبود بلکه از قبیل تملص  
 بود و تقیه غیر تقیه برای دشمنان و وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند و اصل خلقه سزایز و غیر  
 اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و حبن و مانند آن چرا که رزایل اخلاق معاصی قلب معاصی جوارح  
 اش دارند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان  
 و اما پیغمبران انبیا عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قتی در بیان  
 اخبار رضا و سنی اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را اشتعالی کرامی کرد بر سر  
 کرد انبیا و فرشتگان و داخل کردن مهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگتر خلائق امم است

۱۲  
 انبیا ان نصیب

بناداد که سر برداری او م بسوی ساق عرش اوم سر برداشت و بسوی ساق عرش و میدرد بجای نوشتند  
 یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آل الله امیر المؤمنین و من و جنتها  
 ان الجنة سید النساء العالمین و الحسن و الحسین سید اشبارا عدل المحبتة  
 پس آن دم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا فرمود اینها از ذریه تو اند و بهتر اند از تو و از خراج  
 خلق من و اگر اینها می بودند ترا سپید اینک مردم به بهشت را وند و وزخ را وند و سحمان و نه زمین را  
 پس در صدر با من از آنکه بسوی آنها بچشم حسد به بینی پس ترا از جوایز خود بدر کنم پس آن دم در آنها  
 بچشم حسد دیدس متعالی شد طائر از روی مسلط کرد تا آنکه شیره منی عینا خورد و نیز ازین بابویه  
 در صحافی ناخدا از فضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله فرمود جل ادم و زوجه  
 ایسا کن بهشت کرد فرمود آنها را بخورد از آن فراخ از هر جا که خواهد و نیز در یک این درخت نشوید اگر  
 نزدیک خواهد شد از ظالمان خواهد بود پس ادم نبوی منزله محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنکه که  
 بعد آنها بودند پس آنها را شرف منازل علی بهشت یافت پس ادم و فرشتگان گفتند ای پروردگار  
 این منزله برای کیست بعد جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر بردارید تا آنجا نوشته  
 یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنکه بر ساق عرش بنوری از نور جبار علی جلاله گفتند  
 ای پروردگار چه بگردد این منزله بر تو چه محبوب اند اینها بسوی تو چه شریفند از تو و متعالی نشوید  
 اگر اینها نبودی شمارا سپید اینک مردم اینها تو می داری آن علم من و این من من اند خدا کند شما از دیدن  
 بسوی آنها بچشم حسد و آرزو کنید مرتبه شان را که نزد من است و جای شان را از کرامت من  
 پس شما در نهی و نافرمانی من در آید پس از ظالمان چشمه پس سوس کرد شیطان در آنها  
 و فریباند و بر زمین انداخت و برداشت آنها را بر تنی کردن منزله است از این دید بسوی آنها بچشم  
 حسد پس خوار گردشان را گفته خدا بر وضع کندگان این آثار موجب کفر و فیر انبیا معصوم اند از سهر  
 و غلط و در فهم مانند آن آنچه در تبلیغ رساله مقلان دارد مگر آنچه متعالی منخ آن خواهد آمد از فراموش  
 گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیتها و ننسخها نات بخیر منها او مثلها و قال الله تعالی

سمنقرند

سنت قرآن که اینست ای اوست الله یعنی ما شاء الله سبحانه قال الله تعالی شتران علی بن ابیانه  
 چرا که احتمال فراموشی یا غلطی در امور تبلیغی باشد و ثوق از اخبار شتان نیز در احوال دنیا و احوال آخر  
 و او کار قلوب مثل سایر بزرگان در عوامه تکلیفین و صوفیه علیه میگوسیند که مصحوم اند از ان بیان ذکر الهی  
 و خطابه و معریه میگوسیند که از سه مصحوم هستند و معراج پنجم صلی الله علیه و سلم بعد از مسجد حرام  
 مسجد نبوی و از آنجا بنفست تسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمینه منکر معراج  
 اند بسبحان الذی اسوی عبدا و غیره تا از کذب شان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است  
 بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه حق تعالی میفرماید و اذ قال الله  
 یا عیسی ابی منوفیک و ارفعک الی صراط الذی ینزل الی انزل  
 اتبعوک فوق الذین کفر و الی یوم القیامه و ما لبان عیسی پیش از رخ دین عیسی نبی نصیاز  
 بودند تا تکلیف بر دین حق بودند و حال اهل سنته و جماعتی اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال بعد  
 ما قلت لهم الا ما امرتني به ان عبد الله و لم و در حکم و کنت علیهم شهیدا  
 سادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الیقین علیهم و تصوریه میگوسیند که او منصور علی بسوی  
 آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت کسی ندیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب معراج  
 دیده من آیات روح الکلیدی و امامیه میگوسیند علی هم دیده آنچه محمد دیده ابن بابویه در کتاب معراج  
 در حدیثی طویل و اینه کرده که علی و شرب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی صلی سلم  
 ازین تیرگی چشم بصیرت علی ربی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایتی کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها  
 دید و روایت کرده که علی را بر آیه شتری از شترهای جنه دیده در دست او لواحد کرد او شید و غرض که  
 آثار شاعرانه و استیغی کنند و بکنی ما افتراه و آنچه از تصور او روده آن همه بر  
 ظاهرش عمل باید کرد و گویا که تواتر ثابت شود در شأن از ظاهر و بصیرت اسماعیلیه و منصوریه و خطابه  
 و معمریه باطنیه و قرامطیه میگوسیند که آنچه در کتاب است و است از وضو و تیمم و نماز و روزه و زکوة  
 و غیره است و در حدیثی است که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است

بمدرفات محمد صلعم شرعاً جایز نیست مع هر چه میگویند که احکام منفوس بودند بر بنی چون ابی الخطاب  
 مرزبی شد احکام و فرائض و تکالیف همه ساقط کرده و حرکات را حلال کرده و تصور این بودند که طلاقات  
 کرده و وی که حکم کردیم بر سستی او تکالیف شرعی از ساقط شد که بهشت نزدشان عبارت از همین است  
 و هر چه میگویند که امر شرعیت منفوس است بجهت امام یا تا خامسین بنی وی بود او تکالیف شرعی ساقط  
 کرده و امامیه میگویند که بعضی احکام منصوصه قرآن را امام نسخ مینماید که در محمد بن بابویه ثقی از ابی عبد الله  
 روایت کرده که گفت اعدتبارک و تعالی بر او وی و او میان اراض درازل پیش از پیدا کردن جسد او و هفتاد  
 سال پس اگر ستاده شود ستاده میشوند و اهدیت و ارث گرداند برادر از انا که برادر گردانیده  
 بود و شاز اشتغال درازل و برادر از ولادت و ارث نکند و تکلیف مالاً بیطاق جایز نیست قال مدنی  
 لا یكلف الله نفساً الا وسعها و ایمان با مدنی فرض است و عقل و ادوارک فرض نیست آن  
 کافیت و ایمان عبارتست از تصدیق قلب الفیاء و اقرار و فقط تصدیق با انقیاد و استسرا  
 منعبیت قال مدنی و محمد ابها و استیقتها انفسهم طملاً و علواً و قال الله تعالی  
 یعرفون کما یعرفون انبائهم و اقرار بعد ساقطی شود و چنانچه از احسن مکره تصدیق و اعمال  
 ایمانیت لقوله تعالی الذین اصلوا و عملوا الصالحات عطف دلیل منبیره است و خفیه میگویند  
 که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مؤمن نیست و تصدیق عبارتست از علم یقین  
 و ایمان زیاده گنجایشین از پس آنچه در خصوص زیاده ایمان و اقرار است مجاز است از زیاده اوصاف بکثرت  
 اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیاده را قبول میکند نقصان را چرا که بعد علم بجهت تواتر از روی حس  
 تسین زیاده میشود و لکن ابراهیم علیه السلام روایت بصری طلب کرد و آن زیاده اطمینان قلب تعبیر فرمود  
 قال مدنی اوله توحن قال بلی و لکن لطمین قلبی و این از زیاده ایمان از کتاب  
 دستند و اقوال صحابا است میشود قال مدنی لیز داد و ایمان ما مع ایمانهم و زادتم  
 ایماننا و عمل صحابیس بناؤن ساقط و مانند این بسیار است و صرف اظهار ضرورت نیست و هر که خدمت  
 درویشان کرده است بروی باله ابرته واضح مینماید که هر چند شیش زمین در ایمان یا نیت یقین بود شک را

گمش

التجانیة بنو ابي بصیر صحبت این بزرگان ایمان زنگی دیگر گرفته و مرکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانکه  
 معتقد گویند چنانکه تصدیق باقیست و گفته کار اگر بی توبه بیهوس پس و در شیت الهی است اگر نخواهد  
 بچشد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بچشد و برضینه عذاب کند لیکن بمقتالی کفر را نمی بخشد  
 قال الله لا یخفران بشارک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و قال الله تعالی  
 یغذیب من یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و یومنازا  
 و یطعنا از ایمان و طاعت ائمه ثواب بدینا برود عده خود ان الله لا یخلف الی معاد و قطع نظر از عده  
 الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست بکام در و فرض میگونی که ثواب دادن  
 مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست بکام در و منفرة بی توبه نزدشان محالست این باطلست  
 بخصوص بر که از یک کبیره توبه کرد و کبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبیره توبه کرد او را  
 توبه از صغایر هم ضرورت و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوانج مرکب خیره یا کبیره کافر است و نزد  
 معتزل با رتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد جمیع کتبی با ایمان ضرر ندارد چنانچه  
 هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و اما میگوید بقا و ذرات مرتبه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب  
 دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محب علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمی آید  
 شد و بر آن عذاب نخواهد شد و در نیاده آثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و دیگر در قبر هر مرده  
 صغیر و کبیر حتی است با عادت استغیبه ثابت شده و قوله تعالی ینتبه الله الذین آمنوا بالاقوال  
 الثابتة فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة درین وارد است و عذاب بقر کفار را و بعضی بعضان را حق  
 است و انعام در قبر اهل طاعت را حق است قال الله تعالی اعرفوا فادخلوا انارا و قال علیه السلام  
 القبر و صفة من ریاض الجنة و حفرة من حفرات النیران و انجد برینه هر چند از احادیث لیکن بعضی  
 مستغنیست بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب ارواح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق نیست  
 که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیت آن ضرورت و در فرض عذاب بر آن مخصوص میداند بفرشته چه حالانکه  
 ابن بابویه حتی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که شنیدیم ترا که میگوئی

در شش ماه برشت بجز هر چرخ و شهاب باشد آنچه آمد گفت راست گفت قسم بخدا که همه آنها بهر جهت روزگرمند که گمانان  
 صنایع و کبایر بسیارند که در روز قیامت همه بر پشت شفاعت نبی مایوسی نبی لیکن بیشتر مردم شراب و درونخ  
 انغم بر رخ چسبیت گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت در لعنت بعد الموت بخشتر اجساد حق است و در امامیه  
 و کمالیه و منصوریه و حمیری و باطنیه و قرمطیه و جنایه و خطا بهیه و میمونیه و متغیبه و خلیفه و جنایه و مومریه میگویند  
 که شش فریت نه اجساد و نه ارواح را در غیر این عالم بلکه قابل انداختن از زمین عالم آینه عتلا را  
 و جانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و بطور و حشرات همه بر بلخچه خوابند که معلوم شود که معالسه  
 دل بچیدهها الذی انشأ هاولی حرة و هو بکل خلق حلیم پس سابع و بهایم و غیره قصاص  
 یکدیگر کرده با چیز کرده خوابند و جن و انس و شیاطین تا اید در روز قیامت باقی خوابند مانند  
 حساب حق است و در اول نامه ای اعمال مسلمانان است و کافران را بدست چپ است پس حق است  
 و میزان حق است و در آن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند  
 که نامه ای وزن اعمال کرده میشود بعضی گویند اعمال را که موازنند صورت جوهری داده خواهد شد  
 و العلم عند الله و پللی بر پشت دوزخ بار یکتر از مودتیز تر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است  
 بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب جواد و بعضی پویان و بعضی  
 روان و بعضی چون مور پس نجابت یا نبد سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهابه جوان  
 بر گمان حق است و در حق است و شفاعت انبیا و اولیا و صلحار و طفال صغار حق است  
 بعد از آن الهی شفاعت قال صد تعالی من ذالذی یشفع عنده الا باذنه و بهر جهت دوزخ  
 حق است امر فر موجود اند و قابل آنها نخواهد شد تا ابد که آنی و جمعی میگویند که بعد مدت مدید بهر جهت  
 دوزخ و اول آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد دوزخ اتفاقاً در جزع سلم اختلاف است ابو حنیفه  
 در کیفیت ثواب حسنی توقع کرده لیکن حق است که مانند انسان سلم و بهر جهت ثواب داده شود  
 و به قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن انسان به نعمتهای بهر جهت و می فرماید لعل الطیفین  
 ان فیهم ولا جان غیبی الا عودهم فی النار انکذبان و نیز فرموده تعالی که در وقت قیامت



و انهار و اسجار و طعمه و اشربه اهل بهشت و زقوم و حیم و سلاسل و اغلال و انواع عذاب اهل دوزخ  
 همه هست مخصوصه و زاریه و فراموشه و جنایه که علیه و باطنیه و خطایه زاریه و ذمیه و میمونه و تخلیفه و بغتیه  
 از دوزخ و بهشت و غیره آنچه مذکور شده انکار دارند و مشرکان مخلد فی النار باشند با جماعه امته و سوا  
 اهل شرک مسلمانان بنهار دو ملت که بسبب سوء عقا و بد فرخ روند و کثرت طویل است بکار بر مسا  
 چه بسیار طویل آنها را دوزخ باشد لیکن آن شرکار از دوزخ بر آورده داخل بهشت کرده شوند و آنها را  
 مخلد و زاریت قال الله تعالی و جعل مثقال ذره خیرا من کثیر من کثیر من کثیر من کثیر من کثیر من کثیر  
 از بهترین زیارت پس ماید که بنده ثواب آن بهشت و سینه علی السلام فرمود و هیچ من النار من قال الا الله  
 الا الله فی قلبه و ذن حتمی من کل من و انما عشره یسکونید که تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواهند بود  
 مگر اثنا عشریه و صاحب تعویذ از اثنا عشریه گفته که شیعه را بنهار دو ملت است ناجی ازان اثنا عشریه است  
 دیگر اهل دوزخ عذاب کرده شوند و بهشت بر بهشت روند و سوا شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلد فی النار باشند  
 و ابن مطهر حلی در شرح تفسیر گفته که در فرق اسلامیه سوا امامیه امامیه را سه قولی است یکی آنکه مخلد فی النار  
 باشند و دوم آنکه داخل بهشت شوند سیوم آنکه از نار بر آیند برای عدم کفر و بهشت نروند برای عدم ایمان  
 بلکه در اوقات بهشت و آنچه این بابو یاز ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود و الذی بغتتی کایذب  
 بالنار و وحدا بد او کلینی بسناد صحیح روایت کرده عن زراره عن ابی عبد الله قلت اصلحك  
 الله اربیت من صام و صلی اجنب المحارم و حسن من عمن کایعرفت و لایبضت بان الله  
 یدخله الجنة برحمته و ولاته و دارند بر دوزخ قول اثنا عشریه بوضیحه ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید  
 گفت انما موحن حقا بفضل الله و نه با یگفت انما موحن انتشار الله که دواته و در شرک لیکن از بندیش  
 خاتمه در خطر باید بود و ایمان نباید بود و لایامن مگر الله الا القوم الخاسرون و در حدیث صحیح آمده  
 منهم من یولد مؤمنا و یحیی مؤمن و یموت کافر و منهم من یولد کافرا و یحیی کافر و یولد کافرا و یحیی کافر و یولد  
 مؤمنا و یاتین سنی اگر انما موحن انتشار الله تعالی گوید صفا الله ندر از کمال رحمت خدا و قطع بلکه تنها  
 انما ان مرا نخواهد بشید کفر است قال الله تعالی انما لایبیس من روح الله الا القوم الکافرون

وقال عز وجل من يقظ من رحمته الله الا القوم الكافرون وهم الذين يكونون ارضاب خدا  
وقال بافتخالی از گناهان من مواخذة نحو ابدك دو البته نوابختند نیز کفر است که انکار آیات  
و عیبه و سخمال معاصم لازم می آید و این کفر است رضی در نجر البلاغة از امیر المؤمنین روایت کرده  
که تا ما علی بن خیر هذه الامنة ابا لله لقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاملون  
و کاتبیاسن فنه هذه الامنة من روح الله لقوله سبحانه لا یاس من مکر الله الا القوم  
الکفرون و با وجود این اثر و واضح کتبنا امامیه گویند که هر که دوستی علی بن ادریس جیست خدا کند صغیره  
یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگر چه طبع خدا باشد معذب و محله فی النار است و درین  
قول انکار سن عمل منتقال ذرعه خیر سیه و من عمل منتقال ذرعه شرایه لازم می آید و این قول حاضر قول  
سابق است که توابع شیخ و عذاب سنی بر خدا و آب است و ازین قول انکار جمیع شریع فرایض و واجبات  
و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید هر که هر که محبت علی ندارد کافر و محله فی النار است  
اتیان او امر و انتهای منهای او را فایده ندارد و هر که مومن اثنا عشریه است او اگر چه ترک فرایض و واجبات  
کند و ارتکاب محرمات نماید بلکه اگر بدین خود را بکشد و با ما در خود عهدین صلح کرده باشد و با پدر خود او اطاعت او را بپذیرد  
با کفایت و معذب نخواهد شد و امامیه برین قول خود حجتی آرند با تا منهای ما رواه ابن بابویه القمی عن  
مفضل بن عمر قال قلت لابی عبدالله بما صار علی قسیم الجنة و النار قال حبا لیمان بغضه  
کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر فموصی قسیم النار لا یبد  
الا مبعضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله جانی جبرئیل  
و هو فرم مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد بنی و رحمتی و علی حجتی  
لا اعدب بن و الاده و ان عصافی و لا ارحم من عادا که وان الطاعنی الی غیر ذلک من الازاد  
و روی بن المعلم الملقب عند هم بالمفید فی کتاب المراجعه ان الله تعالی قال یا محمد ان الله  
عبد فی حتی بصیر الشریک البالی تانی جاهد اولادیه محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ما  
اسکنته جناتی و معارفن ان انما یصل آمنت انما یکرهوا تکرهوا علمهم و سید هم حسن بن کبیر

عن

عن ابی اذرق قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الى علی بن ابیطالب هذا خیر الاولین وخیر الابرار  
 من اهل البیت والارواحین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتعین وکان  
 الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة کان علی یزق من نیاق الجنة قد اضاءت القیامة من نورها  
 علی راسه تاخ وضع من الرزجد والیاقوت فیقول للملئکة هذا ملک مقرب ویقول للبنین  
 هذا نبی رسل فنادی من تحت العرش هذا الصدیق الکریم وهذا صی حید الله علی ابیطالب  
 فنفقت علی بنی جنه یخرج منه ما من یخرج یدخل فیها من یغضب ویاتی ابواب الجنة فیدخل  
 فیها من یشاء بغير حساب چرا بچین بیت لاله دار و برانکه بعضی گناہکاران مومن داخل و فرخ شود  
 آنها از فرخ برادر و بهشت آرد پس گناہها غسل بودند چرادر فرخ رفتند و اگر محب علی نبودند  
 چرا داخل بهشت شدند و همچنین انجمن بابویه و غیره از جابر بن عبداللہ روایت کرده عن الصادق علیه السلام  
 قال ان عبدالمکث فی النار سبعین سنه فیاوالخریف سبعون سنة قال ثم انته سال الله لخی  
 عن الک ان یرحم فخرج من النار و تخفله چران سبده اگر عیب علی است چرادر فرخ چهل نه هزار  
 سال سکونت کرده و اگر مغضب علی است چرادر داخل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله داخل گشت ان البطل  
 کان نه هوقا و تمام خروج طلال است خلافا للمصنوعه و الفضلیه و المیمونیه و الحقیقه المقصیه و الحسبانیه  
 و المزاریه و القرامطه و مروه را پیش از قیامة رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگردد علی و بعضی شیعیان  
 علی بسوی دنیا رجوع خواسته و شیعیان علی را عذاب در دنیا کرده خواهند شد و این باطلت که دنیا و  
 عمل است در جزای نیست و جابر یعنی از قدر مآر و افض بود گفته که علی بود دنیا رجوع خواهند کرد و همان  
 است و ابه الارض که در قرآن آمده ابو سعید خدری گفته اند که جابری از کنه ابان و ضاعان است  
 و رجوع ولی بدرجادی از پیغمبران رسد چنانچه بالاندک و کثرت و انبیا افضل اندازند که قال الله تعالی  
 ان الله اصطفی آدم و نوحا و الی ابراهیم و الی عمران علیهم السلام و اولی بر ابراهیم آل عمران  
 انبیا اند و اولیا و زوار اعلی افضل گفته اند از عوام بلکه چرا که تصدالی جنت برای انسان پیدا کرده  
 نه برای ملئک و نفس را بر این مسئله یعنی فضیلت عوام مؤمنان نیستی اولیا بر عوام ملئکة جمعی

در این کتاب

نیکوترین شده و پروردون مستغالی ذریه آدم از پشت او و گرفتن میثاق از آنها بر توحید و گرفتن میثاق  
 غلیظتر از آن پس بر آن صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و نصرت  
 بعضی نبی بر ابراهیم است ولیح و قلم و آنچه در آن مسطور است قرأت و حجاب القلم با هر کس که با خط  
 السدلم مکن بصیدیه اصحابه مکن لخطیبه و عازندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف  
 مردگان برای مردگان مغفبت و بر عیب لغوات و قضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اثر است  
 خیر و او از طرف جبال و خروج دایه الارض و خروج و ما یوحی و نزول عیسی علیه السلام و طلوع  
 آفتاب از طرف مغرب منخسف یکی در مشرق و یکی در مغرب یکی در شرق و یکی در غرب است و کرام کاتبین  
 و اسلطان و پادشاهان الملوت بر نفس ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جمیله کار ملکوت  
 میکنند پس گویند سوخی و سیت لنا قوله تعالی حتی اذ لجا احدکم الموت توفته رسلنا و هم  
 لا یفرطون و قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما یفعلون و شقاق تمهله و یخین متراکان  
 و چون آسمان مثل جمل و پریدن که به مثل پشم مندوف دراز شدن زمین و انداختن آنچه در وقت  
 از زمین و اموات و سینه فخره و کوی فخره و دو نیم فخره صغیر سیوم فخره بخت و باقی ماندن هیچ چیز  
 بجز و احد چهارم است و دیگر چیزها که کتاب بنده بدان ناطق است حق است و تاویل انصوص با تابع کفار فلا سفد  
 لغز است لغز و با ندهنها مقاله نامه در بحث امامت که آنرا در ضمن از اصول عقاید می شمارند و اینها خود  
 را امامین نام نهاده اند و اهل سنته و جماعه و غیر هم سلسله امامت را از خروج میدانند اول منی امام باید  
 داشت تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنته و جماعه شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم  
 بطوع و تسلیم یا بقتل و غلبه چون بدست ناید است که بدون وحده فخری صلح امور عباد و رعایا  
 و معاومت صورت و نظام جمعی بر جسم میوزد و اقامه حدود و استغفور و نصرت مظلوم نظام و تحسین  
 پیشوایان و اعلا رکته السد و غلظ و امان خلائق و دیگر نوامید لاقصی بر وجود مسالطین و بادشاهان  
 موقوف است و انصوص قطعی از کتاب سنته و اجماع ناطق است بدانکه اطاعت اولی الامر واجب  
 است و فخرمانی او موجب است و هیچ قتل و اسیر قالی الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

و اطیعوا

واطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقل النبي صلى الله عليه وسلم اسمعوا واطيعوا واولى الامر  
 عبداحشيا كان راسه ذبيبة واحاويث درنيا بياراند قال له تعالى قاتلوا النبي حتى  
 حتى تفي الي امر الله وقال النبي صلعم اذ ابريم الخليفةان فاقتلوا اخوها واجل امير بن منعت  
 صحابه كرام بعد موت كسر ودر عليه السلام نصب امام براز وديگر امور لهم نوشته بدان شش مثل شدند  
 واز اوقات اين وقت جامعه نمايان اهل سنته قول بدتد بهر قوتی را خالی نكند شش خنده از قايگم كردن  
 باوشاه عادل مايلم نمی بینی که چنانچه شام دروم و هند و توران گامی از باوشاهان خالی نماند  
 هم چنین ایران که منور و فرض است نیز از باوشاهان خالی نمانده تا اینجا میان اهل سنته و امامیه نزاع  
 نیست مگر آنکه اگر باشد اینقدر نزاع باشد که نظر برادره استلی و نقلی که نكند كوشند و این سنته و امامیه  
 که نصب امام بر بندگان واجبست بلکه از امام واجبات است که اکثر واجبات بران مؤمنند و بر بندگان  
 واجبست نیگو میدر که هیچ چیز بر خدا واجبست و چون امامیه میگوند که اصلح و اطع بر خدا واجبست پس  
 انرا لازم می آید که گویند نصب امام عینی باوشاه بر خدا واجبست لیکن چون انرا امام عینی و دیگر  
 انخرع کرده مدعی آن شده اند از جهت به کار به بادشاه کردن یکی از مسلمانان واجبست نیگو  
 پس اهل سنته که نصب امام بر بندگان واجبست نیگو میدر در امام چند شرط میگویند یکی استقامت امام  
 ان جعل الله لک فیه من علی المؤمنین سبیلک و انما شاهاده کافر بر مؤمن صحیحست دوم  
 فکونه چه اگر اکثر مامه بدون عقل کامل و شجاعت و افر بر انجام میشود و ان در نما منفرد و پسند  
 سیوم حریت چهارم عقل مجسم بلوغ که بدون این چیز بائیس خود ولایت نیست ولایت عامه چگونه  
 ششم عدالت که فاسق اهل شاهاده نیست و ولایت امیر عامه فوق ولایت شاهاده است هفتم قهر  
 بودن بقوله علیه السلام لا یمین قریش لیکن عدالت و قهرشبه نظر اند در حاله اختیار پس دیده  
 دانسته فاسق یا غیر قریش را اگر امام کنند آنم باشند اما امامت او مشقه شود و بعد از ان سرچ بر روی جایز  
 نباشد و اگر بتسلط فاسق یا غیر قریش باشد او خود آنم باشد و بر دم اطاعت او فرض است  
 و مزج بر روی حرام عموم قوله تعالی اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم

داشته و اسلام تسلط ساقط میشود چرا که لفظ اولی الامر منکم کافر شامل است پس اگر کافر مسلط  
 شود بر امانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی ليجعل الله لکم  
 علی المؤمنین ذکرة وحرية مثل عدالت است پس اگر زن یا عیب مسلط شود اطاعت او واجب گردود که  
 لفظ اولی الامر منکم آنرا شاملت و حدیث سمعوا و اطعوا ولو کان عبدا حبشیا کان راسه جنة بیان  
 مناطق است پس ثابت است که سوای اسلام در امامت شرعی نیست و مسلمانی است پس هر کس که  
 چون خلافت بعد از پیامبر بود بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویه بن قطامه است میگوید که اطاعت  
 بادشاه کافر جایز نیست و صحیح است که حسن بن علی نه سب قبایله و ذلت خود تسلیم خلافت نکرده چرا که حسن  
 جعفر بن ابی طالب و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین  
 چنانچه مرضی که پیشوای روز فضل است و صاحب فضول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی  
 در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه بن زینع کرد در آنچه حق من بود نه حق او پس خلافت پس  
 دیدم صلاح آنکه قطع فتنه و صلح شما بخرید کرده بودید چرا که صلح کند کسی که من جنگ  
 کنم و بهتر آنست آنکه نگردد استخوانان ستم است از زمین خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلح  
 شما و این صلح امام حسن بن علی است من مقبول فداوه که پیغمبر علیه السلام صلح او فرمود و گفت ابی هذا سید  
 العدل لله صلح ما بین قیامین عظیمین من المسلمین پس این صلح اسلام و عدالت معاویه ثابت است و در خطبه  
 و خیرت خودی تسلط و کرده امام حسن بن علی خلافت پذیرد که برای رفع فتنه و فعال بین المسلمین تسلیم خلافت کرده لیکن این  
 تسلیم افضلیت معاویه بود دیگر آنست نمی شود که خلافت او مثل خلفا را بر وجه با جهتا و اعلی صلح معتدلت شده  
 و امام نزد امامت شخصی را گویند مخصوصا با زینب کبری و خطا و غلط مثل نبی محمدت باشد یعنی ملک  
 باری سخن می گفته باشد بی آنکه بر چشم او ظاهر شود پیام الهی بوی می رسانده باشد  
 و بر ضلالتی مثل غیر اطاعت او واجب است و تحريم و تکلیل و سایر امور دین بوی معصوم  
 باشد هر چه خواهد بکند و هر تفرقی که خواهد بعمل آرد هیچکس را بر قول و فعل او محال  
 آنکه حاضر نباشد و هیچکس را بعد فرمان او حجت نباشد و امام را دعوی امانت

و اظهار سحره و صلح از پیغمبر یا امام اول شرط میگویند و الحق چنینی باید که این چنینی حسب علی  
 که مثل نبوة یا قریب از ان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد آنست انهم اعطل اندازند انبیا  
 سوائی محمد صلی الله علیه و سلم یا سوائی اولوالعزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت  
 معجزه و نفس صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید و احتیاطی از این بجز اینست و عاده مقتضی  
 است که اگر چنین دعوی میماند بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نفس صریح علی روس  
 الا شهادت یافته شود البته نتواند که در لهند امامیه دعوی تو اتری می کنند و چون تو اتر متحقق  
 نشده بلکه سوائی امامیه هست او و دولت از ان انکار دارند و روایات امامیه بر وجه صحیح  
 نیستند تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه با هم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است  
 و لهند امامیه چندین فرق گشته اند که بالا بگذرانده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم  
 شد که دعوی امامت و اظهار سحره و نفس صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افتراء و نفس است  
 پس معلوم شد که امامت باطنی موجود نیست مگر در ذم آن تحقا و ثبت المدعا و امامیه بر وجه نصب یا م حجت  
 می آرند بآنکه ما بدان حجت گرفتیم بر وجه نصب امام حسنی یا پادشاه بر سبندگان که اکثر فرائض و  
 اقامه حدود و اخذ خراج و جهاد مانند آن که سابق ذکر یافته بران موقوف پس نصب  
 امام لطف است و لطف و صلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجهی آنکه اصلح و لطف بر خدا  
 واجب است دوم آنکه اگر امام حسنی یا پادشاهی گویند پس البته اصلح است لیکن پادشاهان از میگویند  
 که ظاهر و مسلط باشد کسی که کفایت باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را پادشاه نمی گویند  
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شمار پادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر معصومی در وجود آن میگویند  
 پس استلال این مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا به قبول یار و آن پرداخته شود  
 و اگر کسی گوید که در وجود امامه مصالح است مثل تو بود انبیا جوا بکل آنکه برین دعوی بران می بیند  
 دوم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوی غایتی بصلحت ممنوع است و چون در امر تقیید  
 فرض بود اظهار امامت شده الا نادرا پس صحت بطریق اولی معفو گذشت و انقدر عمل

اصل این معنی امامت موافق رای اهل سنت و جماعت است پس بدانکه خلافت اهل سنت  
 از امامت و طلاق امام سلطان یا زود ملک عضو من نیز بر صطلح امامی آید لیکن طساق خلافت  
 معنی آید خلافت یعنی خلافت پیغمبر است که این پیغمبر صلعم بعد نبوت برایت خلق و اعلام کلمه است  
 ترویج شریعت نشر علوم دینی و تنصیل کفر و بدعت است پس آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امور است  
 پس بعد نیابت نبی زینج و میل سرانجام و بدو نفس و شیطان را در آن وصل نماید و این خلافت  
 پیغمبر صلعم شش سال شده لغو له علیه السلام بخلافه بعدی ثلثون سنه تم بکون ملک  
 عضو صفا و امام روح و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابو بکر است پس عمر پیغمبر عثمان بن عفان پیغمبر علی بن  
 ابی طالب حسن بن علی رضی الله عنهم در و در و رض میگویند که امام بعد رسول صلعم علی است نه و اختلاف  
 کردند در امام بعد علی چنانچه گفته شد و حجتی قول اهل سنت است آیات اند و احادیث اجماع و آثار امامان است  
 فنها قوله تعالى و عدل الله الذین امنوا و امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی ارضهم  
 كما استخلف الذین من قبلهم و لیکن لهم الذی ارضی لهم و لیدهم  
 من بعد خود هم امنا ازین آیه ثابت شد که حق تعالی صحاب پیغمبر را وعده کرد که بعضی شما را  
 در زمین خلیفه کند و انیم چنانچه سابق نبی اسرائیل را کرده بودیم و خلفه را وعده الهی محال است و  
 استخلاف بر همین تشریح بوقوع آیه پس ظاهر شد که همین بود صحتی و موافق الهی اگر کسی گوید  
 که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی برز عم بود رضی الله  
 عنیه و درین خود را به تقی می پوشیدند بخوف عدلی پس قول حق تعالی لیکن لهم الذی ارضی لهم  
 و لیدهم و لیدهم من بعد خود هم امنا بعد و نبی لا یشترکون فی شئی برز عم آنها  
 چگونه صادق آید و میگوید تعالی قل للخلفین من الاعراب سند عون الی قومهم این شد بعد  
 تقالونهم و یسلون فان تطیعوا یؤتیکم الله اجرا حسنا و ان متولوا كما تولیتم بعدیکم  
 عدل بالیما مراد از و اعی ابو بکر است نه و از قول اولی باب شد بد قوم نبی حنیف است و مراد از و اعی  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد از نبوت نازل شده و بعد از نبوت نازل



ورحمت پیغمبر علی است امام پیش نیاید نه رض علیه ابوالعباس بن شیخ و غیره و نه مراد از این روایتی علی است  
 چرا که علی نه را در خلافت خود قاتل برای طلب اسلام میفرستد بلکه بطلب امامت و رعایت توحش آن  
 و احتمال است که مراد از امامی عمر باشند یا عثمان چه جهاد و در وقت آنها امام باشده سیوم فرموده قتال  
 من یزید منکم عن دینہ ضوف یا لی الله بقوم یحکم و یحکمون اذ لزم علی المؤمنین ان غیره  
 علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لاهنته لانه لا یموت و یجسد لاله کما  
 قبایل رب بنی حنیفه رضی الله و عطفان و اهل بحرین و عمان و غیره بعد وفات پیغمبر علی علیه السلام  
 مرتد شده اند بوجهی برای قتالشان قیام نمود و سوای ابی بکر کسی با اصحاب روة قتال نکرده که  
 محل این آیه توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیم بقتال اهل القبلة و نیز علی  
 گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیہ من تزویج و الاء و ججاج  
 و البشھة و التاویل و از اینجا است که علی رضی الله عنه منع کرده از کسی چنان رضی در بیج البلاغ او بود  
 و نیز اصحاب علی نه موصوف با بصفتا بنو مذکر و آیت مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها  
 میکرد و قتال الذی نفسی بیدایظھن هؤلاء القوم علیکم لانه انما اولی الحق منکم و لکن  
 الاسراع الی الجبل صلحهم و ابطانکم عن حق و لقد اصحبت اوم تخاف ظلم عانتھا  
 و اصحبت اخات ظلم عیلتی استنفرکم للجهاد فلو تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوا  
 سرا و جھرا فلم تستجبوا و نصحت لکم فلم تقبلوا الشھود کفیات عبید کارا با تلو علیکم  
 الحکم فنفروا منها و اعظکم بالموعظة البالغة فتمت حقون عنها و احثکم علی جهاد اهل  
 البغی فما اتی علی آخر قولی حتی ارنکم متفرقین ایا دی سبائر تجعون الی محاسنکم و  
 نجا دعون عن مواضعکم اقومکم غدوة و ترجعون الی عشیة کظھر الحیة و عجز المقوم و  
 اعصل المقوم ایها الشاهد بانهم الغائبة عقولهم المتخلفة اها هم المبتلی بهم امر اوم  
 صلحکم بطبع الله و انتم تصون حصنا اهل الشام یصون الله و هم یطیعون لوددت والله  
 ان معاویة لو صار فنی بکم صر و الدینار بالدرهم و اخذ من عترة منکم و اعطانی بجلد منهم

این چنین از حدیثی است که در کتاب اصحاب بسیار آمده که در آنجا آمده که در روزی که  
 در مسجد کوفه بنام ابی بن میفرمایند که این جوان من دیار هم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولو لا  
 دفع الله الناس بعضهم بعضا لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد یذکر  
 فیها اسم الله کثیرا ولینصر الله من ینصره لان الله لقیوم عزیز الذین امنوا لکنهم فی الارض  
 اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامنوا بالاعراف ونهوا عن المنکر والله عاقبة الامور ان الله  
 واولو آياته انما لکم الکرهیون را مکتوب و قدره و در زمین شما اقامه صلوة و اتیان زکوة را هر معرفت و درین  
 از منکر کند و هر آینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از غناهای خود با دیگر کرده شده اند برای  
 همین که گفتند ربنا الله الحق تعالی یاری آنها کند هر آینه مساجد خراب نشد و شکست که گفتند  
 مهاجرین قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد و اقامه صلوة و زکوة و امر معرفت نهی منکر از آنها بود و قول  
 و بوقوع هر آینه و حسن صدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سواى خلفاء را رتبه کسی مکتوب  
 اخلاصه نیافته معلوم شد که هر اوزارین سلاطه خلافت به همین خلفاء را رتبه داده و فی الواقع اگر این خلفاء را  
 نمی بودند مساجد خراب بود و درین مصری رواج نگرشی و احادیث که بر خلفاء را رتبه می بخشند  
 خصوصاً بر خلفاء صحیحین اگر بعضی از صحیحین و اولاد و ازند بسیار اندازا بخند خوب است که بغیر خدا صلعم دیده  
 یا کسی از صحیحین بجنبان سرور علی امده علیه و سلم عرضند که ای خضر صلی علیک و آلیک ان خلفاقت فرمود  
 حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول بیانا ان الله را یتوکل علی قلب  
 لیلها انما فرغت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فخرج بهما ذنوباً و ذنوبین و فی نزع  
 را الله یشرف لیس فی ذنوب استحق ان یغنیها فاخذها ابن الخطاب فلم یرعها من الناس یزعم  
 نزع عمر ابن الخطاب ان فی ضرب لکنا بعض حدیث ابن عمر نحوه رواه البخاری و مسلم  
 حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال رأی اللیلة رجل صالحا ان بابک  
 یسط رسول الله صلی الله علیه و سلم و یسط عمر بن الخطاب و یسط عثمان بن عفان یقول جابو فلما اقمنا عند  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه و سلم و اما ناطق بعضهم بعضا

نحو



متفقين او يقول قائل ان اولي وبالي الله والمؤمنون الا ابا بكر متفق عليه خوجه البخاري  
والمسلم واذا نجح است انك مدرم الزمزم وبيروني شان وادراكه ومرافقة خصومات خود بسوي  
ايشان كه تعلق بخفا وادبه حديث عايشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم  
بينهم ابوبكر ان يؤمهم غيره الا حجة الترمذي حديث عرياض بن سارية نفعوا عليا كما  
سبنتي وسنة الخلفاء الاشد المهديين عضوا عليها بالنواجذ واه ابن ماجه والترمذي  
واحمد حديث خديفة بن مسعود قال قال رسول الله صلعم اقتدوا بالذي من ابدا  
الي بكر وعمرهما الترمذي والحاكم حديث ابن عباس بنو المصطلق الي رسول الله صلعم  
فقالوا اسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الي من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسأله قال  
الي ابي بكر فاتيته فخرجتهم قالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بابي بكر حدث فالي من  
فأنته فقال الي عمر فقالوا ارجع اليه فاسأله فان حدث بعمر حدث فالي من فاتيته فسأله فقال  
المشعثان فاتيته فخرجتهم قالوا ارجع فاسأله فان حدث بعثمان حدث فالي من فاتيته فسأله  
فقال حدث بعثمان حدث فتبكر الله من ابا بكر حديث جابر بن مطعم ان امرأة اسأت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامرهم ان يرجع اليه فقالت يا رسول الله ~~سألت~~ ايشان جئت  
فلم يجد في معنى الموت قال ان لم تجد في فاني ابا بكر وعمر البخاري وسلم قال ابو عمرو في الاستيعاب  
قال الشافعي في هذا الحديث ليل علي ان الخليفة بعده رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر او عمر است  
انك غير صلى الله عليه وسلم ابوبكر وعمر بنو انك خطبة فرمود حديث ابي الدرداء قال خطب  
رسول صلعم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبة قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابوبكر فخطب فقصرون  
النبي صلعم فلما فرغ ابوبكر من خطبته قال يا عمر قم فاخطب فقام عمر فقصرون النبي صلى الله عليه  
وسلم ودون ابوبكر رواه الحاكم واذا جملة است انك غير صلى الله عليه وسلم در مرض موت ابوبكر با  
و دردم ربا فتمه ارا و در نماز فرموده انما است غير ابي بكر زبرد منع فرمود حديث ابي موسى الاشعري  
قال مرض النبي صلعم فاشتمه وضه فقال مروا ابا بكر فليصل الناس قالت عايشة يا رسول الله

١٠

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس عبادت  
فقال مري ابا بكر فليصل بالناس فانك صواب يوسف فاناه الرسول فليصل بالناس حيوة  
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحدث ابن عمر نحوه رواه البخاري ومسلم  
عائشة روى النبي صلى الله عليه وسلم قال نحو ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة رسول الله  
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قلت فقال هو وا  
ابا بكر فليصل بالناس فالت عائشة فقالت حفصة قولي ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس  
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم ولكن لا تلق صواحب  
يوسف ورواه ابو بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لامنيك حيرا **ش**  
عبد الله بن زمره قال لما استعبر رسول الله صلعم وجهه وانا عنده في نفر من الناس عاه بلال  
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم ورواه ابو بكر فليصل بالناس قال فخرجنا فاذا امر في الناس ابو بكر غابا  
فقلت يا عمر فليصل بالناس فقدم قلبنا رسول الله صلعم صوته وكان عمر جلا محمرا قال  
فاين ابو بكر يا ابي الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابي بكر فاجاب بعد ان صلى عن تلك الصلوة فصل  
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته  
ثم قال لا لا لا يصلي بالناس بن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا لخير اباود ورواه عمر في الاستيعاب  
**حديث** انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءه النبي  
صلعم قد شق ستره حجة عائشة فظفر بهم وهم صفوف فبقيتم نضحا فكصل ابو بكر على عقبه و  
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلواتهم  
فروحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين راوه فاشا ربيدك ان اتوا ثم دخل الحجة وارضى السنة وتوفي  
ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري **حديث** اخلاف نبي صلعم ابو بكر راو امانة نماز ورض  
موت بدرته بواثر سيدة واز عمر بن الخطاب علي بن ابي طالب بن ابي بكر بن عبد الله بن عمر بن عبد  
وفتهما صحابة مثل عمر وعلي بن ابي طالب استلالا كروند بر خليفة ساضن الى بكر وسائر صحابة سكوت

کردند و بیایم نمودن پس سلمه جمع علیه گشت حاکم دست ترک و ابو عمر در استیجاب زاین سعور روایت  
 کردند که چون بنی هاشم صلعم وفات یافت انصار گفتند منّا امیر و منکم امیر پس عمره گفت ای گروه انصار شما  
 نمیدانید که رسول صلعم ابو بکر را برای ایاتم مردم در نماز امر فرموده پس گشت از شما که عیبت نمیکند پس ابو بکر مقدم  
 شود و برای بکر انصار گفتند خود ما بدانند ان تقدم ابابکر و ابو عمر استیجاب حسن بصره از قیس بن عباد  
 روایت کرده گفت گفت مرا علی بن ابیطالب که رسول صلعم بشارت چند شبانه روز بانگ ناز می شد آنحضرت  
 صلعم فرمود مرا ابابکر یصلی باناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز کلام  
 دو توأم است پس ارضی شدیم برای کارای دنیوی خود از کسی ارضی شده بود رسول صلعم یصلی الله علیه و سلم  
 از وی برای دین پس بیتابی بگویم و روایت کرد حاکم دست ترک مانند آن از علی دزیر رضی الله عنهما  
 اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختلاف  
 نموده اند قال عمران که استخلف فما استخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم الخاری و قال علی  
 ما استخلف رسول الله صلعم فما استخلف رواه الحاکم پس تطبیق این آثار میان این حدیث  
 که دلالت دارد بر استخلاف آنحضرت صلعم پس بی بکر را چگونه باشد گویم که مراد از نفی استخلاف دین انار  
 نفی استخلاف است که مراد بر جمع کرده ام کند به جمعیت او چنانچه ابی بکر امر مردم را به جمعیت عمرو اجماع  
 بر خلافت خلفا و اربعه همین ترتیب که ذکر کردم متواتر است تا یکدیگر مخالفان هم از ان انکار ندارند بلکه بشرط  
 انحصار و بجهت همین اجماع گفته تمام صحابه میکنند و میگویند که علی وفاطمه و حسن و حسین را هم اه گرفته  
 خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر اختیار کردند و طلب صرة نمود کسی با وی رفاقت نکرد  
 مگر چهار تن بر مقدم او و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منقطع نمیشود که او از کبر خفتها  
 صحابه بود و علی همیشه کسایت مطلوبی و متهوری خود میکرد و در هر تمام و هر خطابت کسایت تریش  
 و دعای بر برانه می نمود و گفته شود ایندروم و باطلست و محض افترا از و فضل در سپهر روایتی صحیح  
 یا ضعیف کسایت علی ثابت شده بلکه روایات صحیح مستبره سبیه علی رضی الله عنه بطریق ثابت  
 گشته چنانچه ذکر کردم و اقرا انضباک شیخین از علی رضی الله عنه گشته چنانچه ذکر کرده و در هر شیخین است

دار مطعی

وارضی از علی هم روایت کرده که گفت والذی خلق الجنة وبره النعمه لو عهد لی رسول الله  
 صلی الله علیه و آله عهدا نجاهت علیه ولو لم اجدا لاداء ولم اترك ابن ابی قحافة یصعد  
 درجه واحده من منبج صلی الله علیه و آله و لکنه صلی الله علیه و آله ولم رای موضعی موضع  
 اعتق الله فی فضل الناس و تو کسفره فزیندنا به لدنیا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه و آله لدنیا  
 و ابن ابی شیبہ زنجبار بن برین روایت کرده که وقت بیعت کردن با ابی بکر بعضی مردم نزد ابی عبیده ابن جراح  
 آمدند تا با وی بیعت کنند ابو عبیده تعجب کرد و گفت شما نزد من آیدید و حالیکه در شما ثلث تلمیذ یعنی ابابکر و  
 احمد از محمد ابن برین هم چنین روایت کرده مگر آنکه در آن ذکر کرده است لال ابی عبیده بخلاف ابوبکر بنابر  
 حاکم و مستدرک از مره روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابیطالب مد و گفت چه حال  
 است امر خلافت را که آمد و اقل هر شش قلعه و از ما ذلای یعنی ابابکر را رسیدیم بخدا اگر من ندهم ام برکنم  
 زمین را بر تو از سپان و مردمان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافت کن پس شکر بر تو فرستم می آرام علی  
 گفت و بیعت که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای اباسفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی می یافتیم  
 ابوبکر را برای خلافت اهل و از علی رضی الله عنه ابابکر مدبره تو اتر رسیده احمد از عبد بن روایت کرده که علی  
 رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلی الله علیه و آله استخلف ابوبکر فعل بعمل سار سینه حتی قبضه  
 الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعل بعملها و سار سینه فما حق قبضه الله عزوجل علی ذلک  
 و ابن روایت بطریق شقی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه ابابکر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده  
 قال علی و لینا ابوبکر فکان خیر خلیفة الله و ارحم بنا و احنا و علینا و حاکم بخاری از طریق  
 مشهوره از ابن عباس و آیه کرده که گفت و اخل شدم بر بکر و بیعت یکدیگر کرده شد هنگام قتل پس بگفتم  
 خوشی با تو را بختی ای امیر المؤمنین سلام آوردی و فتنه که کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم  
 و قتیکیان خوش کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد  
 در خلافت تو دو کس و شسته شوی شهید الحدیث هر چند فقیر ادا بیست مرد یک تب اهل سنته درین کتاب  
 کتب روایت کرده که بر اهل تشیع الزام نمیشود و آنها احادیث مردی اهل سنته را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجه تو اتر سیده انکار در ان مجال میت مگر بکار هر وهلهذا رواه  
احادیث مرویه این باب بایقینه حمل میکنند و بطالان تقیه و قرآن عدم تقیه بیشتر مذکور کرده شده  
لهذا این احادیث را بگردود و شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود  
منها ما در وهه الرضی فی الفجر البلاغ من امیر المؤمنین من کتابه الذی اکتبه الی معاویه  
اما بعد فان سعیتی یا معاویه تیز منک وانت بالشاهره لا نه با یعتنی العقیمر الذی با یعوا  
ابا بکر و عمر و عثمان و علی ما با یعوم فلم یکن للشاهدان یختاروا ولا للذانی ان یردوا  
انما الشوری للمباحین و الاضار فان اجتمعوا علی جمل و سوره اماما کان الله فان یخرج  
منهم خارج الطعن و یعد ردوه الی ما یخرج منه فان لی نقالوه علی تباعه غیر سبیل المؤمنین  
و ولاه الله ما تولى و اصلا به جهم و ساءت مصیرا فیزید و یخرج المکاره انما یؤمنین که گفته  
شمس خدیجه الفغانی جهاد کرده با کفار و قتال کرده با مرتدان تا که آنها را قتل کرد و یا مسلمان شد و اسلام سبب  
او شایع شد و وضع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع نشد در خلافت و ختمه و مراد از فلانی ابو بکر باشد  
یا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابو بکر قام علی باب البیت و هو یحیی فی و قال کنت و الله  
یعسوب المؤمنین و کنت کالجبل الیحرکه العواصف و لا یزله و روای الحافظ ابو سعید بن معین  
و غیره عن محمد بن عقیل بن ابیطالب نه لما قبض ابو بکر الصدیق تم و یحیی علیه ارجحت  
نذینته بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فحاج علی باکیا مسترجعا و هو یقول الیوم انقطع خلیفه  
النبی فوقف علی باب البیت الذی فیہ ابو بکر و یحیی فقال رحلک الله ابا بکر کنت لف رسول الله  
صلی الله علیه و آله و انیسه و ذکر الحدیث بطوله ففضایل ابی بکر و مناقبه و فیه خلیفته  
فی دین الله عزوجل و امتنه احسن الخلفاء فخرجین از نداء الناس و تم بالاهوم الله فیه خلیفه نبی  
نهضت حین و هن اصحابک و برزنت حین استکانوا و قوتت حین ضعفوا و ازلت منها حاج  
رسول الله صلعم علیه ما ذکرت خلیفه فحاج و نیز در کتب روافض مرویت از ابی جعفر محمد الباقر که  
گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ره فرمان الخطاب بن مروان روایت گفت و الله ما احد

من



من الناس احب الي ان اتقى الله بصحيفة من هذا السج وبعينين اين اثر از محمد باقر مرسى روايت  
 کرده است ابوحنيفة و كتاب الاثار و اين اثر را حاكم از محمد باقر از جابر بن عبد الله متصل در وقت کرده  
 و احمد از ابن عمرو ابى حمزة روايت کرده و بخارى از ابن عباس روايت کرده که على بن عمير حارثه عمر بن موفيد گفته  
 ملاحظت لحد الحالى ان اتقى الله بمثل علمه و ايم لله و ان كنت لا ظن ان يجعلك الله مع  
 صالحيك و حبت انى كنت تثير السمع النبى صلى الله عليه و آله و سلم و ابو بكر و عمر و دخلت  
 انا و ابوبكر و عمر نحو حجت انا و ابوبكر و عمر و معهما ما نقل لا در بسببى فى كشف الغمة فى معرفة  
 الائمة من الاخبار التى اتفق عليها اهل السنة و الشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن جعفر عن جليله  
 هل يجوز قال نعم قد حلى ابوبكر الصديق يوسف بالفضة قال الراوى تقول هكذا فوثق الامام  
 عن مكانة فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فله صفة من الله الى  
 في الدنيا و الاخرة **مفصل** و رواه ابن عمير و دعوى خود استدلال مى كند بذكر  
 مطاعين خلفاء و مطاعين غير القرون صحابى رسول الله صلى الله عليه و سلم چنانچه آن مطاعين و جواب هر يك  
 از آن در مقاله رابع ذكر کرده شود نشاء الله تعالى ميگويند كه خلفاء ائمه قابل خلافة نيستند  
 و اصحاب قابل صحت اجماع نبودند و غير استدلال ميكنند بايات قرآن كه در آن تكلفات بسيار  
 و فابره و بجز شيده و ديگر با و در عملي كه ترافات اند و نیز تمسك ميكنند باخبار كه ولائته اند بر دعوا و ديگر با  
 موضوعات آيات كه بدان استدلال ميكنند پس همت اندى كه قول تعالى انما وليكم الله و رسوله  
 الذين آمنوا الذين يعطون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم را لعن ميگويند كه ائمه تفسير اجماع و اثر  
 بر آنكه اين آية نازل شده و در حق على بن ابى طالب و شريكه خاتم الصديق و در مسائل در ركوع  
 و ابولى المتصرف پس حتمالى و لايت يعلى نه ثابت كه در چنانچه براى خود و براى رسول ثابت كرد  
 شريك نيت كه ولائته خدا عام است پس همچنين و لايت على فهو الامام دون غيره براى خضر كليم  
 و اين استدلال اطلبت بوجه يكى آنكه دعوى اجماع اهل تفسير طاعت نقاشين ابى جعفر محمد باقر  
 روايت کرده كه اين آية در حق صحابه از مهاجرين و انصار نازل شده و ظاهر همین آيه ولائته الذين

و ضمناً بر سبب و بسیار از علم مروی کرده که این آیه نازل شد در حق ابی بکر صدیق رض و علی بن ابی طالب  
 که در حق علی نازل شده و علی صاحب السبب است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمشیر  
 الدین بن خلکان گفته که نقلی از اصحاب عند آمدن بایو و میگفت که علی نفره و برینا باز خواهد آمد و  
 بایو میضم کرده میشود روایتی محمد بن مروان سند ضعیف و آن سلسله کذب است و ابن مروان کذاب صنایع  
 را ضعیفی است و صاحب ایات روایت کرده که در حق عبادة بن الصامت نازل شده و فتیله از خلفان خود  
 نیزاری کرده و از منافقان مثل ابن ابی و سیاق قصه مخفی منجا **قال الله تعالی** ایها  
 الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء و جماعتی از محدثین این سنت گفته که این  
 آیه نازل شده در حق عبد الله بن سلام و فتیله گفته یار رسول الله قومنا سحر و دنا و بر تقدیر تخصیص سبب  
 بزوا اخصص عموم لفظ آیه نمیشود و دریم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق  
 و النصیب و اولی بالتصرف الحار و ابن اعم و المتفق و جایزیت عمل مشترک بر یکی از معانی بدون  
 قرینه و قرینه ایجاد لانه دارد بر عمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی شده که اول معنی سیاق قصه  
 که در آن نمی است از مخانی مهور و نصاری اولیای معنی دوست و یار و مدد کار نام و اولی بالتصرف  
 و صیبه حاج نیز قرینه معنی است بیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند و در او بدون علی  
 ازین آیه و این قصه در اول حدیث ثابت است و اگر ثابت شود صدقه نافع از کوفه نیست پس او برای  
 حال نیست بلکه برای عطفت او و او عاطفه صلت با تفاق علماء بر بنی آنها کوی کند که نند در نماز  
 نه آنکه مثل عمل کتاب غزنی رکوع میگذاردند و اگر او برای محال است پس معنی را کون خاصه کون با  
 که ضعیف معنی ضعیفی است رکوع را که ذکره الله المنة چهارم آنکه کلمه نماز و جمهور رخا کوفه موضوع برای احص  
 نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روانا باشد و اگر استدلال باین آیه تمام  
 شود پس چون لفظ ولی موضوع است تحقیق برای کسی که با فضل منصف باشد باین صفت و علی رضی الله عنه  
 باین صفت امامت و خلافت بعد پیغمبر منصف شده و کفایت التظیق و دریم قوله تعالی انما یرید الله لیتنب  
 عنکم و الی ابن اهل البیت و بطریق که نقطه صیر **ع** میگویند که علماء انفسیر

اجماع

اجماع و از نه بر آنکه این آیه نازل شده در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیه بر عصمت و دلالت می کند  
 پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت در امامت شرط است نیکون هو الامام و این  
 استدلال باطلست بحدیث و خبر که آنکه دعوی اجماع مفسرین باطلست بلکه مفسرین اختلاف دارند و در سبب  
 نزول این آیه ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که این آیه در حق نساء النبی صلی الله علیه و سلم نازل  
 شده و هم چنین روایت کرده و ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه بر همین دلالت دارد و قال الله تعالی یا نساء  
 النبی لئن کانت لولان اتقین الی قوله و اتقن الصلوة و آتین الزکوة و اطعن الله  
 و رسولہ انما یرید الله لیزحمتکم عنکم اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اذکون متا  
 فی بیوتکم من آیات الله و الحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه  
 و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه و سلم ادخل هوکذا تحت کساء علیه  
 و قوله هذا الایة و روی احمد عن ابی بن الاسقع انه صلی الله علیه و سلم قال بعد  
 اتا و تة هذه الایة اللهم هوکذا اهل بیتی و ما عنی فاذهب عنهم الجس و طهرهم  
 تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد و لانه در آن روایت شریک نباشد و حاجتی از مفسرین گفته  
 که در حق نبی شتم نازل شده و متفقان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهل بیت و اهل بیت  
 آن پیامبر صلی الله علیه و سلم و اولاد او نمیکشند و دخول نساء ثابت میشود سیاق قصه و دخول غیر  
 آن ثابت نمیشود و نیز که تفسیر چنانچه در حق ساره امیراة ابراهیم علیه السلام آمده تعجبین من امر الله  
 رحمة الله و برکات علیکم اهل البیت و نزول آیه در حق شخصی اگر ثابت شود دلالت ندارد بر آن که دیگر که  
 در آن داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهل بیت تو نیستم رسول من بود  
 صلی الله علیه و سلم ضم کرد آنها بقیمه دختران و اقرار ازواج خود را و حدیث صحیح و او شمه و بسیار که  
 از محدثین روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گیم گرفت عباس و پسرانش فضل بن عبد الله  
 و عبید الله و قثم و سعید و عبد الرحمن را در گیمی سیاه نخطط بر سرخی و فرمود اللهم هوکذا اهل بیتی  
 و عذرتی فاسترهم من الناس بهذا الشملة پس از در و دیوار سپر باقی مانده که این گفت

در حدیث صحیح است که در روایتی آمده که در حق جمیع اهل بیت نازل شده است

ایچدیست ران با بره و اینه کرده و بهی حیوان دوم انکه این اینه بر عصمت دلالت ندارد چرا که در حق طاهر  
 میگویند برید الله ان یطهرک فمرد از جنس بهزات شیطان است و از تفسیر نگاشت حق تعالی  
 است آنها را چنانچه در حق او ایله الله میباشند چنانچه قوله تعالی فیتموا صعبا طیبا -  
 فاصحوا بوجهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجبل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم  
 ولیتم نعمته علیکم و لعلکم تشکرون دلالت بر عصمت ندارد سوم انکه خصمیت شرط تهنیت بلکه با وجود  
 معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طاعت حق تعالی با وجود موجود بودن شمول  
 نبی معصوم در آن وقت موجود بودن و او ملاک را و سوم قوله تعالی قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة  
 فالتمس ربی میگویند چون این آیه تا زمان شکر گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودتشان  
 واجبست فرمود علی و فاطمه و پس از آن حجت غیر علی واجبست و وجوب محبت تلزم و وجوب  
 طاعت است پس علی واجب الطاعة شد فوالا امام و این آیه استدلال باطل است بوجهی که آنکه روایات  
 مختلفست در هر دو ازین آیه اسم و طبری انچنان روایت کردند که مذکور شد و این روایت ضعیف  
 است چرا که این سوره امام مکی است و حسین در مکه نودند و نشان در مینماید عجزت شده و در  
 روایان ایچدیست شیعی غالی و اصحاح روایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد بقرنی کسی است  
 که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت بنابر آن اکثر از ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده  
 اند که معنی این آیه است و سوال میکنند از شما بر سر الة اجره مگر دوستی که دوست و ایدیم را سبب است که مرا  
 باشماست و همین سنی جزم کرده سدی کبیر و عبدالرحمن و جماعتی از اهل تفسیر گفته که بنود هیچ متبذلاز  
 قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود و قریب یا بنی آدم انکه و وجوب محبت  
 مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه عقاود دارند و وجوب  
 محبت علویان و اول ستمه میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب اوصالی الله علیه و سلم و از پیغمبر نبی محمد  
 غیر علی میگویند که نسبت در حدیث صحیح وارد شده حسب نبی بکر و عمر ایمان و نصیحتا کفر چهارم قوله تعالی  
 فمن جاحک فیهم بعد ما جاءکم من البعثة فقل نعالوا فذم ابنا ثنا و ابنا لکم و سنا و سنا و انما

والفستنا

وانفسنا و انفسکم میگویند که اجمالاً نفسان است بر آنکه مراد از ما بنا بر حسنین اند و از شما بنا بر افاضه و انفس  
 علی است چرا که بین چهار کس این خبر صلی الله علیه و سلم در سبالمه و فدیه نبی بخران همراه بوده بود پس  
 احتیالی علی انفس محمد صلی الله علیه و سلم گفته و مراد از ان مساوات است و مساوی اولی با انصرت  
 است فمر الامام و این استدلال باطلت بوجه یکی آنکه دعوی اجناس بر آنکه مراد با انفسنا علی است دروغ است  
 بلکه مراد نفس نفس نبی است صلی الله علیه و سلم و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا  
 و امرت نفسی بکذا علی اذله ابتدای است در عرف طلاق این بر خن میکنند یا آنکه مراد از انفس من بتبصیل  
 بدین بابا و یثابا باشد و صورت اطلاق نفس غیر بجهت اتصال نفسین خصوصاً بعد از جمع قال الله  
 لا تجزوا انفسکم من ديارکم وقال الله تعالی تقابلون انفسکم قال عمر و جل ثناؤه المؤمنون  
 و المؤمنات بانفسهم خبرها و قال الله تعالی ولا تکلوا و انفسکم مراد بر این آیات انفس اهل ملة است و ایم  
 آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات مجموع است چنانچه در آیات بقی سویم آنکه مساوات علی مرتبی را در  
 جمیع صفات اتفاق باطلت و در بعض صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی با انصرت در بعض  
 صفات ضرورتی که درین خصوص اولیة با انصرت مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم  
 آید امام بودن علی در حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و کل قوم هاد  
 ثقلی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت انما المنذر و علی الهادی و این  
 حدیث ضعیف است و حال ثقلی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه با حلت و معنی این  
 آیه است انما انت منذر و هاد کل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید تمسک  
 و القیمت تنافی الترتیب پس لازم آید که پیغمبر و وی نبی و لازم آید انکار قوله تعالی و انک لتهدی الی  
 صراط مستقیم شتم قوله تعالی و قفوه انفسهم مسئولون و علی در سند فردوس و واحد در تفسیر از ابی  
 حدری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائته علی و این حدیث باطلت  
 و فی سند من کتب صحیح بود بر تقدیر محبت لانه بر مدعی ندارد چرا که مراد بر ولایت محبت است و وجوب محبت  
 بلکه جمیع صحابه و اهل بیت بر سبیل سنت است پس وجوب لایة و لایة زمانه ندارد و واحد

از طرفی دیگر روا شده عن ولایت علی و اهل البیت و تمام اهل بیت از باقی و اگر این دلالت  
 کند بر امامت علی گوئیم امامت علی شی است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال این پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم ثابت نمیشود و معتم قول تعالی السابقون السابقون اولئک للمقررون بطرفی و ابن فری  
 از عایشه و ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود السابقون فلئک السابقون  
 موسی و شمع و السابقون المصطفی حنیس و السابقون المصطفی بن ابیطالب و ویرا و این حدیث  
 ابوالحسن اشعریست ضعیف است ضعف الجمهور عقلی گفته که ابوحنیفه شی است متروک حدیث و اگر حدیث صحیح  
 سوز و دلالت بر امامت ندارد که محتالی در حق مهاجرین و انصار فرموده و السابقون الاولون المصلحون  
 و الا انصار اما حدیث مرویه از ابن سبته که امامیه بدان بر امامت علی استدلال میکنند پس و او ازوه از حد  
 اول حدیث بریده بن حصیب غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه  
 در غدیر خم که جایعت میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولا وانا مولا للمؤمنین  
 وانا اولی بهم من انفسهم من کنت وکله فهدنا مولاه اللهم وال من والاه و عاداه و عاداه  
 یعنی علیا این حدیث بدرجه سخت بلکه بدرجه توانز سیده و کس از اصحاب منهم علی ابن ابیطالب ابویوب  
 و زید بن ارقم و برادر ابن عازب و عمر بن مره و ابوهریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد بن ابی وقاص  
 و ابن عمر و انس بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابوالفضل و خانیقه بن اسید  
 و غیره روایت و جمهور محدثین بخدیرث را در صحاح و سنن و نسائید روایت کرده اند و بعضی روایا  
 این حدیث گفتند اولی بمن نفی علی و لیه اللهم وال من و الا له و عاداه و عاداه روایت چندین  
 از انص علی برای استخلاف علی میگوند و میگوند که مولی معنی اولی یا تصرف است و اولی یا تصرف است  
 این حدیث متواتر مایه روایتی گفتند و هو الخلیفه بعدی و هو ولیک بعدی و این زیاده منکر و ممنوع  
 است و از تغییرات و فضل است و استدلال با شی بر امامت باطلست بوجه اولی آنکه مولی معنی اولی  
 نماید کسی از علمای معتبره گفته که انص علی معنی اولی است با دویم آنکه اگر مولی معنی اولی باشد پس مراد  
 است الحجة و التعلیم و القرب است معنی اولی یا تصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بائنا هم

الذین

اللدین النبوة وهذا السبى والدنيا صول الله ولى المؤمنین ولاحظ مولی شکر است میان  
 معنق و معنق و صاحب سبیب کا بن العم و نحوه و عسایه و تم و یار وید و کار و نعم و نعم علی مرتب سبب  
 و محبوب تاج و طهری خاندان حدیث بیسی جمله دعایه قرینه است بر آنکه مراد از مولی محبوب است و ذکا کلام  
 دلاله بر آن ندارد که مراد امانت باشد بلکه فرض از آن کلام است که این سخن در فرس معال ثبت است با و اگر  
 مراد آنحضرت است مودعی پیغمبر مسلم واضح تر فرمودی و قد اخرج ابو نعیم المدائنی عن الحسن المثنی بن الحسن  
 الجعفی انه لما قیل له ان خبزه من کنت مولاة نصر امانته علی قال اما والله لو ینبئ النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم بذلك الا هاتمه و السلطان لا یضد لهم فانه صلی الله علیه و آله کان افضح الناس لاسلامین  
 و سبب و انجذبت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کفنی العنة احاکم کمین است و نو علی حسن العنة بانا و شکر که  
 بیمن وقت و از آنجا مال یکس یکس بار بر آن بی نمودم و م ازین سخن بر علی انکار کرده و چهار نفر از اصحاب رسول  
 الصلی علیه و آله و سلم اتفاق کردند و گفتند که هر گاه که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت  
 علی را پیشین سوال صلعم نام چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک از آن شکایت علی رضی الله عنه  
 پیش نهادند و در روایتی است که پیغمبر مسلم دو شکر فرساده بود و بر یکی علی را در بردن خاله را امیر کرده بود  
 پس علی باطلعه شکر کرد و از آنجا که جاریه گرفت و تشری نمود و خاله کتایه علی انجینی را در خطی نوشته است  
 بر ابرابن عازب پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدن شکایت مردم  
 و خواندن آن خط و غضب آمد و نیز شد و فرمود شامی می خواهم سپید از روی که دوست میدارد خدا و رسول  
 و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و خطبه خوانند تا شکایت علی از دل مردم دور شود و محبت علی  
 در قلوب مردم ملکن گردد و آن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود گذارد و خمس غنیمت او گرفته تشری  
 نموده بود و در آن احتمال صحبت نبودم و در غلط فهمی خود اتواصن کرده بود و ند چون پیغمبر علیه السلام  
 ان خطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت که او را با تو برای ابن ابی طالب اصحت و بیت مولی کل مؤمن مؤمنة  
 و یوم این بخاری مسلم از برادر ابن عازب این کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن طالب را و خود  
 بک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله الخلفی فی النساء و الکصبیان فقال

اما از حدیثی که در کتاب تهارون من موسی الا انه لا یجی بعدی میگویند که منزله اسم  
 منزل است منصف بسوی علم پس علم است بمعنی مراتب الصحة الاستدلال و چون مرتبه نبوة را استثناء  
 نمود و بمراتب استعمل باقی ماند و نارون خلیفه بود موسی را منقرض الطاعة و این استدلال باطل است  
 چرا که این خبر و دلالتی که در خبرشول سبع مراتب که نارون بود بلکه سابق قصه و دلالت دارد بر آنکه مراد  
 استخلاف است و در حدیث غیبه اصنافه برای عهد خلافت و استخلاف در حدیث غیبه و دلالت ندارد بر خلافت بعد  
 و وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و کلام الا یعنی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر خبرشول گوئیم که منزله  
 نارون منحصر بود در دو چیز استخلاف و در حدیث غیبه و نبوة چون نبوة را استثناء کرد در باقی نماند که استخلاف  
 مدت غیبه و احوال را خلافت نبوت علیه السلام نمود بلکه نارون پیش از موسی رحله کرده و معنی انبی  
 بعدی نبوی است بعد از زانی چنانچه در قوله **لَعَنَّا** من یهدیة نزع الله سیوم حدیث  
 بریده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال علی منی و انما من علی و هو ولی کل مؤمن بعدی میگویند  
 الولی اولی بالقریب فالامام استناد بخبرشول است تمام است پس خبر اوصاح احتیاج نیست  
 این چنین مانده حدیثه اندک گفته لیکن این حدیث را ابن ابی شیبته از عمران بن حصین بنی صحیح روایت  
 کرده و جواب آنست که ولی در نزد معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامت بدان باطل است  
 چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه و سلم طائر قد طعم له فقال اللهم ائنی  
 باحب الناس لیک یا کل منی فاجعل علی فاکله رواه الترمذی حسن الدین ابو عبد الله محمد بن احمد موسی  
 در تحف گفته که سن از زمان نبویست حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیک نگرد پس چون  
 تعلیقات آن کتاب را در دستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و حسن  
 جزئی تفسیر کرده است و در حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد و کما لا یجی و مراد از احب الناس  
 من احب الابدان لیک است کما فی قولهم فلان عقل الناس و حیثی که دیگر خلفا در آنوقت حاضر نباشند  
 و این حدیث در حدیث حسن صلی الله علیه و سلم وارد شده روی این که مراد طریق است که عن حیة قال قلنا  
 من الشام و اهدی النبی صلی الله علیه و سلم و اهدیة یا یسه من فتنی و لو ذر و لعنک فقال اللهم

ایست



استیجاب علی الیه یا کما معی تطلع العباس فقال ان یاءم بحلم کل لکن تسلیع  
 واد و یخرج حدیث جابر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان امدنیة العلم علی باہار و اہ البزار الطبرانی  
 عن جابر و لہ ثواب من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخریة صحیحہ الحاکم و ذکرہ ابن الجوزی فی الموطا  
 و قال یحیی بن سعید الاصل و قال البخاری و الترمذی انہ منکر و لیس و بہ صحیح و قال النووی الجوزی  
 و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفرقین یعنی من قال انہ صحیح و من قال انہ موضوع  
 فالحدیث حسن صحیح و کما موضوع غیر گوید نظر بسبق قول ابن جریر و ثبت ما بکثرت ثوابہ حکم بصحت  
 توان بود جواب این حدیث را مائتہ و لالتہ نذر شد حدیث نہ صلوات اللہ علیہ و سلم قال من اراد ان یظہر  
 الی ادم فرع سلمہ الی نوح فی تقواہ الی ابراہیم فرع سلمہ الی موسی فی حیبتہ الی عیسی  
 عبادتہ فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اہل سنتہ نیست بن مطہر علی در کتاب  
 خود آورده است کہ گاهی بسوی بہیقی و گاهی بسوی بغوی نسبت کرده و در کتاب بغوی یہیقی نسبت  
 و نیز این حدیث و لالتہ بر مدعی نذر کرد کہ تشبہ با انبیاء مساوات با انبیاء نمی آید و این حدیث لالتہ نذر کرد کہ کسی دیگر  
 از انبیاء شایستہ نیست بلکہ در بعضی احادیث ابو ذر را مشابہہ بسعی در زبرد و ابو موسی اشعری را در  
 سخن بر او و علیہ السلام وارد شدہ ہستم حدیث ابی ذر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان قال من اصعب  
 علیا فی الخلافہ فہو کا فی جواب این حدیث ہم از احادیث اہل سنتہ نیست بن مطہر علی نسبتہ این حدیث  
 بسوی تطلب کرده و علی خائن است و در نقل و مرویات این خطبہ صحیفہ یا منکر یا موضوع اہل حدیث آنرا قوی نہیں مند  
 و فقہا بدان تجرئی آزند کہ کسی رفقائ از وی روایت حدیث نکرده و اگر صحت این حدیث فرض کرده شود  
 بر مدعی و لالتہ نذر کرد کہ معنی این حدیث آنست کہ ہر کہ نزاع کرد علی را کہ ابن عمر و مصہرست در خلافت او کا فر است  
 نعمتہ مر از نزاع متصور است مگر بعد سو و در وقت خلافت خلفائے ثلثہ علی دعوی امامتہ نکرده پس این حدیث صحیح و  
 بر ما و حدیث بود نہ بر خلفائے ثلثہ ہستم ما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال کن علی بن ابی طالب  
 نوذا بین من یبغی اللہ قبل ان یظلم آدم ہادقہ عقل اللہ علم ذلک التور و خیرناں صحیح انما و علی  
 جواب این حدیث و نفسی جامع اہل حدیث و در ہادقہ سننا و این حدیث صحیح بن خلعت مر و در حدیث یحیی بن سعید کہ گاہی

که ثابت و در اطنقی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاتب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن  
 احمد را قضی غایت که ابی بصلی است اکثر احادیث در قبح صحابہ بر وضع کرده و شافعی بسند خود روایت  
 کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت انا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سبلان خلقی بالف  
 سئله فلما اخلوا سکننا ظهرا فلم نزل شققت فی الاصلاح الطاهرة حتی نقلنی المصلب  
 عبد الله و نقل با یکی المصلب لکنه فاقه و نقل عمر الی المصلب فابى فقال عثمان الی المصلب  
 عثمان و نقل عبد الله المصلب ببطال الخیر من منین ضعیف لیکن من اسناد او و تهمه مالک کذب و بر تقدیر  
 صحیحه بخیریت که در بعضی بیان استلال میکنند بر مدعا لانه مذکور هم حدیث عرضی است که گفت که فرمود رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم روزی را عطفین الرازیة غدا رجلا یفتنه الله علی دینک لیک الله و رسول و یحببه الله و  
 رسولک و یحیدریت صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و درین صفت کثیر صحابه شرکت از مدعیان معنی نازل شده  
 بجمهم و یحبونه و دشمنان مجادین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان و صواب  
 و در حق ابن سبغیان نازل شده فیہ رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المتطهرین و هم ما روای انه  
 صلی الله علیه و سلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الخلق مع علیا حیث دار جواب بخیریت بر مدعی لازم  
 ندارد مثل بخیریت در حق عماره الحنفی مع عاریت ملادار و طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس و آیه کرده  
 که گفت فرمود رسول صلی الله علیه و سلم الخی بعد کس مع عیث ما کان و در بخیریت اخبار است و جمله  
 بخیریه از جمله دعا علی ظاهر است بر اثبات مدعی بلکه بخیریت که در حق علی تجر است اهل سنته را برای اثبات  
 خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الخی مع علی حیث دار چه که علی با خلفا و ملته بود و وفات آنها  
 میکرد و غیر خویشی آنها می نمود و منازعت و راه خلافت نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه سر  
 مشوره خواست که خود برای قتال دم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت که صلح است که خود حرکت  
 نکنی و مردم را نفرسی چرا که اگر شمشیر ما بید بهتر و الا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشوره داو علی رضی الله  
 عنه عمر را در قتال فارس پس خلافت آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی بگوید که علی با آنها منازعت  
 نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا اینکه

بیب

سب قلایه و ان و الصار منازعه نکره گویم که وصیت ممنوع است و اگر وصیت مباح بود دلالت دارد  
بر آنکه خلافت آنها بر حق است و ایند ممنوع کرد از منازعه آنها و اگر خلافت آنها درست نباشد خلافت علی  
لطیف با برای تکفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از  
لطف باز داشتی و قلایه انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عباس عن سلیم بن اسلمی اهلانی  
و غیره ان عمر قال لعلی و الله لئن لم يتابع ابا بكر لقتلتك قال لعلی و الله لو لا محمد  
عنه الخ لقتلنا لست اخونك لعلمت اننا الضعفاء ناصرنا و اقل عددنا ان ذكرك الوضی  
فی فیهم المبدعة و عن حمزة قال الخ ابو سفیان بن حرب الى علی بن ابوطالب ان قتال ابان  
هذا لامر فی قل فویس قتلة و اذ لهمه ذلایعنی ابان و الله لئن عشت ملوتها  
علیه خیار و رجاله فقال له علی الطال ما عادت الاسلام و اهله یا ابان شفا فلما لم یض  
ذلك شیئا اناب و جانا ابان یسک لها اهله اخرجها لکما یزید دم حدیث ابی سعید الخدری  
ان النبوی صلی الله علیه و سلم قال لعلی انک تقابل علیا و یدل القرآن كما قالت علی تنذیه  
و این حدیث دلالت ندارد بر خلافت علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است چونکه علی رضی  
را در خلافت خود با خوارج اتفاق قتال افتاد پس این حدیث حجت است برای هر سنتی در وقت ابان  
خوارج در او زعم حدیث زید بن ارقم ان النبوی صلی الله علیه و سلم قال انی تارک فیکم ما ان  
تمسکتُم به لا تضلوا کتاب الله و عزیزی اسحبه الترمذی و روی مسلم عنه قال قام  
رسول الله صلی الله علیه و سلم خطیبا یاء مدعی خطابین مکه و المدینه فحمد الله وثنی  
علیه و وعظ و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما ابشر بعوشتک ان یاتینی رسول  
ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا  
بکتاب الله و استمسکوا به فحتم علی کتاب الله هو جبل الله من اتبعه کان علی  
الهدی و من ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مشی اهل سنتی کمثل  
سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك این هر دو حدیث دلالت بر امامت

و در حدیث غیرمتم قال و اهل سنتی اذ کرم الله فی اهل سنتی و اهل سنتی اذ کرم الله فی اهل سنتی

ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه فلاح موقوف نیست بر وسعتی یا طبیعت نبوة و غیره چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 دین از آنهاست باید کرد و بدینست از آنها باید گرفت پس این حدیث صحیح است برای اهل سنت  
 و جماعت که کتاب الله تعالی را حکم گرفتند بنگارند که مؤمن بعضی و کافر بعضی و با هر چه فرود ازل  
 است نبوة محبت دارند از آنها حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف دو فرض که اول بقوله تعالی  
 انما له الحافظون انکار کرده است و از سائر قرآن دور کردند و قائل تحریف در آن شدند که کتاب  
 را پسندیدند و از طبیعت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را مکذیب کردند  
 و بعضی بعضی را و بعضی اسماعیل بن جعفر و بعضی احناف بن جعفر بعضی عبد متین بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام  
 گفتند و دیگران تکفیر و مکذیب کردند و علی بن ابی طالب را اقیس چنانچه با مالک است و ازواج پیغمبر و زقیه  
 و ام کلثوم و زینب و قرآن پیغمبر که گفتند انما در قرآن ذکر خیر آنهاست گفتند لیکن میکنند  
 الا لعنة الله على الكاذبين اما دلیل عقلی بر امامت علی رضی الله عنه بر پیغمبری آنست که در امامت  
 شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را فرمود  
 انى جاعلك للناس اماما قال ابراهيم ومن ذريتي قال الله تعالى لا ينال عهدك  
 الظالمين و هر که معصوم نمیشود نمیکند معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کفر بدترین ظلم است  
 و نیز در انجاء مہام امامت از غیر معصوم چنانچه باید یعنی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف است با ذمیر المؤمنین  
 بطوری در تجرید بیشتر از عصمت چهار دلیل اشاره نمودیم یکی آنکه خروج بسوی امام احتمال خطاست در عزت  
 پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شریعت را اگر خطا  
 بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد و سیوم آنکه حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
 منکر امتثال و امر امام و امتها از مناسبات واجب است و فرض از نصب امام همین امتثال است پس  
 اگر معصوم نباشد و محصنه کند انکار بی واجب باشد با فرض امتثال فوت شود چه بازم آنکه اگر امام معصیت  
 کند از خود و در وجه کفر باشد چرا که او از قیاحت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس  
 صد در صحت از شیخ تراست و چون عصمت امر است شریعت که سواى علام العیوب کسی را بران طلال شیخ

نعم

پس مخصوص علیه بودن از طرف مخالف شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس پس هم  
 شرط امامت است و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت و نصب بر علی ایضا یافته شده در غیر او چه دیگر خلفا  
 است چندی کرده بودند فرمود امام جواب این استدلال چند وجهی است یکی آنکه عصمت در امامت شرط  
 نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حقیقتی طالوت را با وجود شموئیل نبی معصوم امام کرده در ضمنی در  
 شرح البلاغه از امیر المؤمنین و ایضا کرده که گفت لابد للناس من امیر بر او فاجر  
 بعد ثبوت این اثر در کتاب امامیه است امر عصمت باطلت و نیز ضمنی در نهج البلاغه این عبارت  
 از امیر المؤمنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمة حق اريد به باطل نعم لا حكمة الا لله  
 ولكن هؤلاء القوم يقولون لا اصى وانه لابد للناس من امير بر او فاجر بعلم من اجبرته  
 المؤمن ويستفتح فيها الكافر ويبليخ الله فيه الاجل ويجمع به الفخ ويقال له بالعدو ومن  
 به السبيل ويؤخذ به للضعيف والقوي حتى يستويهم بس ويستواهم من فاجر ازين اثر ثابت  
 ميشود که عصمت در امام شرط نیست و اما در فاجر جایز است امام غیر معصوم را جامع کردن فی وجهها و با کفایت  
 و فضل خصوصیات جایز است و حکمت از نصب امام معین است و از امام متمثل و شخصی این حکم سر راه نمیشود  
 و الله اعلم و استدلال بر اینکه امر عصمت بقوله تعالى كَيْتَابًا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بطلت چرا که امر و امامت  
 و رایت نبوة است نه سلطنته چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان بنود و نه مرتبه است که در نصن ترا اختر اربع  
 نموده اند از آنرا در سن و لغته اصلی نیست و ابراهیم علیت امام مرتبه دیگر سواى نبوة و رسالت متصفت نبوده  
 و شک نیست که در نبوة عصمت و عدم سبق کفر شرط است و نیز تیره بر عدم سبق کفر دلالت دارد و چرا که در امام  
 فاعل و امام معقول انصاف نداشتن اتفاق در زبان حال میباشد و انصاف و جمیع از منتهی نایب  
 پس کسی که کافر بود و بیا سلام آورده اسلاق ظالم بر روی ظلم است و همچنین از من اگر ضعیف یا کبیر  
 صادر شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نتوان گفت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التائب  
 من الذنب كمن لا ذنب له و بعد توبه اطلاق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید ايضا اعف  
 الله العذبة عن القمعة ليجل فيه ههنا الامن تائب من عمل عملا صالحا فاولئك

پس

بیدار الله سبحانه و كان لله عفوا و ارحيما الى قوله تعالى يقولون ربنا هبنا لساننا  
 از و اجنا و ذرنا يتناقرة اعين و اجعلنا للثقابن اماما و انچه گفته اند كه سر انجام مہام امامت  
 از غير محصور مي آيد اگر مجموع مہام امامت است پس علي رضي الله عنه هم بر سر انجام جميع مہام امامت نادر  
 نشده چنانچه بر گوفتن قصاص از قاتلان عثمان قدرت يافته و ديگر ايمه مطلق قدرت نداشتند  
 تا آنكه محمد مهدي از نهنصد سال مخفي است پس سر انجام جميع مہام امامت از محصور هم نشده اگر او  
 سر انجام مہام امامت است پس سلاطين مسلم عالم عادل اكثر سر انجام ميشود از امام گوشين انچه  
 و انچه نصير طوسي گفته كه انحال نظام مہام موجب تسلسل است و آنجا ما محافظ است بقره را و واجب  
 الاتبثال است پس عصمت بايد چلال است چرا كه خصوص كتابت و تواتر است بدانكه لا طاعة للمخلوق  
 في معصية الخالق اين عبارت را رضي در پنج ابلاغه روايت كرده پس امثال اولي الامر معيد است  
 بدانكه مخالف شرع حكم كنند **قال الله تعالى** اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم  
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله و الرسول ان كنتم ترون من امة مؤمنون بالله و اليوم الآخر  
 و حافظ ثمرتية و واقع خط امامت كتابت و سنته رسول الله صلى الله عليه وسلم و اجراع امة معصومه است  
 كه متعالي فرموده و انما نحن نزلنا الذكر اناله لحافظون و قال عليه السلام كل شئ جمع است  
 على الضلالة پس تسلسل لازم نياد و اگر حفظ ثمرت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد  
 غير كتابت مہام امامت بايد كه دين و ثمرتية محفوظ نماند و انچه طوسي گفته كه اگر امام معصية صادر شود  
 از عوام در درج كبر با شديدين قول طوسي مخالف قول اماميه است كه حق تعالي دين با ثمرتية معصوم نموده چنانچه  
 خواهد بكنند و چون عصمت نظرا باماميه است پس مخصوص عليه بودن هم شرط امامت است و وجه دوم براي  
 ابطال استدلال مذكور آنكه دعوى عصمت در علي رضي الله عنه باطل است رضي در پنج ابلاغه آورده كه علي  
 اصحاب خود را گفت لا تكفوا عن مقالتي حتى او مشورتا بعد لسفاني است اما بنوق علي و لا آمن من ذلك  
 من قبل چو اگر معصوم بود محتاج بشوراه مردم و متعالي حق نبود و غير رضي در پنج ابلاغه از رضي  
 رضي الله عنه روايت كرده كه در دعوى خود بگفت اللهم اخف لي ما تقربت به اليك ثم خالفه قلبي

قلبی و آنچه میگویند که خلفا از امامت بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر  
 مثل حال زید بن عمرو بن نفل پوشیح ابو الحسن اشعری و جماعه غیر از اهل بیت گفته که ابابکر عتیه مؤمن بود  
 قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه و سلم فاضلی ابو الحسن زاهدی در حدیث  
 طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه و سلم عن بعض من المهاجرین و الانصار و عیاشک  
 یا رسول الله ما سجدت صنما قط فقله جبرئیل علیه السلام و قال صدق ابو بکر  
 و ائمه انچرا اهل سنت نمی معصیت از غیر بنیامین میکنند یا نمی است که عصمت بدلیل تطعی که موجب علم باشد و غیر  
 پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا بکره یا خطائی در اجتهاد و بالسیانی در روایت حدیث  
 از آنها صادر گردد نه با معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کلا قول صوفیه غلط است  
 که تا که بیت سال کتاب شمال معطل نباشد بر صوفی طلاق مرید نمیتوان کرد تا بشایع نرسد و قول صحیح  
 الفظی قلبا ینرخص و حدیث زنی صاحب فرج و مانند آن باین قول تعارض ندارد چه اگر احیانا از بین  
 بزرگان دو اجماع صورت یخندد از بزرگوار تقدیر معصیتی صغیره یا بکره اگر صادر میشود و فوراً توفیق توبه می یابد  
 و آنقدر زود است میکشد که موجب زیاده قرب آنها میشود و حسنات لا برای استیسا المقربین نمی تمام از  
 او کلبک بیدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورانی یابند کتابت سال آزمانی نویسد چه اگر  
 در حدیث صحیح وارد نشده است که از مسلمان گناه صادر میشود و ملک مومل سه ساعت توقف میکند اگر در سه  
 ساعت توبه کرد و توبه او را بر این مطلق بگیرد اندر پیش رسیده که گناهش سال صاحب اکاهی  
 تا بیت سال چیزی نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ پیغمبرین در حق قبله اهل کمال و سر  
 سلسله کاتبان پیغمبر معصوم و مشهور علیهم باخیر فی الکتاب است و الاجاب چه احتمال معصیت است و این را  
 در اصطلاح اهل سنت به حفظ تعبیر میکنند که بصیغه فرقی میان حال پیغمبر و حال او در روایح که انکار این سخن  
 و خلفا از امامت میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله و الذین حج  
 الاثم و فرموده کنند چه امامت الاثم و متوسط التکونوا انهم اهل الاثم و قال علیه السلام  
 ما سلك عمر فحافظ الا سلك الشیطان فجاغیره و جبهودا منته میگویند الصحابه کاتب عدلی

و به سیوم آنکه دعوی میکند که نص علی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او و خلفا را ملته باطل  
 است چنانچه سابقه مذکور کرده شد بلکه نص علی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی  
 نص و عمل بر کرده اند جواب آن گفته شد و اگر نص در خلافت علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد  
 حال آنکه در خطی که بعد از پیشوایان نوشته اما الشوری للمهاجرین و الا نصار ذکره الرضی فی  
 نهج البلاغه دلیل دویم بر خلافت و امانت علی رضی الله عنه در نص بدین وجه میگوید که علی رضی الله عنه  
 دعوی امانت کرد و مجزه ظاهر نمود موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیمه و محاربه جن و بر دوش سنگ  
 که همی عظیم از فضل آن عاجز بود و نذر برای بر آوردن آب از زیران در واقعات بنی امیه عصر پس دعوی  
 او در امانت مثل دعوی پیغمبر است در نبوت یعنی حقست فهو الامام جوابش آنست که اگر دعوی امانت بخلفا  
 ملته مراد است پس امانت او بعد از خلفا ملته حقست و در سب اهل سنته جائز است و اگر دعوی امانت بعد  
 از پیغمبر صلی الله علیه سلم مراد است اندیس که در مغزی است و مخالفت و ایات متواتره دعوی امانت علی  
 بعد عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرده البته متواتری شد حال آنکه  
 هیچ روایتی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه روایتی  
 از پیغمبر دعوی میکند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود و علی را بسکوتان که بعد عوانا لکذا فی  
 الصلال و آنچه دعوی خواری عاده کرده اند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفا و آنکه صحابه بصحبت  
 بلکه از اولیا ائمه کرامات و خوارق عادات متواتر گشته یکبار در میان خواری متقارن دعوی امانت با  
 با امانت تیر فلح با سبب در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شمش از جبرئیل شده نه بعد وفات و همچنین  
 محاربه جن اگر اهل سنت بصحبه رسیده لیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در نزوه نبی المصطلق بود و  
 همچنین در شمش مجزه روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد بسیار که در  
 پهلوی علی بود و علی نماز عصر خوانده بود و ادوی غفراغ وحی حاصل شد که نماز عصر از علی نوبت پیغمبر  
 خدا و صافر بود و اتفاقا باز آمد و علی نماز او را بخندیدت را طحاوی و ابن مردویه و ابن شهابین  
 از مساهبت پیغمبر روایت کردند و خطابی و غیره صحیح گفته و ابن جوزی موافق گفته و حق است



که در صحیح جا بینه از حسن کمتر است و امام علی کم پس دعوی متقارنه این جارق بر دعوی امامت ظاهر سلطان  
است و بر داشتن سنگ برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن  
مشیه روایت میکنند که علی چون توبه بصفین کرد یاران خود شش بر یاران غالب آمد پس آن گرامت  
ظاهر شد این گرامت متقارن است بر دعوی امامت که بعد عثمان بود و از اهل سنت منکر نیستند  
و دلیل سوم آنکه که نصیر طوسی بر امامت علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا لکن در سخا نه کند او کند  
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامت مفصول با وجود فضل تسبیح است جواب یکی آنست که امامت  
مفصول با وجود فضل جایز است چنانچه امامت طالوت با وجود شمول از رض تفران ثابت شد و امام  
دو در فضیلت علی بر خلفا از شمه جلالت و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه  
در موضع آن ذکر کرده شود نشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامت علی می آید آنکه در حق علی کسی از  
موافق و مخالف موجب قبح در امامت او روایت کرده و در حق خلفا از شمه موجب تسبیح در خلافت آنان  
سبب روایت کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت در حق هیچ یکی از خلفا از شمه  
موجب تسبیح روایت کرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت در فرض وجوب تسبیح است مشنا بطری میکنند  
از سوی فهم آنهاست جواب هر یکی از مصادیغ آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل  
باطل از روافض و خوارج وجوب تسبیح در اکارا بر دین از سوی عینده خود بکنند و اقرار روایت میکنند  
خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه سبب یا قبح در آن جناب که نسبت میکنند و روافض در حق  
خلفا از شمه هم چنان اقرار میکنند بلکه روافض در حق علی نه از آن بدتر نتایج نسبت میکنند چرا که  
دیگر خلفا را کفر میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل  
میکند که گفته اند که ما خدا میمانیم که در از برایت آدم نام پیدا میکنند صفایان و دعوی الوهیت بهترین است  
که است و نیز در نتایج از خویش بیغمی و کذب غیره که جناب پاک مرقضوی و اهل نسبت می کنند  
خستعالی آن ملعونان را برین جهت تا که بر اکارا بر دین بستند جز امداد مقاله رابع در مصادیغ خلفا  
و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنت و جماعه و این مقاله پیش از فصل تقسیم کرده شد **فصل اول**

۱۱۷

در جواب مطهر علی بن محمد بن ابوبکر الصدیق الاکبر الباقی المبین رضی الله عنه ان ملعونان در حق ان  
 خیر خلاق الله جمعین بعد الاکتابیاء والمصلین یا زیاد و مطهر ذکر میکنند اول نکه سینه  
 صلی الله علیه وسلم فرمود جحش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جحش اسامة  
 کرد و ابوبکر این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی لعن الله من تخلف عنه در سرج روایتی از روایت  
 اهل سنت ثابت نشده و ششم تنائی صاحب طلل و کل گفته که این موضوع است و این امر در حدیث  
 اسامة در مرض موت آنسر در علیه السلام شده بود و از حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجه یکی  
 آنکه این امر شامل سبع صحابه نبود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در پیش اسامة  
 نه بر آمده بود و دوم آنکه این امر ابوبکر را خاصه تعیین شامل نبود که او در مرض موت امر با ماته نماز  
 فرمود بود و با ماته دیگری رضی نشده پس ابوبکر یقین از امر خروج خارج بود و سوم آنکه گویند که با ماته  
 ابوبکر هم در آن امر داخل باشد امر با ماته در حق او ناخ است امر خروج را چه امر آنکه در آن حدیث  
 امر تجزیه پیش است نه خروج در شکر تجزیه حین عبارت است از آنکه خود بکشت کرد و یا دیگر از  
 بر اقلیم کند و آنچه لشکر باین بدان محتاج باشند از امر انجام کند و ششم آنکه ابوبکر رضی الله عنه  
 بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجزیه حین اسامة کرده و دوم آنکه ابوبکر گفته لی سبیطان  
 لغزبیبی فان استعنت فاعینونی وان زحمت فقومونی و سر که شیطان از رافریب و سر  
 و او گنجی کند او قابل ماته نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این اثر باطلت لاهل و روایت  
 صحیح از ابی بکر است که گفت مر عمر را وقت موت خود و الله ما عنت فحلمت و ما سبته  
 فوهمت و ان لعن السبیل المزارعت و لول الجهد و انی اوصیاک بتقوی الله  
 و دوم آنکه اگر این اثر ثابت شود غل در ماته نیکند که عصمت در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی رض  
 نیز یقین کلام باصحاب خود گفته جایزه از بیع البلانته بالاندر کور شده و نیز در بیع البلانته آورده که  
 از کلمات امیر المؤمنین که گفته بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لی ما تقربت الیک بلسانی  
 تمخاله قلبی بیوم آنکه خطر است شیطان غل در عصمته بنیام نیست به جای اولیاء قال الله تعالی

دعا



والجواب انچه گفته اند در اینست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای ادا سوره برات در سال هجرت  
از جهت بیکر خشنودین با غزل فرمود و علی را برای ادا سوره برات فرستاد و هر که برای ادا یک سوره  
صالح باشد برای امامت که تقصیر او را جمیع احکام است چگونه صالح باشد جز این بجز جهت یکی آنکه قول  
بطل است که ابو بکر را غزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را امیر حج کرده فرستاد و بدینست علی را  
برای ادا سوره برات فرستاد که عادت ببود که در آنده عهد و بنده عهد و مالی نمود و تصدی شود و کسی از  
امیت او که او را که بخاری فی صحیح و غیره برای آن علی را فرستاد که اول سوره برات بعد از خروج ابی بکر از آن  
شده بود پس علی ابی بکر را بستانده دویم آنکه اگر بالقرن غزل ابی بکر باشد ششم و غزل برای مصطفی صحیح  
در حدیث و تحقیق امامت نیکنند و وجه پنجم نیست چنانچه علی را بعد از آنکه خودی را پس پیغمبر علیه السلام را  
از ولادت بحرن تیره نونان بن عثمان درقی را امیر کرده اما آنکه عمر فضل بود از درقی حساب و بنا و قد  
احسن الولاية و اوی الامانه چنانچه خود در کتاب سومی عمر نوشته احسن الولاية و اوست الامانه  
فاقبل غیر ضنین و لا ملام و لا تمه سیوم آنکه اگر ابو بکر قایل و در حالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم  
و انا تخرج و اوی پس این سخن بیکدیگر کسی که از پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم باک نه از آنکه ابو بکر  
سارق است چه قطع کرده و در آنست که قطع نمی نماید چنانچه است که زوال نیست بستانده که ابو بکر سارق  
اولی قطع است چه کرده باشد بلکه از به به عارضت بن عاصم سالی و طبرانی و حکم روایت کرده اند که در سوره  
سوم قطع است چه بود و قال حکم صحیح الامانو و همچنین لک مطاوعه الامین بن طلسم عن ابیه روایت کرده  
که سارق قطع الید و الرجل بود لکن ابو بکر قطع است چه فرمود و آنچه ابو بکر فرموده است از رسول صلعم  
نیز روایت روی عن ابی سلمه عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق ان  
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یدیه ثم ان سرق فاقطعوا رجله و حجت نه است متاوه  
و مالک و حنفی و حنفی ابن ابی یوسف نیز در سبب بجزیه و احوال است که بعد قطع برینی و رجل سرقی در سوره قطع  
نباید کرد و حسن بیکر امین است علی را که انده قال فی لا یستخفی من الله ان لا یکن له ید یا کل  
منها و یستخفی منها و نظیر قول رسول قول ابی بکر از جهت تراکه استخوان عثمانی در دعا بلیغ نظر

فاقطعوا یدیه ثم ان سرق

و در  
پیغمبر

و قوله تعالى لا تأخذكم بهما الا ذمة من الله مانع از ان است و قوله تعالى السارق والسارقة  
 فاخذوا ايديهما عالم است بطلاق سارق بقطع اليد يعني می آید و محل قطع ايديدين باقیست پس  
 نظر بر ظاهر نص بخبر اید که در سرقه در دو نیم قطع و دست چپ کرده شود لیکن آنرا از آنکه کرده شد با جماع بنا بر حدیث  
 این خبریه پس حکم کرده شود و بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتابست و اما در علم حکم که اگر فرغن کرده شود و اگر او بکر  
 در سرقه ولی قطع دست چپ نموده گفته شود که او بکر آید قطع بر طلاق او شامل هر دست راست و دست  
 چپ را و بخیار دوران امام زین العابدین و قطع نیز علی السلام است راست سارق محمول بر اتمام و دست چپ  
 بر وی اعتراض نیست و اجماع بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد از آنکه با شریعت  
 پس بوی خبر نیست نه هم آنکه او بکر شخصی را کامل قوم لوط کرده بود پس منتهی حال آنکه قطع نیز صلعم را بگذرد  
 بنا بر اینی فرموده جواب این بچند وجه است یکی آنکه در بابینی از تعزیرات حدیثی از انبیاء در باب سنادهای حدیث  
 روایت کرده شده شاید چندین اصل داشته باشد و درین باب حدیثی صحیح یا حسن روی نیست و بر تعزیر صحت  
 این حدیث شاید که تعدیث بر ابی بکر رسیده بود و چنانچه لایزال رسیده بود یا آنکه او را مخصوص  
 یا ناخ رسیده باشد یا نهی یا تعدیثی باشد و دوم آنکه این اثر و لایزاله از او بکر زنده را تا شش سوخته بلکه سوید  
 بن غفلت روایت کرده که حکم کرده اند که گردن زده باقیش سوزند و از امامیه رضی نیز با شمعنی روایت کرده  
 بیست و یکم با حران لوطی از ابی بکر رضی علی رضی الله عنهما روایت نمائیم که بر شمشیر و نیزه زده لایزاله  
 نوشتن آن علی اسحق رجلا فی غلامانی درین چهارم آنکه او بکر رضی الله عنهما امر با حراق لوطی  
 بشوزة علی رضی الله عنه کرده اسحق البیهقی فی الشعب ابن ابی الدنیا باسناده جدید عن محمد بن المنکدر  
 والواقدي فی کتاب الردة ان ابابکر ملاما استنشا الصلابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان حرق  
 بالنادار واجتمع رای الصحابة علی انک فاصوبه ابوبکر فاحرقه بالنار پس استنصحن در حق ابی بکر طعن است  
 در حق علی فابوالجواب ابوبکر شتم آنکه او بکر را در سلبه میراث همه جواب شد تا آنکه منسب به شیب و محمد بن  
 مسلمه او را خبر دادند آنکه در سلبه کماله وقت نموده و او را جواب شد جواب این بر هر دو طعن است که عدم  
 علم بعض احکام بر طعن نمی شود و قدرش به حسب حدیث شیران علی بن ابی طالب

سئل عن مسألة فقال لا علم لي بها ودرین مسئله مثبت ابی بکر است معانده ان بجای حسن ذکر میکنند  
 عاده چنین بود که در هر سئله پیش می آمد شخص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاوره صحاب رسول  
 الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منقده میشد و حکم نشان بر خطا نمی شد لکن اکثر اجماعات وقت خیرین منقده  
 شده و عمل مومرا اصول دین که موجب کفر قطعی است مومرا بدست آمده و سد باب است بخراها الله عن  
 احده صحیح خیر الخراج در تمام آنکه ابو بکر فاطمه را میراث پدرین نداد و گفت فاطمه یا این بی تخافه نزن ای ایاک  
 و لا از نث ابی وجبه گرفت بخیر و احد که خود بر وایتان منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر  
 الانبیاء الاولاد و لا نورث ما ترکناه صدقه و این حدیث مخالف قول فاطمه است و بصلعم الله فی  
 اولادکم لکن در مقتل حظ الانبیین که این آیه عام است شامل است بچند و غیر بچند بر اقول استخا و و در ث  
 سلیمان داود و قوله تعالی و قصه که با هبلی من لکن ذاک ولیا بر تنی و در ث من ال ا عقوبت اب  
 البر و آیه انما حدیثنا ابو بکر تنفرد بودی تا اسم آن حدیث را در حق ابی بکر حدیث احاد و گفتن صحیح است چرا که حدیث  
 احاد از آنرا میگویند که راوی آن حدیث است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم احاد باشند و بدرجه تواتر رسیده باشند  
 اما حدیثی که کسی بگویند خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشند آن حدیث از خبر متواتر  
 قویتر است چنانچه سابق گفتیم آن ذکر یافته پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر او نمی باشد  
 و حال آنست که ابو بکر تنفرد نیست بر وایتان آن حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل خدیجه بن ایمان و زبیر بن العوام  
 و ابوالدرداء و عمارشیه و ابوبکر بر نیز این حدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس بکسر روایت کرده  
 که عمر بن الخطاب بجنور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام  
 و سعد بن قایس هم در آنجا حاضر بودند گفته اند که بالله الذی یادی نذ تقوم السماء و الارض یعلون  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما ترکناه صدقه ثم یلد بکنانک فبفسر صحابه جواب دادند  
 اللهم نعم پیغمبر و بسوی علی و عباس آورد و گفتند نشد کتاب الله هل نعمان ان رسول الله صلی الله علیه  
 علیه صلعم قال ان نرو غیر اللهم نعم قد قال لک پس عمر گفت پس حال من سخن می گویم با شما ازین  
 امر است و حق سبحانه تعالی خلاص کرد رسول خود را ازین حال فی آنچه که بنا و آنچه دیگر می و عمر ان تر خوان

ما انما لله على رسوله بنم الى قوله قد يرسل رسولا في الخالص في خالص رسوله صلى الله عليه وسلم  
 ودرستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مال فی را خود و تنها یک شصت و نه خاص ای نفس خود اختیار فرموده بلکه  
 شصت و نه داده و در میان شصت و نه خود هفتاد این ال یعنی بی نصیب باقی مانده پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 ازین مال نفقه یکسال بابل خود میداد و آنچه باقی ماند آنرا در عمل مال خدا میدادند و چنانچه در حیات خود رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عمل میآورد و شصت و نه را به خود میآورد یا بخدا میدادند که بفرموده ان چنین میگوید ان هر دو گفته اند  
 که گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود پس گفت ابو بکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم تمام پس  
 فخر کن او را ابو بکر پس عمل کرد در آن بدینچه رسول صلی الله علیه و سلم عمل میکرد و خدا میداند که ابو بکر راست گو و  
 نیکو کار و یار باشد و تابع حق بود و او بود و در آن مالک بن ابوسلم و آنچه کرده که گفت که بود و آنچه گفته بود  
 بدان مگر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه صد مایه کی از آن نفقه در دوم خیر سوم صدک  
 پس بی نصیب از شصت و نه بود برای جوان خود که پیشش بود صدک را بنده کرده بود برای ابوسبیل یعنی  
 مسافران و خیر بار سه صد گفته کرده بود و در میان مسلمانان فتنه فرموده بود و یک صد نفقه اهل خود  
 از آن میداد و آنچه فعل میشد آنرا بفرزادگان میداد و این روایات نقل بر شد که نیز وجهی که بر قصه مطهر  
 میراث داده بود در جواب بختی که درت ذکر فرمود و در ذوق فاروق قضیه بی نصیب آمده بود و در جواب آن  
 کتاب من و کتاب من و متوال بود که کتابس **قوله تعالی** فله و الرسول الیه لایة لیرازان فرمود الله  
 المهلجین الایة والذین تنو والدار والاعیان الذی هو الذی سبحانه و اصاب علم الایة پس بنمای  
 داشته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه و سلم من حیث کون خلیفة الله است متوالی است تصرف را  
 ندارد بجهت ملک تقیبه هر که کلمه الفقیر از تقیبه است بران نامسته پس قول فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و اما مقبول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف توفیقی  
 بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه در جواب خطاب حضرت ابی انکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 مال من برای من خود اختیار فرمود و بلکه قبیل الله یعنی بیت المال شصت و نه ازین لایة از تقیبه  
 ثابت نمی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر لایة از تقیبه انبیا را کسی وارث نمی شود و درین قول

هر دو روایتی که در حدیث آمده است در مورد این است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن مال شصت و نه را به خود میآورد و شصت و نه را به خدا میدادند و آنچه باقی ماند آنرا در عمل مال خدا میدادند و چنانچه در حیات خود رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل میآورد و شصت و نه را به خود میآورد یا بخدا میدادند که بفرموده ان چنین میگوید ان هر دو گفته اند که گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود پس گفت ابو بکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم تمام پس فخر کن او را ابو بکر پس عمل کرد در آن بدینچه رسول صلی الله علیه و سلم عمل میکرد و خدا میداند که ابو بکر راست گو و نیکو کار و یار باشد و تابع حق بود و او بود و در آن مالک بن ابوسلم و آنچه کرده که گفت که بود و آنچه گفته بود بدان مگر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه صد مایه کی از آن نفقه در دوم خیر سوم صدک پس بی نصیب از شصت و نه بود برای جوان خود که پیشش بود صدک را بنده کرده بود برای ابوسبیل یعنی مسافران و خیر بار سه صد گفته کرده بود و در میان مسلمانان فتنه فرموده بود و یک صد نفقه اهل خود از آن میداد و آنچه فعل میشد آنرا بفرزادگان میداد و این روایات نقل بر شد که نیز وجهی که بر قصه مطهر میراث داده بود در جواب بختی که درت ذکر فرمود و در ذوق فاروق قضیه بی نصیب آمده بود و در جواب آن کتاب من و کتاب من و متوال بود که کتابس

از عامه صحابه نظر آن مجلس استشهد نموده و قسم بخدا داده است نه علی و عباس نیز شهادت بدان دادند  
چنانچه روایات اینجه صاحب که مذکور شد بنا جمعی دیگر در ساندندان موجود است پس اینخبر پیش  
در حق ما دوم هم بر وجه تو از رسیده و امامیه نیز موید اینخبر است صحاح خود روایت کرده اند چون محمد بن یحیی  
الرازی در کافی از ابی بنخشی از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء  
در ذمه اهل انبیاء و ذلک ان الانبیاء لیه نور توادرها و کلا دینار او انما اوتوا الحدیث صلح حدیثهم  
من اخذ نخبی منها فقد اخذ نخب خط و اقول و کلمه انما زودا ما میزنی است برای احدی تخصیص کتاب  
بجز واحد صیارت نزد اکثر اهل سنته و جمهور امامیه غیر اینها از شیعیه نفس علی فی شرح منادی الاصول  
للعلی تمیزه و غیره من اللطیفین و نیز اکثر ائمّه حسنی در شهر امیرت ندانند از بعضی نیز که است مانند مصیبت  
و غیر آن و همچنان کرده بخبر او که خود روایت ان متن و است و دعوی عصمت اهل بیتش و در کریمه روایت  
سلیمان داود و کریمه بیرونی و برت من آل یحیی و ما در ذمه علم دنوه است نه و در ذمه مال رومی کلینی من  
ابی عبد الله ان سلیمان و درت داود و از حدیث سلیمان و اگر میراث مال را از او بود  
سلیمان میراث و او مختص نمودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود که از او راه کلینی و یحیی را از ذکر  
ممكن است که میراث مال بگیرد و یکن از آل یحیی است مابها چگونه میراث مال تصور و سیاق قوله تعالی  
و درت سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا من نطق الطیر برین ولاته دارد که مراد میراث علم  
است و غیره در متن اہمات مؤمنین بر حجرات از بنه آن بود که آن حجرات ملک آنها بودند آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم در ذمه آنها را مالک ساخته بود چنانچه قوله تعالی و قون فی بیوتنکم منافع سیوت  
با آنها بر آن ولاته دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حکم سا زانسان است بعد وفات مرد کاشش مشفق  
میشود و ایند از نشن بعد القضاء عدّه نکاح باشوسر دیگر جاری است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم که کاشش بعد  
وفاتش فسخ شده حال الله تعالی و لایان نکحو از واجب من بعد اابدل پس نفقه و سکنی برای  
اہمات مؤمنین از بیت المال واجب بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که ابو بکر علی را در ذمه پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم بدان وصیت کرده بود و در ذمه میراثش که علی بن ابی طالب وارث پیغمبر بود پس قول افضل ان بکر

همان



اختلاف نیست یا هر کس مملوک بود یا بر فاطمه فدک ندا و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فدک  
 را بخشیده است پس ابو بکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد پس فاطمه علی را وام این را شنید و او در شهادت  
 آنها را رد کرد پس فاطمه غضبش بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده فاطمه رضعه منی مرا غضبها تقدیر غضب منی  
 جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام مبره فدک را و گواهی داد و ان علی و ام ایمن پس آن ام ایمن  
 باطل سخن است هیچ روایتی بان شیخ نشده که اقال شیخ ولی مقدمه سره فرقی تفرقه اینست دردی بود او در  
 حق الخیر بن شعبان عمر بن عبدالعزیز جمع بنی مروان حین استخلاف فقال ان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم کانت له فدک فكان ینفق منها ما یوعد منها علی صغیر بنی هاشم و ینزله منها  
 ایام و ان فاطمه سالته ان یجعلها لها فانی فکان ینکحها فی حق رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 حتی مضی بسببها ان ولی ابو بکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی مضی بسببها  
 فلما ان فی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عمل حتی مضی بسببها ثم اقطعها و ان تصارت  
 لعمر بن عبد الله العزیز فرایت او انه عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه لیس لی بحق و انی اشهد که  
 انی و ددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی و عمر  
 این صحیح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه دلالت و اورد  
 بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و تصرف دوران مثل تصرف متولی بود و درت المال  
 چرا که این چنین مرد که بعد احوال چنین فرزند عزیز بخشیدن آن اگر مملوک اومی بود و باقی غیر بود  
 و بر تقدیر تسلیم عصمت تصدیق گویم که ابو بکر بر قول مدعی اگر چه محصور باشد حال نکه عصمت نزد اهل سنت  
 ثابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکند و عمل کرد بر کتاب الله تعالی ناست شهادت و ا  
 شهیدین من رجالکم فان لم یکنوا رجلا من رجلا و امر ائمان چه این حکم است شهادت شامل  
 است محصور و غیر محصور را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه و سلم که مبره بودن نقض تمام نمی شود  
 و ملک مویب در مدینه بود که گفت که فدک با اتفاق موافق رضاعت دارد زودفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عصمت  
 صلی الله علیه و سلم بود و نقض فاطمه علیها السلام نیامده بود و ولید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم باو لاد فاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب بیان السالکین مرغیره و علما از یدیه ذکر کرده اند که حسره گاه  
فاطمه حضرت و از ابو بکر و حجره بنو و بعد از آن در امر فدک سخن نگردان امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست  
انی بکراسته ضای فاطمه را بپسند و فاطمه آمد و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آنچه  
دعوی کردی لیکن من بپسندم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قوت میداد شمار از آن بعد از آن آنچه باقی میانند  
همه است کرد از او زهره را و سبب این فاطمه گفت بکن تو دوران بدو میگردید من سوال حسرت را  
صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر از منم بخدا هر سینه بکنم این میگردی تو فاطمه گفت والله لتفعلن فی قتال  
والله لا فعلن لک پس گفت ابو بکر اللهم استهد پس را ضعی شد فاطمه بود ابو بکر که میداد از آن  
قوت آنها و دست میگرد باقی را در دست او مساکین در این سبب و این طهر علی در منج الکرامه نوشته  
انه لما وعظت فاطمه ابا بکر فذکرت له کتبه لهما کتا با و در دهاعلیه پس این روایات که علما و  
امامیه روایت کرده اند ظاهر است که تاوشی فاطمه ابی بکر رضی الله عنهما باقی مانده و رضامندی حاصل  
شده و بر تقدیریکه فاطمه رضی الله عنهما و غضب و وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید  
و وعید نه انقضیها فقد انقضی ابی بکر را شامل نیست و اندیشه بر آنکه مراد از انقضای قول عامر بن غضبها  
فقد انقضی انت که آنرضی قولی باعلی بر نواس خود صا و ز شو که قطع عمل زان اندازد و غضب  
فاطمه باشد تا آنکه آنرضی قولی باعلی با بر شازع صادر شود که فاطمه در آن غضب آید چرا که این قول غمنا  
چون باقر شازع شده منسوب پیشود بسوی شازع یعنی یعنی که متعالی میفرماید قضی بقتل مع مناسا  
متصل انقضی او را وجهه و با وجود این اگر امیری مسلمان را در حد ایضا قصاص بکشد و عمل این و عمی بیکرد  
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هر چه بچم روی گشته غضب است یعنی فاطمه و لم تکلم از آن اعتراض  
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه آنرا معنی فاطمه زهره لازم می آید مسلمانان اهل سنته و جامع را از آن جواب  
می باید داد و آن اعتراض است که متعالی میفرماید ما کان المؤمن ولا مؤمنه اذ قضی الله رسول  
احوائن لیکون لیه الخیر من حواء و غیر میفرماید فد و در باب لا یؤمنون حتی یتحکموا فی حوائجهم  
تصل لحد وافی انهم حوائج قضیت و سبلو تسلیا و در خصوص آنکه ابو بکر در من میراث قبول نمودند

لا نور است همچنان که یاور دعوی همه حکم قوله تعالی فاستنشدوا شهیدین من رجالکم فان  
 لکم لکنار جلیس من رجل وامرأتان از فاطمه طلب شهید و نمود و کثیر از نصیبتان را رد کرد و با تباع  
 انصوص کنایه سننه موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب پرا آمد و با خودش پرا شد که منافقت  
 قول تعالی شکر لا یجحد وافی نفسهم حججا عما قضیت و سلوا السیما را بعضی علماء ازین تمکال  
 جواب داده اند که فاطمه لشکر بر نفسی داشت و منافقتی که می نظر می نمود بی اختیار و تکلیف تر  
 نمیشود و گفته طرانت اختیار و حکم ابو بکر هر چند موافق بشرح بود لیکن چون مخالفت بیع فاطمه است  
 بی اختیار نصیبت آمد و با خودش شده و اینجا بزور و غیر ضعیف است که از چنین نفوس مطلمه مری را بصورت  
 انسانی مستبعد است و در تحقیق این جواب نیست بلکه ایست بطور جنس است نفسانی که فصل حدیث است  
 و جواب نیز غیر آنست که در صحیح بخاری در طلب میراث با نیابت واقع شده است فوجدهت و  
 لکن کلامه حتی مانت و وحدت لفظی است مشترک در پی معنی یعنی غضبت و نذرت و نعمت آمده کذافی  
 نه مایه ابتری و اینجا وحدت را اصل را وی یعنی نذرت یا معنی نعمت استعمال کرده بعضی روایع  
 که روایت حدیث بالمعنی کردند و وحدت بالمعنی غضبت فهمید همان قسم یاد آورده و لفظ غضبت را  
 کرده یعنی اینجا بدین وجهه است که چون فاطمه جواب ابو بکر کشیدند و با تباع حدیث پیغمبر یافت کرد  
 که سوال میراث خلافتش واقع شدند امت کشید و بر سوال کردن خود میراث را عکسین شدند که این  
 فعل بر از من ظهور نمود و در صورتی که حکم حتی مانت است که در نیابت طلب میراث باز  
 سخن نکرده بود تا که در سوال فاطمه طلب میراثش موافق نظر آن کرده بود و از حدیث لا نور است  
 در بعد سماع بعد حدیث است از طلب میراث باز داشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد پس مانت  
 و علم از پیغمبر شد جواب فی الواقع در نیابت فاطمه بر احمیتی صدور یافته لیکن حال انحصار  
 نواصل است که اگر از آنها قولی یا فعلی صادر شود گوازه سواست میان صدور یافته باشد و آنها در آن  
 معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنا بر سیما صادر شده بقول تعالی فسی و لم یجد له عزضا  
 یعنی آدم فراموش کرد در برین اکل شجره عزم داشت و چنانچه سوال فرج علیه السلام برای نجات

۱۲۹

پس فرمود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات اهل او بود و حیث قال در بیان آن بی ممانعتی و ان و در حدیث  
الحج و انت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فیہ از اساری بدر که از مردی سبزه ان بنظر او رآه و بنا بر حکم الهی  
که در حبس با ترا خذ فیہ بود چنانچه تمتعاً میفرماید و لولا کتاب من الله سبوت لفسد فی الخلق تم خدا  
عظیم و این بزرگان فعال عالمی بودند و معذور بودند لیکن چون بر شتود که این قول با فعل خلاف باشد  
الهی واقع شد شخص بواسطه آن فعل در رنگ مصیبه دست نه استغفار میکنند و مذمت می کنند و بر  
آن عم می خورد چنانچه آدم گفت درناظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنكونن من الخاسرين  
و نوح گفت اعوذ بک ان استک مالیس لی علم و ان لا تغفر لی و رحمتی کن من الخاسرين  
و سر و سبزه ان در ان قصه بسیار غم خورد و بگریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از ان بگریه  
بیز که از شوره و اوه بود و تقبل اساری و اما علم لهذا گفته اند حسنات الاموار سیئات اللقراءین  
کار با کار با قیاس خود میگردید و گریه ماند و نوشتن شیر و شیر و شیر آن باشد که آدم می خورد و شیر آن  
باشد که آدم خورد **فصل ثانی** در جواب سطلی عن فاروق عظم غلیفه ثانی امیر المؤمنین عن الخطاب  
رضی الله عنه و ان یازوه می آزند یکی آنکه بخاری و سلم از ابن عباس روایت کرده اند استند بر رسول  
الله صلی الله علیه و سلم و بعد فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم کتابا ان تضلوا بعدت  
ابدا فتنازعوا فی الواما سنا نه اجمرا استغفم فی فذهبوا بددون علیه  
فقال دعونی بالذی انا فیہ خیر مما تدعوننی الیه او صاهم تبثت فقال خرجوا المسکین  
من جزیة العرب و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و سکت عن الثالثه او قال فسیدها و فی  
روایتی و فی البیت رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع و عند کماله ان حسبه کتاب  
الله و جبر ان نبت که آن ملعونان میگویند که عمر شریف که قول آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در کرد و وحی را  
چرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یطمان عن الموی ان هو الا وحی و وحی که است  
و قال لله تعالی من لیکم ما انزل الله فاولیکم هم الکفرون و نیز نیز که او است که کرد گفت  
ان علم الوجع و نیز در قول اهل حجر استغفم و نسبت نه بل ان مرتب بسوی سبزه صلی الله علیه و سلم

که شافی

از منافی عصمت است و از ناکار عصمت انکار نبوة لازم می آید چنانچه ترافات مستقر بر این حکمت  
 میگویند بوی اول آنست که چون آیه و شتا و زمزم فی الامم نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 در باب کیفیت اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و انچه وحی در آن فرود نیامده بود شتا و زمزم میفرمود و در تمام  
 صحابه بعضی مشوره مامور بودند خصوصاً در شرح شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود  
 و ذری برای من اهل الامراض بود بگو و عمر و خدیجه الدیندی و فرموده که اغشی بی مندها انما من  
 اللدین کالسمع و البصر خیر به الحاکم یعنی امر از ابی بکر و عمر استغنا نیست که اینها از خود جدا انتم با حق  
 برای تبلیغ من و فرایض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکنند و اکثر وحی موافق رای  
 ایشان فرود می آمد چنانچه قصه ساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر خنجره منافع  
 و مانند آن مشهور است پس توقف فاروق در دستند او اسباب کتابت کویا مشوره دادن است  
 با آنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فاروق را در نیامده تصویب فرموده و لهذا بقیه  
 یوم نخستینبه تمام روز مجربوشه بیکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متعین گشته نشد چنانچه در قصه شربت فیل کالاله الا الله جل  
 الجنته رای فاروق پسند فرموده او سر بره را زنده بمانک متخ فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم کتابت بر حق تعالی مامور نبود اگر ماموری بود تمکید بلیغ با محض از طمان و اوقات  
 امر میفرمود و منع کند کار از هر چه میفرمود چنانچه عایشه و حفصه را در باب امامت عمر برای نماز جز فرمود  
 و تمکید گفت صی و ابابکر لصلی الناس و عمر که در تبلیغ امر الهی تسامل نفرمود که مخالف عصمت است  
 عدم مثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لیفعل فما بلغت  
 رسالتک و الله یعصمک من الناس و قوله انما ما یطعن عن الهوی ان هو الا وحی برحی  
 علی شیدا القوی یعنی بر رحیل مراد اوزان است که ما یطعن القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن  
 الا وحی برحی عام میت جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و الا لازم آید که علمه شیده القوی  
 بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید پس غایب و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی

صلی الله علیه وسلم وحی بودی قوله تعالی لمرأذنت لهم وقوله تعالی لمرء من الرجال لله لک  
نازل نمیشد و اما چه تم قال میسند بدانکه یحیی مشقوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بکار و پاره  
گروه انداز محمد بن عقیله از امیر المؤمنین که فرمودند کان کثر الناس علی بارزیه القبطیه امر  
ابراهیم بن ابی بنی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یخلف الیهما فقال لی النبی  
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف فانطلق فان وجدت عندها فاقتلها فلما اقبلت نحوہ  
علی فی اریة انی فخاله فرقی علیه عاتم ری بنفسه علی قفاه و شعر رجله فاذا به احب مسیح  
ماله ما للرجال الا قلیل ولا کثیر قال فعذرت السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم  
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجل اهل البیت کذا ذکره الشیخ المصنف فی کتاب  
الدر والغریب کتب سبع بطریق النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی زمرت ساد  
مر اجته قول بنی صلی الله علیه وسلم در مقام مشاورت محببتیست بلکه ماوریه است چنانچه بنی صلی الله علیه  
وسلم در شب معراج نه بار بار شاره موسی بعد امر الی بنی نجاه نماز اجته کرد و موسی علیه السلام بعد امر الی  
ان ات القوم الظالمین فقم فرب ان لا یفتقون مر اجته کرد و گفت انی انما فتان کثیر ان الی قول فانما  
ان یقلوبکم من مر اجته عمر در وحی باشد و قول عمر قد غلبه الرجوع محل اشکال نیست چرا که غلبه و رجوع  
امری است بمقتضای شسته تیرا دنیا و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه مقتضی  
است و قول قابل را بجز است نهوه تحمل و معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت  
قول خود کردند باین کلید و متفهم انکار است یعنی بجز و نه باین بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس  
آنچه میفرماید چنانچه کنند دویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند معنی بجز و حضور  
کلامی است که بسبب ضعف آت کلام یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفته بطریق استقام تقریر  
که مضمونه ایام مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید پرسید تا موافق امر بجایاریم و از رویه صحیح  
معلوم نمیشود که قابل چه مضمونه بخورده باشد و اگر غرض اشکال است که مضمون آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم کتابت استخوان مرصعی بود پس ما بلبل است بلکه ما بر است که مضمون و کتابت نیز استخلاف  
داشته

یا شدروی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب قال امر البلی سلی الله علیه وسلم ان اتیه  
 بطبق یکتب فیهما لا یضلل منته من بعده تحقیق ان یفوتنی نفسه قال قلت انی لحفظ  
 وواعی قال وصی بالصالح و الزکی و ما ملکت ایمانکم و اگر تصویب و اختلاف بوده با البتة اختلاف  
 صدیق بوده باشد بدلیل حدیث علی شیه ادعی لی اباک و اخاک الکتب لکن کتاب الحدیث  
 عجبت از ان ملعونان مغتربان که خود بکذب افترا نسبت میکنند بامیر عظام نیز ما که در این پنج نفر رسول  
 الله علیه وسلم حکم بخلاف با نزل آتیه باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را با ویامات  
 فاسده خود می افترا رسول الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما جنهم و ما اکثرهم محمد بن بابویه  
 در امالی و دولعی در ارشاد و تعلوب ایچ کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفت مرتبه درود گفت  
 که علی را دیده و بگو که خرید کن برای اهل طحامی و کاشته بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را درود گفت  
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طحامی پس علی گرفت و برای  
 خرید طحامی برای طبیعت از خانه بر آمد پس آن امر وی سایل بشنید و آن در رسم او را و ادیان صحیح  
 است و در خانه امر پیغمبری که در تطین عن الهوی و نشان دوست و تصرف در مال غیر برخلاف اذن  
 او و سختی کردن است بر اهل عدم ملاحظه گر سنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل فعل مندوب و احتمال بلکه  
 یقین صناد پیغمبر علیه السلام و فعل عمر و علی نظر بر بزرگی آنها داشته است و روایت میکنند از آنمه  
 حکم بر بنمات ما انزل الله مثل حل و طی اتمه غیر باذن مالک حال آنکه حق تعالی میفرماید و الذین هم  
 لغر و جهم حافظون الا علی از و اجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین من اتبعی  
 و در آذک فاولک هم العادون و شک نیست که اتمه متعارف و تربیت و نه ملک بین وجود از نماز  
 بار حرم طوشت بخون نبل و زخم حال آنکه حق تعالی میفرماید و ثیابک فطهره و استرفاق اولاد صغار  
 ذمی که قتل مسلم کرده باشند حال آنکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعضی و ذمه بعضی ترک و رض  
 و ال است بر عموم و روایتی کنند از صادق که نبی کرده از آن سخن زن مسلمة اجسام و از کاظم نبی از  
 امیر خست خلق اصول وین حال آنکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصد اسباق

خانه فاطمه که جواب بن اطل است از مغز تیات رواقن و کلام رواقن در عیال مختلف است  
 اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا سباب احراق سبع  
 میکرد میتوانی شد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود پسر این محال است پیوسته آنکه موت آنحضرت را  
 صلی الله علیه و سلم انکار کرده و قسم نخورد که پیغمبر زنده است جواب این محل طعن نیت و دلیل بر آن نیت که عمر را  
 علم نبود بخوارنوش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم که بسبب موت آن جوانی باخته و از معلومات خود ذرا بل شد چهارم آنکه از سایل شریفه علم  
 نداشت امر کرد بر جمیع عالم پس علی گنت انکان الله علیه سبیل فلین الله علیه ما یبسیل فی حال عمر  
 و لا علی الله علیه و سلم که بر جمیع زن مجنون علی گنت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول رضع  
 القلم عن النائم حتی یستيقظ و عن المجنون حتی یعقل و عن الطفل حتی یجتلم و زود پسر خود باو  
 شیر را میداد تا پس صد و تمام نشده بود تا که مرد پس باقی صد دوره بعد موت زده و نداشت که میت غیر  
 سکنت قابل زدن حدیث و نداشت حدیث خبر را پس معلوم شد که از سایل اطل انداشت  
 پس امامت او صحیح نیت جواب امر کردن عمر رضی الله عنه بر جمیع عالمه موضوع است ثابت نیت و اراده بر جم  
 مجنون در کتب اهل سنته بدرجه صحت رسانیده و اگر فرضا این سرد و اصرار صحیح شود پس محمول است  
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد واجبست بر امام سوال از محل دنیا نیم پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد علی را با فائده حد بر زنی که در نفس فرج دلی حد قائم نکند و خوف آنکه می رود که  
 کرده این سنی را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود آنحضرت تم احسب حتی یقطع دمه انتم علیه السلام الحد  
 امامان محمد بن بابویه قتی روایت کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد با فائده حد بر وجهی  
 قبل اتملام این روایت دلاله دارد بر آنکه قصد امر کردن عمر بر جسم مجنون و اغراضن کردن علی بر  
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم  
 کند بحد مرتد بر هر وجهی و اغراض کند بر حکم کردن مجرم یک مجنون و قصه تمام کردن صدوره بعد موت  
 ابی ثوبه دروغ و باطل است و صحیح است که صدوره زود و ابی ثوبه زنده ماند و اجازات او شده و بعد

در



مرد و صد مرتبه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم مقرر نمود و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یجهد فی الخمر بالکعبه و النعال و ضرب صوته فتنشرب الخمر بجزیدین بنحو ربعین رواه مسلم  
 فی صحیحہ نیز جلد اول بکبار ربعین و لما افضت نوبه الخلقه الی عمر استشار الصحابة فی الخمر  
 فقال علی ریان یجلدنا بن جلدت و اتفق علی ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یوزنوا ما یمیز من روایه صحیح است و ذکره علی فی منج الکرامه زمی کور حشمی املعونان که عمر انبست بکم علی  
 کنته و پیغمبر در حق او فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه و علی کفنت ما کنا نبعدان  
 المسکینه یطبخ علی لسان عمر عثمان در حق او میگردد هیل استطیع ان اكون مثل لقمان الخلیفه وزن  
 مستور بود و یو وضع علم الحیاء العزیز فی قریزان و وضع علم عمر فی کفنه ارجح علم عمر و لقد کانوا یرون  
 انه ذهب بتسعة اعشار العلم و بر تقدیر صحیحه قصه او بشخصه چشم باطل برین شان بطرف قیامت رفت  
 و ازین بدگوری نمود که بر خود را برای اقامت حد و حصول رضای الهی کشت و درین حد استی نکر و  
 طعن نسیم آنکه از بسیاری مهر منع کرد و گفت که هر که مغالات کند در مهر زیاده و برست مال از آنکه نه پوس زنی  
 استناد و گفت حق تعالی ما را میبازد و عمر منع میکند قال الله تعالی فان اتیتهم احدکم من  
 قطار او فلا تأخذوا منه شیئاً عمر گفت کل افقه منزع عمر حتی الخدمت  
 فی الحال جواب نبی عمر رضی الله عنه از مغالات در مهر موافق ارشاد آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم بود و مغالات در مهر فی الواقع مکرده است روای الخطابی فی غریب  
 الحشاش الی النبی صلی الله علیه و سلم قال یتاسر و اقی الصدق الحدیث و روسک  
 ابن حبان فی صحیح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر  
 النساء یمین صدقا و دروای بن حبان عن عایشة انه صلی الله علیه و سلم خیر  
 قال من ین الملة سهلا میها و قلة صدقا و دروای حمدا و البیروقی \*  
 اعظمه النساء بركة ایسه من صدقا و اسناده حید \* و تسلیم عمر قول  
 زن را از جهت آن بود که مغالات مهر مهر و حرام است که مکرده است لیکن این

آیه بر شرعیه و مالیه دارد لیکن عدم کراهیه و لایزاله دارد و حکام را در اکثر موارد سباحته که کراهیه و پشت  
 باشد یا در آن ترک صلحت بود منع از آن میرسد بنابر صلی الله علیه و سلم زید را از طلاق و او را زینب  
 منع فرمود گفت ملک علیک زوجتک و اتق الله حال آنکه طلاق مباح بود و قول عمر باندختن زیاده  
 و سبب المال غایب سیاسته و بالقره منع از کرده بود و قول عمر کل نفقه من عمر حتی المحدثات بنا بر قریه  
 و صنف نفق بودن آنکه مقاله زن حق است و متاعه عمر باطل و اگر نخمین می بود عمر بقول زن از قول نه  
 رجوع میکرد و تحقیق آنست که هر دو ایام خلافت خود از مخالفات هر سه پیشه منع میکرد و هیلت ما تزوج رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم و کلا زوج بناتنا بالکفر من ارجائنه در هم رواه اصحاب السنن الا ربعه  
 و تزقیه تسلیم علی من نیت اگر مردی علم و انقه در یک سله در جوانی خطا کند و طفلی با زنی جواب  
 درست و بد بکشد شایع است انصاف عمر تزوج ابن جریر و ابن الزین محمد بن کعب قال مال  
 رجل علی اعن مسئله فقال فیها فقال الرجلین کذا لکن و کذا قال علی اصبت الخطا  
 و فوق کذا فی علمه شمر پسندید ز شام مردان جواب که من خطا بگویم او در جواب  
 ششم آنکه شیخ کرد ولایت از حس که سهم ذوی القربی بود قال تغلی انما اخفتم من شیء فان  
 الله حسد للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل جواب منع و اعطاهم  
 ذوی القربی روایت از عمر نمکند آمده فقدا تزوج ابوداؤد عن عبدالرحمن بن ابی سلیب عن علی ان ابالک  
 و عن قسامة الذی القربی و اخراج ابوداؤد و ایضا عن یحیی بن مطحان عمر کان یطی ذوی القربی  
 من خشم ذوی القربی صحیح نفس علیه ایما نظر علیه المذموم الذی و این روایت مختار ثانی و مالک است  
 که خمس غنیمت زود آنها بر پنج سهام قسمت می شود و چنانچه در حضور انصاری و صلی الله علیه و سلم  
 حصه رسول امیر راست و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و الیتامی و مساکین و ابن السبیل  
 در روایتی است از عمر چنانچه مترجم گفته و این روایت را ابوحنیفه ترجیح داده اختیار نموده و گفته  
 که لام در الرسول برای ملک نیت والا واجب گرد و تقسیم خمس در کوفه بر وجهی که جمیع افراد فقرا  
 را رسد و این حال است و کسی بدان قائل نشود بکلام برای عاقبت است و میان مصرف خشمین

قوله

قوله تعالى انما الصدقات للفقراء وعلیه برای استحقاق فقر و مساکین این سبیل مجتهد است و برای  
 رسول صلی الله علیه و سلم گناهیة رسول و برای ذوالقرنی مناصره و اینها انحضرت صلی الله علیه و سلم خدوشی افکار  
 بر منی ما شتم و منی مطلب و منی نوبل و منی عبدالمطلب و منی نوبل و منی عبدالمطلب و منی نوبل  
 که از فضیلت منی شتم انکار نماید بلکه انکه در حق امابی مطلب از تو با ما برابر اند پس چه بر چه صحبت  
 انحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که منی ما شتم و منی مطلب اسلام و جاهلیت همچنین بودند و شکیک  
 کرده و اصحاب از اینجهت معلوم شده که علیه دوزی ما شتم و منی مطلب مناصره بود و چون بعوت رسول صلی  
 الله علیه و سلم حصه آنسر و ساقط شده حصه و کاری نیز ساقط شد از ذوال علیه الاستحقاق نیست سیم کرده  
 شود خمس غنیمت در فقر و مساکین این سبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوالقرنی را و مساکین آنها  
 را و این سبیل آنها را دیگر فقر و مساکین و این سبیل پس ترک عمل برآید لازم نمی آید که متفصلاً  
 آیه همین است که عاقبت خمس بنودی القرنی و فقر و مساکین و این سبیل شد بهر فر و آنها رسیدن ضرور  
 نیست بلکه محال است و عمر هم مهم و ذوالقرنی از پنج افراد آنها منع کرده و همین است عمل روایتی جبرین  
 مطهر و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید که از ناوند سب  
 جماعتی از امام نیز موافق قول عمر وند سب همچنین است و مستند هم ماری عن الائمة نیز امیرالمؤمنین  
 در شتمه خمس غنیمت مخالفه عمر کرده و در دیگر کتب سبیل موافق رای خود فرقه و مخالفه عمر کرده و محای  
 و در قطنی از محمد بن اسحق روایت کرده اند قال سالک اباجعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی  
 ابن ابیطالب لما ولی امر الناس کف صنع فیهم ذوی القرنی قال سلاک به والله ملاءک  
 ابی بکر و عمر هفتم انکه حد زنا بر میخورد قایم کرد و و شاید را تلقین نمود جواب این کنانی و اقر است  
 وقتی آنست انچه نظری و امام بخاری و ابن جوزی و سنن ابی یوسف و ابن جوزی در تواریخ خود ما  
 نقل کرده اند که میخورد امیر بصره بود و مردم آنجا بروی دعوی زنا کردند با زنی انچه میل و این معنی بصر  
 نوشتند عمر میخورد و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر روی میخورد شهادت  
 داد که دیدم او را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت مستبرکت شهادت میدی

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در کجک گفت اری چنین دیدم پیتر و او مشاهدت شما و ده  
 میدهم مثل شهادت اول عمر گفت فی شهادت دیده آنکه دخول کرده اند و دخول میل در کجک گفت اری  
 پیتر سوگند شهادت و او مثل شهادت هر دو پیتر شهادت چهارم را طلبید او حاضر نبود چون حاضر شد  
 از شستن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادت داد چون عمر رسید دید که کاتبان فی الملک کتبه  
 او گفت این چنین ندیدم پس امر کرد عمر بزودن سر یک شهسو و شهادت داد و در حد فدی پس امتناع  
 نمود از زنی این صواب بود که نصاب شهادت تمام نشد و یقین شهواته اقرار محض است شاهد محمد  
 بن بابویه فی در فقه روایت کرده که مردی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بقتله اتر که قطع بر  
 لازم آید پس قطع کرد و امیر المؤمنین فقیر گوید طاهر است که امیر المؤمنین را هم آنی شهادت پدایشده باشد  
 که موجب فسخ حد باشد فان الحد و دقتند ری بالنسبها شتم که در دین زیاده کرد و آنچه نبود  
 و آن تراویح است امر کردن آن واقفانه آن جماعه و نحو و اقرار کرد و با نکه بعد است و قد ثبت  
 عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کل بدعتی ضلالة جواب نماز تراویح بدعت است  
 شته است ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود عرض علیکم صیامه و سن لکم  
 قیامه و هم فعلی و تراویح مانند سایر نو افل نیست بلکه جماعه آن ثابت شده بفعول رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم در شب کمار راه بود او و اتر فدی و صحبه و احمد و النسائی و ابن جریر عن ابی ذر و عذریان  
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگ مواظبه بر روی البخاری و مسلم عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم  
 صل فی الجحد صلی و صل فی ناس ثم صل فی القابله فکثر الناس فاجتمعوا فی التالیة  
 و صل فیهم فلما اصبحت قال قد ایت الذی صنعتم فله عنی من الخروج الیکم  
 الا فی خشیت لافراض علیکم و ذلک فی رخصه و چون پیتر صلی الله علیه و سلم بزرگ مواظبه  
 یعنی خوف افراض اطلاع داد و معلوم شد که نزد زوال اخیله مواظبه ضرورت پس شه بودن ثابت شد  
 و قول عمر نعمت الله علیه از بدعت معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا وان مواظبه بر جماعه و آنچه  
 منسوخ است بدعت معنی شرعی است یعنی احداثش در دین خیر را که اصل آن در کتاب است و پیتر رسول الله

صلى الله عليه وسلم، مختلفا را شنيدن و اجماع ائمه نباهت شود و آنچه مستهلفا است اصل است نه بدعت  
 نه بدعت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعثني منكم بعدى فبى فبى اختلافا كاختلافك  
 استنى وسنة المتخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالواحد وياكم ومحدثات الامم  
 فان كل بدعة ضلالة انما جازى و ابن ماجه عن العراب بن سيار عن ابي اسحق عن ابي عبد الله  
 در دين آنچه بود از ان در دين صلى و سبته مى كند آنرا بسوى ائمه مثل تخيل فروج و نماز غير و نماز  
 نور و نماز روز و نمازات عمر و نماز اول و بعضى و لا بعضى تركه مىگويند كه زمين رسمى بهتر است پس چنانچه  
 در كتابى نوشته است چنين احداثات بى اصل مىكنند و چون مىكنند بر صحابه كه تا قيام سنه از آنها نشده و دعوى  
 آنكه شرايع مفوض بود بسوى ائمه باطل است انكار هم نموده كدام هم آنكه حكم كرد و در حد زنا بزدان صدمه شايخ جواد  
 اينهم دروغ و منقضى است و بزرگتر صحت زود صدمه شايخ از دو صوت خالى نيت يا آنكه محمد و تامم الاغصا بود  
 و شايخ درست او را زود و اين فرق سنتى است صدمه عن ابن ابي عمير است صلعم عن ابن ابي عمير است صلعم عن ابن ابي عمير است صلعم  
 ضوب فى الحجر بالجد و اللعاب و جلد ابو بكر اربعين رواه البخارى و مسلم پس صدمه شايخ  
 بجاي صدمه دره در حد زنا غير محض زوه باشد يا آنكه آن شخص ناقص الحلقه بود و صدمه شايخ عبادة  
 از صدمه شرح است در يك بوجوه و آن نيز ما خود است از سنت عن سعد بن سعد بن سعد بن عبادة  
 ان سعد بن عبادة اتى النبي صلى الله عليه وسلم به رجل كان فى الحجى محمد بن سقيم  
 فوجد علم امته من امامهم يحنث بها فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذوا له عتقا لانه  
 قبيح ثم انهم فاضوا به ضربة رواه البغوى فى شرح السنة و يحتمل كه صدمه شايخ در حد شرب  
 زوه باشد در وقتيكه حد مقرر نبود و هم آنكه متعه نكاح را منع كرد و حال آنكه در عهد آنحضرت  
 صلى الله عليه وسلم بود پس شرح كرد كه خدا را تو حريم نمود و ما احل الله لهما متعه نكاح را پس چنانچه  
 خدا صلى الله عليه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنكه جمعى از صحابه بسبب علم ببلوغ حديت يا بسبب  
 تاويل آن اختلاف داشتند عرضى الله عنه موافق نبى پيغمبر عليه السلام نبى مبلغ كرد و بسبب  
 فاروق حق واضح شده اجماع اتفاقا و بافت و اختلاف مصلحت گشت و در زین مسأله و امثال آن

مسایل جماعیه حق است مرعرا بر اتمه و معتدی است عمرانه مطمن و حرمه متعه و سویت اجتماعی از اصحابه منهم  
 عمرو علی و ابو هریره و سمره البختی و ثعلب بن الاکوع روی مالک و جامعین المحذین عن الزهری عن  
 عبد الله و علی الحسن بنی محمد بن علی بن بیطال عن ابی جعفر علی بن اسیب عن رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ان انادی بالنهی عن المتعه و حریمها بعد ان کان احوافهن بلغنه النبی انتهی  
 عنها من لم يبلغه النبی کان یقول باباحتها فلما علم ذلك عزیم خلافته نفی عنها وبالغ  
 فی النهی و اخرج مسلم عن سلمه بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه و سلم المتعه یوم طس  
 ثلثا ثم نفی عنها و انما رخص المضطر من اهل العسکر المسلمین کانه کما رخص بیدالس الحیر  
 لدفع تولد الفل ثم یفهم هیا مؤبدا و اخرج ایضا انه صلی الله علیه و سلم قال قد كنت اذنت لكم  
 فی الاستمتاع من النساء و انی قد احرمت ذلك الی یوم القیامه فمن کان عنده منهن بشئ فلیحل سبیلها  
 ولا یأخذ و اما انتم هم من شیئا و ابن عباس هم بابا متعه فتوی نداده بود مگر در حاله احتضار این پسر حاکم  
 از طریق خطابی از سعید بن حمیر روایت کرده گفته ام ابن عباس که فرودم از تو فتوی بمتعه روایت می کنند  
 گفت سبحان الله ما بهذا افتیت و انما هی کالمیتنه و الدم و لحم الخنزیر لا یحل الا للمضطر  
 پسر ابن عباس این فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جهنم بخرمه متعه مطلقا و موبدا حکم کرده سوال  
 حضرت مرتضی بنی از متعه روز خیره که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر دلاله دارند  
 بر آنکه روز اطاس که در سال هشتم بود مصل آمده بود پس متعه باخ حرکت گشته جواب این است  
 به و وجه است کلی آنکه تحریم متعه در غزوه او طاس است فقط نه در غزوه خیبر و او بیان قصه غزوه خیبر تحریم  
 متعه ذکر کرده اند و تحریم متعه را بنزوه خیبر موع فسانه مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که علی  
 ذکر تحریم متعه و حریم او در یک حدیث جمع کرده و تحریم حریمی را موقت کرده بفره خیبر مردم را گمان پیدا  
 شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشد و این مهم است فی دلیل تحقیق آنست که چون ابن عباس  
 در تحریم متعه و حریم او را در یک حدیث و برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث  
 ذکر کرده دویم آنکه متعه دو بار حلال شده و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر بحلیل و سیریم

اندویم در غروره او طاک که بیدستج که شده بود و مجلیل و کرم آمده و از این همه سیرم متعنت است چنانچه  
 استند لال علی ابن عباس بران دلالت دارد و اجماع بران منعقد شده و نیز خبر بر مرمت متعنته قول است  
 است والدینم لفرجهم حافظان الا علی از واجهم او ما مالکنا ایمانم فانهم غیر ملومین  
 هنر تبغ و راء ذلك فاللیک هم العادون چرا که زن متعنته از هر مولوج نیست چنانچه ابو بصیر کما زور و  
 است و صحیح از صادق روایت کرده اند سال عن المتعنته لهن من الاربع قال لا و من السبعین  
 و احکام زوجه از عده و ایله و طهار و احصان لعان و ارث است چنانچه در ان است پیش زوجه است  
 و نه مالکین و نیز اگر زن متعنته داخل زوجات بودی حصان بمنتهای شدی لکن الله تعالی احسد  
 ذکر المهرات و احل لکم ما و راء ذلك ان تبدعوا با و الکر محسینین غیر مساجین و متمتع با تا و  
 فریقین محسن نیست چنانچه زوفض بر ابانته متعنته قوله تعالی است فما استمتعتم بهن من فانوهن اجود  
 هن فریضیه گفته اند که مراد ازین آیه متعنته است نه نکاح بیه وجهی بلکه در نکاح بجز عقد اضعف مهر  
 لازم میشود و بدخول بیوت نام مهر و مقتضای این آیه آن است که بی دخول چیزی و اجتناب جواب  
 ازین وجه است که هر چند ازین آیه معلوم میشود که دخول مهر واجب میشود ولیکن معلوم نمیشود که بی دخول  
 واجب نمیشود بلکه آن حالت مسکوت عنها است اضعف مهر که پیش از دخول واجب می شود و از آیتی  
 دیگر واجب میشود و قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان یتمسوهن وقد فرضتم لهن فريضتهن  
 اضعف ما فرضتم لانهن و نیز به حدیث اجماع واجب میشود و در این آیه متعنته در شرح عقیقه عقد فوت  
 را گویند که در ان حضور ولی شهود شرط نیست و در غیر ان مجاز است پس اگر بر غیر متعنته عمل کرده شود  
 لازم آید عمل مجازع امکان الحقیقه جواب این وجه است که بدون متعنته بقیقه شرعی درین منعی است  
 لازم آید که بعضی عقد متعنته لازم آید و سپس فلیس حق آنست که مراد از استمتاع درین آیه و طی است  
 ببقدر نکاح صحیح بقدری منهن که بقیه راجع است بسوی تمزوجات که سابق در تحلیل کشیم آنها سخن  
 میرود و قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباکم الا ما تولى قول الله استمتعتم به منهن فیهن  
 محصنات یکراهنه و جرت عین نیست و در سوم آیه در قرآنه این مسود فاما استمتعتم بهن من الی اصل

در این آیه است که اگر با او فحشیته کشیم در این آیه

سعی واقع شده و ابن عباس را بی بن کعب بن جین سزا دادند و جواب سایرین در باب آنکه این سخن بطلست  
و در مجموع صحیح ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحیح منتهی است و وی که ردی عن ابن عباس  
قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیسئل بها معرفة فیتزوج المرأة  
بعقد ما یوری اندر مقدم فقطظله متاء و تصالحه شیء حتی و انزلت الایة الاعلاز واجههم  
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس شکل فرج سواها فحرم حرام یازدهم آنکه عمر از متع حج منع کرده حال آنکه  
متع حج از کتاب نبوت و جماع ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الحج فما استیسر من  
الهدی جواب او عمر از متع حج منع آنست که عمر در شرح و بعد از آن حج در همان سال بیک حرام یا حرام  
جدید جایز نیست بلکه این حج از کتاب نبوت و جماع بلکه مراد عمر از متع حج منع آنست از متع حج عمومی شخصی  
احرام حج بسته و در کعبه غسل شود و آن حج را متع حج کرده بافعال عمره حلال شود و پسترن حج از سر کرده و این  
که عمر رضی الله عنده منع کرده موافق نص شرع است منع کرده قال الله تعالی و اتوا الحج و العمرة لله چرا که امر  
با تمام حج مقتضی نبی است منع حج و این شرح حج بعمره در سال حج و او را صحابه را غرض همان سال  
جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیت عمره را در شهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون بگماند و صحابه  
احرام حج بسته آمدند حکم کرد و شرح حج و ایام عمره مخالفه للحج علیه روى مسلم عن ابی ذررانه قال کان  
للتعفة بالحج الاصحاح علی صلی الله علیه و سلم خاصه و اخرج النساء عن جارت بن بلال قال قلت  
یا رسول الله فیه الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نبی عمر از متع حج  
و متع حج موافق شرع بودن با جماع بود و آنچه از عمر و بیت که گفت متعان کاننا علی عهد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و انا انهمی عنهما مجاز است مراد آنست انا اظهر التحريم حیث انما یگوید نهی الشافعی  
عن شهر کل مسکو قلیلا کان او کثیر و این از ان قبیل است که ما میترست آن میکنند بر ائمه و میگویند  
که ائمه مسباح کرده اند تحلیل هر که محکمه نزدیک است و نه ملک بین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل حرم ائمه از  
می آید **فصل ثالث** در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان بن عفان فی التورین  
رضی الله عنه و ان یازده میگوید بل آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی که از اهلنا

خیزد



حیاتی ظاهر شد جواب عثمان ای الله عزه علم عیب است با هر کس من مایه است اورا والی مینماید  
 و از هر کس حیاتی ظاهر شده اورا عزل فرموده و الم انما یعرف عدل المعامله و همچنین علی رضی  
 بحسن ظن خود والی ساخته بود چنانکه کما از آنها حیاتی ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بعضی از آنها  
 بنی اعلام او بود و چنانچه دلالت میکند بر آن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فلانی است که  
 فی امانتی و جعلتک شعاری و بطانتی و لم یکن فاهله رجل اوثق منک فی فنی لمواسا  
 و مواز ذری و اداء الامانة الی فلما را بت الزمان علی ابن عیك قد کذب العبد و  
 قد خرب و امانة الناس خربت و هذه الامنة قد فکت فکت لادین عمک ظهر المنفق و فقه  
 مع الفارقین و خاذلتهم مع الخاذلین و خنتهم مع الخائنین فلا ابن عمک و اسیت  
 ولا الامانة ادیت و همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تشعب طعما و شرابا و انک  
 تعلم انک تا کما و شراب حراما و شراب حراما و شراب الاماء و نیکم النساء من اموال البنات فی السکین  
 و المؤمنین و المجاهدین الذین اقام الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته که لاضرک  
 بسیفی الذی ما ضربت احدا الا دخل النار و یکی از آنها مندر زین جا بود و عبدی بود علی رضی الله  
 عنه اورا هر چند جا عامل کرده بود چون در امانت خوانده کرده بوی نوشته اما بعد فصله با بیایک  
 عرفی منک ظننت انک تتبع هدای و قسلك سبیذہ فانا انت یفادری الی عنک لا تدع  
 لهواک انقیاد و الا تبقی الاخرتک عفتادا و در آن نوشته تمردینا که بخواب است و فضل غنیمتک  
 بقضیعتک و نیک فمن کان بصفنک فلیس باهل ان یعد بله الخرا و یفقد به امر او یجلی له  
 قدر او و یشرک فی امانت او و یمن علی خیانته فاقبل الی الحین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله  
 و این دو کتاب از مشهور کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرده هر دو کتاب  
 را رضی در رنج السبلانته و اجامه امیه است که علی و سایر ائمه منید استند آنچه بود  
 و آنچه خواهد بود و نماز و زقیانته محمد بن یعقوب کلینی از ائمه آنها بسیار



الغضه زياد و در عراق خود بسیار کرد و شوی هزار و پانصد سال بگناه گشت اگر امیر المومنین  
 علی از خباثت نفس و... ت امور زیاد و طالع خوشی چرا او را امیر فارس کردی دویم آنکه حکم کن  
 عاصم را رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دین بدر کرده بود و ابوبکر و عمر او را در مینه آمدن ندادند عثمان  
 چون تلیفه شد او را در مینه جاد و جواب از عقیقه مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داده  
 که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مین فوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت گرفته بودم و حکم  
 بزرگتری که موجب شتران بود تو می کرده بودی و لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها نشاء بود  
 ابوبکر و عمر بشهادت یکس عمل نکردند و او را در مینه آمدن ندادند چون عثمان تلیفه شد او خود  
 بگوین خود اجازت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود و عیسی خود عمل کرد و او را جاد او فلان سخن  
 فی سوم آنکه علی شتر را به خود را اما الهای عظیم میداد جواب سلمه رحم و سخا از خصال حمیده است  
 و طعن در حقش راجع شود که از بیت المال زیاده از حق کسی از اقارب خود داده باشد همچنین میت بلکه  
 عثمان بخصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم مال بسیار داشت چنانچه پنجاه شش عشرت کرده و در وقت  
 شتر نگاه اسپ بغا زبان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صد رحم و سخا بسیار میداد و عطا  
 او از بیت المال فقه و حسن انبار و نبود بلکه بیع اهل اسلام میرسد علی بن ابی طالب سمعت  
 عثمان یخطب ویقول یا ایها الناس ما أشقون علی و ما من یرحم الا و انتم تقسمون  
 فیه خیرا ابوعبید در استیجابی عثمان بسیار کرده و ذی النورین خود جواب استیجاب گفته سخن  
 سالار بن الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیرحمهم عامر بن ابیهر  
 فقال انی سا تلکم و انی احب ان تصدقونی انشد که الله هل تعلمون ان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم کان یوسفنا علی سائر الناس یوسفنی هاشم علی سائر قریش فکت القوم فقال  
 عثمان لو ان سیدکم مغایره لعطینة هابنی امیه حتی یدخلوا من آخر جسمه ما قول فاروق  
 آنکه میترسم از آنکه نبی امیه بر سر مردم ندین شماره است با آنکه ای ذی النورین و درین باب منتهج نفع  
 شوخا و چندوی تو میخوانی با مردم که اتفاق نمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از همی نمی کرده بود

و مسلم گمانه از او این گویا ه برابر برسانه به جواب هستی هستی که بجهت مال حاضر در احوال و همی نکستند  
 و خلفا در شهنشمن بفرمودند که جمعی برای مویشی بیت المال و مردیست که زمینش همی کرده بود ملک خاص  
 عثمان بود برای مسلمانان که نهشتند بود چون ضرورت پیش آمد همی کرد برای مویشی بیت المال نیز مردی  
 که برای اسپان مجاهدان در سال فخر با جلی صبا به همی کرده بود پنجم آنکه عبدالعبد بن مسود را انقدر زد که نتوان  
 پهلوی او نکست جواب اینهمه کذب نذر او فرض است اگر تعزیر زیادیب فی الجمله ثابت شود در آن سخن  
 بطرف عثمان بود بخوایست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلافت بر نیز در آن مسود  
 مخالفت میکرد پس از اظا ت اولی الامر و عا اجماع المسلمون موجب تعزیر شد و ششم آنکه ابن یاسر را  
 انقدر زد که او را قتل شد جواب هیچ است که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر بضر او کرده بعضی  
 غلامان عثمان که از جمله انقدر عمار مطلع بودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمد سخنهای درشت که لائق انده نشا  
 سبک میداد و از دند چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسم های مختلف خورده که مرجع اطلاع  
 نده شتم در آنستضای او مبالغه کرده و او را منی شده و حدوت فوق کذب است منقسم آنکه ابو ذر از د  
 و از مدینه استخراج کرد بسوی ربه جواب اینهمه دروغ است ابن جوزی و ابن عبدالبر روایت کرده اند که ابو ذر  
 بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابو ذر در گفتن سخن  
 سخن شده در مزاج داشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او ب عثمان نوشت عثمان او را بدینه طلبید  
 و محسن معاویه نصیحت فرمود ابو ذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره بر آمد و بعد شماع  
 از نسکه بر شسته ربه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربه مرد و اگر کسی  
 و فنی ثابت شود و بشر آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کعب احبار که سخن حق موافق جماع  
 میگفت بصحار و بعضی گویند که او را زخمی ساخت در حیوات تعزیر یعنی او اگر از امام واقع شود  
 بجا باشد عن مالک بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انما جاء یستاذن عثمان بن عفان  
 فاذا ناله و بیده عصاه فقال عثمان یا کعبه ایضا عن توفی و تراءک مالا فماتوا  
 فیه فقال ان کان یصلو فیه خول الله عزوجل و با من فوضع ابو ذر عصاه و فصر کعبا

و قال

وقال بعث رسول صلى الله عليه وسلم يقول ما أحب أن أرى في هذا الجبل ذهباً فقلت  
 ونقبل مني اذ رخصي ستا واقى انشدك الله يا عثمان اسمعتك قلت صوات قال نعم احسن  
 احسن غرضك ابو ذر سئلت كم اواز كرمه الذين يكثر وزن الذهب الفضة ولا ينفقونها في  
 سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم انست كم كما بد شتمن مطلقا جازي فميت اتفاق تام ان  
 مان اجبت اوحق نه اين خنين است وانچه از پيغمبر صلى الله عليه وسلم روايت کرده و عثمان ابرار  
 گوازه گرفته ان معمول است بر استجاب و فرض اتفاق نپذير زكوة است نه زايه ازان چون  
 ابو ذر از قول خود بگفته از كمب اخبار ان هر كز کرده و او را يهودي گفته شايه كه عثمان از تبر  
 کرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي تبري كروند و در حربه الدار كسي با وي شريك نشد و  
 چون كشته شده او را به مزيلى انرا خفتند و تا ستمه روز دهن مكرند جواب اين واقعه عظيم است  
 مثل واقعه حنين عليه السلام در كر بلا بلكه انشد ازان و لكن احواله كان فكل را  
 مقدر و را اهل سنته و جماعه مثل روضه در سه دو واقعه بجز به خدا و دوشق چوب  
 و توهم و غيره اعمال جهليت تركب ميشوند بجهت ورود هني ازان و قالوا ان الله و انا  
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم  
 المهتدون و تبري صحابه از زكوة با فقر اروضه است بلكه صحابه دفع نمند و بهر او  
 با با عيان خواستند و جمع شده پيش عثمان آمدند در انجا عبد الله بن عمر  
 و زبير بن عتاب بود زكوة گفت كه انصار سيگويند كه اگر بفرماي باشيم انصار الله  
 و باره عثمان گفت لا حاجة لي في ذلك و با عثمان در خانه او حسن بسين  
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير و ابو هريره و عبد الله بن عامر در بيته همه آنها را  
 با سلاح بودند ان همه عثمان تا كيد فرمود و قسم داد كه سلاح خود نهند  
 و خانه هاي خود را لازم گيرد و عثمان گفت كه اگر من كشته شوم پيش از خونريزي  
 دوست تراست نزد من از كشته شدن بعد از خون ريزي

چون آنها از خانه عثمان بدر آمدند علی رضی الله عنه میران خود و سپه از آن حضرت بردار خود را و فیهرا  
 را با سملخ وزیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود مارا فرستاد تا دم دم را از دخول خانه  
 عثمان منع کنند آنچه بر در عثمان آمده است داده شدند و باغبانان از دخول خانه عثمان بازداشتند  
 تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه آمدند محمد بن ابوشهذبه و فیهرا از هم پرسید چون از دروازه عثمان  
 باغبان در آمدن نتوانستند و باغبان دیدند که از رحمی شدن حسن بن علی شاید که بی چشم  
 زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان رفتند  
 آنقدر برنج است که دفع او با نشان از قذرة صحابه بیرون شد و نیز کینه شدن عثمان فایده در قتل  
 و جهاد باقی مانده پس بعد قتل عثمان چون هر گام بر او بردارند تا شب عثمان رضی الله عنه همان طوری  
 ماند زیاده ازین که نسبت و چون شب شد جبرین عظیم با چند کس دیگر نماز جنازه خواند پس بقصر فر  
 کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حزن کرد و گریه کرد و محمد بن طلحه  
 و عبدالعزیز زبیر که آنجا استناده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها زجر کردند و حسن العباسی بر روی  
 و سپه را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبدالعزیز زبیر را دشنام داد و در پنج البلاغه ذکر کرده  
 که ای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنک قسمی که دفع میکردم از عثمان و اکثر  
 شاعران پنج البلاغه نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغبانان از عثمان مبالغه بسیار کرده گمانیکه  
 محاصره خانه عثمان میکردند آنها را بده میندود و دشنام میداد و سخت می گفت پیش بت شد که آنچه فیهرا  
 تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مغتری است فائده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب  
 و طی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب اینه کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله موت عثمان  
 فی ارضه یا علی بن ابی طالب یا رسول الله لعننا خاصة ام الناس علی من قال لعننا خاصة  
 فائده و از بعضی روایات معلوم شد که صحابه در مد و گاری عثمان مبالغه کردند آنها معذور بودند آنها  
 شبه پیدا شد بود عن الزهری قال قلت لسعد بن السیب لانت محبک کیف کان قتل  
 عثمان وما کان شأن الناس شأنه و لم یخذ له صحف محمد صلی الله علیه و آله فقال ابن السیب

قتل عثمان مظلوماً به سبب آنکه کان ظالماون خذله کان معدودا و در سبب معذور بودن  
 صحابه پیدایش سبب خصم طویل ذکر کرده محل آنکه چون اهل مصر کتابتیه عبدالمعین سعد بن سرج  
 که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بنحوه صحابه بنا بر شکایت اهل مصر عبدالمعین از مصر مغرول  
 فرمود و محمد بن ابی را بولایت مصر خصمت کرد و محمد بر سر منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان  
 پیشتر عثمان دریافت و بعد پیش از نزد او کتابی بمحمد عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر  
 و فلان و فلان نزد تو بر آید آنها را بکشتی بفرم و بر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتابتیه باز آمد علی و طلحه  
 و زبیر و سعد و عمار و غیر هم صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم را و انمود علی نزد عثمان با کتابتیه علام آمد و  
 تعقیبش احوال بنزد عثمان گفت که غلام من شد و مهر بر کتابتیه من است لیکن آنکه من ازین کتابتیه خبر ندارم  
 و کتابتیه بخدمت مروان بود و او نیز بخدمت صحابه با خطا و اجتهاد می نشست  
 چنانچه در روایات علی و معاویه بجهت خطا اجتهاد صحابه چند کرده شدند چنانچه باید و صحابه معذور بودند  
 و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر سیکردند بعد قتل عثمان که احوال  
 حضرت او طرف او آنگاه مانده بود زیاد تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حال آنکه  
 صحابه و متبعان ایشان که اهل سنت و جماعت اند بحسب عثمان را از اسلام میدانند و روایات صحیح عثمان از صحابه  
 متواتر گشته است هم آنکه هر زمان را که با دشمنان و موافقان مسلمانان شده بود عبدالمعین کشته بود عثمان از قصاص  
 نگرفت فائده سبب قتل هر زمان که عبدالمعین کرده آن بود که هر گاه ابو لؤلؤ مولی میفرمود بقتل صحابه عثمان  
 خطاب صنی عبدالمعین را بشهید کرد و پیشترش عبدالمعین را خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لؤلؤ این کار  
 با شارة هر زمان کرده چون از قتل پدر فاش شد بخانه هر زمان رفت و او را کشت کند و آنکه از اثقات  
 من است التایخ واقعه بطبری جواب است که در نه هر زمان را عثمان بر مال واضعی کرده و قصاص ساقط  
 گشته و نیز ثابت نگشته که در نه او طلب قصاص بخصم عثمان کرده باشد و هم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 نماز چهار گانه در نزد دو گانه گذاردی عثمان و فعل پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز هر در منا چهار گانه کرد  
 جواب این بدو جهت است یکی آنکه هر سببی الزم آن بود که مسافر را قصود تمام سرد و جائز است

یحییٰ بن یوسف طاهر قول تعالی لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة من دلائل دار و توبه قال  
 مالک و الشافعی و احمد و یوم یکم عثمان در مکة تامل کرده بود و از پنجمه چهارم که تکرور و وحی احمد عن  
 عبدالله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلے یعنی اربع رکعات فانکر  
 الناس علیه فقال ایها الناس انی اهلنت عتمة مذ قدمت و انی سمعت رسول الله صلے الله  
 علیه وسلم یقول من ناهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة <sup>بخط</sup>  
 و ابو عمرو بن عبد البر نحوه یازدهم آنکه فاطمة حدیث بر ولید بن عقیبة تکریر جواب تو گفت بنور الایضه معرفه  
 تحقیقه حال و بعد معرفت تحقیقه تو گفت تکرر بود بعد از آن حدیث تکرر که هیچ حدیثی بن المنذر  
 الله رب الی عثمان فاخبره بقصه الولید و قد ملى عثمان رجلا من فقهه علیه مشرب  
 شمر ان صلے الخذاته بالكوفه اربعه اثم قال رید که قال احد همارا ینه یشربها و قال الاخر  
 را ینه ینقیها فقال عثمان انه لیتقیها حتی یشربها فقال علی لابن اخیه عبدالله بن جعفر  
 اثم علیه الحمد فاخذ السوط فجعله و عثمان بعد حتى بلغ اربعین فقال سلك جلد من  
 الله صلے الله علیه له فی الخمر اربعین و جلد عمر ثمانین و الكل سنه و روی ابن  
 عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقیبة فی الخمر  
 جلد ثمانین و سوطه ط فان اخو جده ابو عمر و دو از دو هم آنکه محمد بن ابی بکر انفر ما نرسید جواب  
 از محمد بن ابی بکر خطابی و میصتی ترو ذی الزهیرین ظاهر شده که روی مستحی زجر و تهدید بود و  
 سیروز هم آنکه در نزوه بدر حاضر شد چهاردهم آنکه در بجهت رضوان حاضر شد یازدهم آنکه  
 در روز احد بگنجت جواب پنجمه سه شبه بر عهد السد بن عمر گفته بخاری از عثمان بن  
 موسب روایت کرده که مردی از اهل مکه بار داده حج بکه آمد یک جامعی ترا آنجا تشنه دید  
 رسید این که ام جماعت است مردم گفتند جامه فریش است پرسید شیخ درین قوم کجاست  
 گفتند عبدالسد بن عمر است گفت ای ابن عمر من اذ تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث  
 کن ما بن ابی میره انی که عثمان هر روز احد بگنجت گفت ابن عمر ای گفت ابان غایبه بود

حدیثی که در کتاب  
 تاریخ عثمان بن عفان  
 در حدیثی که در کتاب  
 تاریخ عثمان بن عفان

حدیثی که در کتاب تاریخ عثمان بن عفان در حدیثی که در کتاب تاریخ عثمان بن عفان

از ناره



از خوزه بدر لغت ابن عوامی گفت ایای غایب شده بود از بیته رضوان پس حاضر بیعت  
 رضوان که گفت ابن عمر آری آمد و گفت الله اگر گفت ابن عمر بیان کنم برای تو جواب پیش نهات لاما  
 گر بخین او از دراصل پس من گو ای میدم که ختنالی او را کشیده و اما غایب من او از خوزه  
 بدر پس بدش آن بود که نزد او ختم پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهار بود در رسول خدا صلی الله علیه  
 و سلم در مدینه گذشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و هم حصه یکم و از غنیمت اما غایب من  
 از بیته رضوان پس سید: آنست که اگر کسی غنیز بودی بلکه از عثمان او را بکه منم رساند یعنی برای صلح  
 پیش کفار قریش خدیجه پس رسول صلی الله علیه و سلم عثمان را بکه فرستاد و بیته رضوان بعد رفتن  
 عثمان بکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خود را فرمود که اینست عثمان پس آن  
 دست خود را بردست و دیم زد و گفت که این بیته از عثمان است پسر من عمر گفت بر کنون با تو این جوابها  
 پس غیبت عثمان از خوزه بدر و بیته رضوان موجب پاوه منفعت او شده چرا که با وجود احراز ثواب خوزه  
 بدر ثواب مت مرین و خدمت جلگه گشته رسول صلعم و رضامنندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نمود  
 و در بیته رضوان است پیغمبر برای عثمان بهتر آمد او را از دست او و دیگر صحابا از دست خود و بیته رضوان کرد  
 و عثمان از دست پیغمبر پیغمبر کرده و لایحلی عطایا لالک الامطایا و اولیست بکل ثوق پیغمبر  
 علیه السلام بر انقیاد عثمان که در حالت غیبت او از طرف بیعت کرده **فصل رابع** در جواب مطاعن طیبه  
 طاهره نهضت الطهاره قطع المومنین بیته رسول العالین عایشه الصدیقه الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر  
 ابن ابی قحافه رضی الله عنهم آن و همی اندکی انکه بسوی امه بر آمد و تنگ حجاب او رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد و پیغمبر  
 و سفر کرد و جماعتی زیاده از شانزه هزار کس حالانکه مقتدا فرموده بود و قرن بی بیولکن و لا ینرجح ترجیح الحاکمه لاله  
 جواب قرن شین از دو تقریر قارایا از قاریا را از اجتماع با از تقریر قرار پس با وجود احتمال استدلال تمام نشود  
 و ظاهر آنست که اگر معنی استقرار هم باشد مراد از آن تسرد و احجاب چنانچه بی از تبرج که تا کیده است بر امر را  
 و لاله داد پس این منع از سفر ظاهر میشود چرا که سفر منافی احجاب است و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم بیعت  
 و غاوت بعد نزول این بخارج میشدند پس ظاهر شد که منافی از خروج فیت در بر ملامت ذات الفین

فان

خارج شده بود و بقصد فتنه چنانچه اطلاق می شد که مسلم و غیره از پیبر صلی  
 روایت کرده اند بر آن دلالت دارد چرا که آنها در آن جنگ گشته شدند اگر با کسی بودند اطلاق شهید  
 بر آن نمی آید و دیم آنکه عایشه حریص بود و قتل عثمان و میگفت که عثمان فاجر شده است و چون عثمان  
 کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتل خلافت جواب نپذیرد ب و انقدر آنرا در حریص و قتل عثمان  
 و عداوت شریعت با علی بلکه عثمان را نام حق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست تا فرج از نزدی  
 و این را بر علی گفته اتفاقاً قال النبی صلی الله علیه و سلم لعثمان یا عثمان لعنک الله بقصد عقیصا  
 فان راود و ک علی خلفه فلا تخلع لهم ذی روانه کلا فقلعت ثلثا و اخی اندلیهی عن عایشه قالت  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حب علی عبادۃ سیوم انا فی الخلفه پیغمبر علیه السلام کرد او پیغمبر  
 در کتاب الفتن و این مسکونه در کتاب تاریخ الامم و ابن قتیبه در کتاب سیاسته روایت کرده که چون لشکر  
 عایشه بآب حویس رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حویس است یعنی پیغمبر  
 را که آنکه بازگرم گفت چرا آنوقت ذکر حدیث آنسور علیه السلام کرد که آنحضرت زحور آن مش  
 کرده بود و جواب حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحیحتر روایت که او قصد برنج کرده بود و از آنجا اهل عسکر قوت  
 او نگرفتند و او را بی رضامندی او بهره بردند و بعضی روایت گفته که مروان بن الحکم رفتند کس  
 شهود قایم کرد و آنها گفتند که حویس مکانی دیگر است این آب حویس نیست پس اهل عسکر با وی  
 عذر کردند چهار سال که او چون از کعبه بر آمدند بیت مال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از  
 حال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود او را بر کردند جواب  
 این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحیحتر عایشه بین امور راضی نمود و برای اصلاح نیامین برآمد  
 بود و باستان صحیح شده و نسبت تا به بخارسانیند محمد بن کثیفه اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از  
 واقعه جل آن از مغزیات است بیست منافق یهودی بود و زری روز قرض در راه علی را نقد میگفتند  
 و نهار رخص نهد و دو دیگر رخص با و متابعت کردند و قصه خوانان و مورخان و مؤرخین آن را بیان  
 ما نخذ کرده و آنچه قسب بی بی بن اعظم کوفی و مساهلی که در کتاب خود آورده اند از همین قبیل است

بیم

صح از آن بد بر به صحت می رسد پیش ما کردن و همچنین خرافات و مطامع طبعیه که حق تعالی در شان او  
 آورده آیت در سوره نور نازل کرده و فرموده بانه الطيبات للطيبين والطيبون للطيبات  
 اوليك منبرون مما يقولون لهم مغفرة ودر حق کرم کارگی است که ایمان بقرآن نداشته باشد  
 پنجم آنکه افسوسه پیغمبر که قال الله تعالی لما ينات بد واطهره الله علیه عرف بعضه واعرص  
 عن البعض جوابی است بر عایشه زکویه علما تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر او نازل  
 با ماریه قبطیه صحبت در آن وقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بر روی سخت گران آمد  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگویی حفصه در فهمید خود خطا برد  
 دانست که مر از اظهار قصه صحبه و دشمنی منع فرموده است نه اظهار تحريم از چنين اين خطا را جهت  
 امر تحريم را بر عایشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عایشه مطلقا  
 راجع نیست و حفصه را هم خطا را جهت اوی عذر خواه است معذرا اهل سنته عایشه و حفصه را  
 معصوم و تمیذاند که موجب قبح باشد در سب اهل سنت ششم آنکه عایشه گفت نیت کرده ام بری  
 از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه نیت کردم بر خدیجه حال آنکه من ندیده بودم او را بر کرد و لیکن بود  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زمان مجبول نه  
 بر چنین نیت و بر تقدیر نمودن نیستند و این دلیل است بر محبت عایشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس  
 مشقت نیست طعن نیت هفتم آنکه عایشه گفت قاتلت علیا و او ددت کننت نسیا منسیا  
 جواب برینهم طعن بر عایشه لازم نیست چرا که عاده اهل انصاف است که اگر کاری بخطا را اجتهاد و یا بسوزند  
 از آنها بوقوع آمد چون بر خطا خود آگاه شوند از انجام استکارند است میکشند و متفغاری نمایند هفتم آنکه خانه  
 خود را مقبره ساخت برای ابی بکر و عمر و حال آنکه آنخانه ملک نبود جواب این باطل است اضافه بیوت  
 بسوی ضمیر مخاطب قوله تعالی و ذون فی بیوتکن دلیل است بر مالکیت آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنها را مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر مالکیت شان آنکه عمر وقت وفات خود طلب آن کرد و عایشه  
 داد و گیری و صحابه همه حاضر بودند کسی انکار نکرد و نیز حسن معنی وقت صلوات خود اول در جواب است

از عایشه

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دفن کنند و عایشه جان اذن و لیکن مروان  
که والی مدینه بود حسن را در حجره عایشه دفن نشان داد که اقی فضل المصعب فی معرفه الامته و غیر آن از کتب  
الامیه زینب بنت علی بن ابی طالب را در مدینه دفن کرده بود و روایت است که عایشه گفت یا رسول الله  
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسر در حدیثی سلام افی لك ما فیها الا موضع قبر  
و قبرانی بگرد و در قبر عیسی بن مریم هم آنکه نبی صلی الله علیه و سلم خطبه گفت و اشتهاد کرد بسوی مسکن عایشه  
که بطرف شرق است از نیزه گفت که اینجا است فتنه سه بار از جا نیکه طلوع میکند افتاب بگویند که مراد از فتنه  
عایشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان مقتول شدند جواب ابن بطال  
در عم فائده است بلکه در پیغمبر صلی الله علیه و سلم اشتهاد بشرف بود و خیا نچه من حیث تطلع قرین الشمس بران  
ما طق است و در افض از کوفه و مترا از بصره و قزاسط از سو او کوفه و خراج از نهروان برآمدند اینهمه و در قزاسط  
از نسبت بدین دو حال هم از شرق خواهد برآمد و ایران که مضر و افض است هم در شرق است اگر صدقه  
گیری بر او بودی در شان او چندین آیات آفرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبدیل نشان  
پیرامون گشتی اصل در مش از تبدیل عایشه بود و دیگر ان اتباع او لیکن چون روغن بران پیمان  
نارند اینهمه خزانات میگویند و هم آنکه تیار کرد و ختری را و گفت لعننا انضید بها بعض ستمبان  
خزیش جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر مجامیل اند و حدیث از او را بدین یک مجبول در سلسله اسناد  
ضعیف میشود چه جای آنکه نام سنا و چنین باشد پس بخریدت و بقرت میر صحبت و بقرت  
مطمن نیست چرا که طلب گفتوگرم برای حره سنج است و اطبار حسن و جمال و شرف زنی که از نظر کسوف  
تخاطب آید و بنزد و کف و دران رعیت کند منه و لب است جای طعن و عیب نیست و هر که از نجیبان فهمد  
که مراد عایشه صید کردن برای نفس خود بود پس در نهض قطع نیست است و در نهضت قال الله  
تعالی سبحانک هذا جهنم عظیم لعظاکم اللسان تعود و المثلله ابدان کنند مؤمنین  
و قال الله تعالی نجینا للنجینین و الخیثون للنجینات پس هر که این بهتان عظیم کرد و نشان  
عایشه و عود کرد و مثل آنچه ما ستمان آنک کرده بودند در شان او نهج از آنکه حضرتعالی ان وعظ

فرمود

فرموده آن موزک است برای صدق شرطیه آن کس که مؤمنین را تودون مثلثه لکن همه  
 عادی و المثلثه هم مؤمنین این قیاس استثنای سجع شرایط منطقی است و اوجیبت است که این  
 کلمه خشیاب و بخشش فصل خامس در جواب عن امته اوسط و غیره از قول السابقون الاولون  
 یعنی صحابه کرام بایران و مددگاران سید المرسلین در تحقیقه مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند  
 مطاعن ایند در حق خدا و رسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مجید دستنایش فرموده و قرآن را  
 بران طرز ساخته و رسولان اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم  
 برآند نمودند با عدل او خود آن ملائحت از امیر المؤمنین روایت می کنند

لقد رایت اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فزاری احد لیشبههم  
 یصبحون شغفا خیر الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در بران فحاس از پنج ابدال  
 ذکر کرده شده در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی آنکه دو بار فرار از جنت که کبیره است  
 کردند یکی روز احد و دوم روز خین جواب فرار از جنگ و از احد پیش از نهی بود و نیز  
 تعالی از ان عفو فرموده + قال الله تعالی ان الذین نولوا منکم یوم النقی  
 الجمعان انما اتوا لهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله  
 عنهم ان الله عفو رحیم پس عفو و مغفرت از ان فرار ثابت شده و اما روز خین  
 پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نساء و خدام خود بر مسلمانان تجمعی تیر  
 کردند که ایشان آنها را بخارمین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده است  
 جایز دانستند بکفر قول تعالی

الآن خفف الله عنک و علم ان فیکم ضحفا الایة

و مقدم شد که کفار تیر اندازان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان  
 یقین به سلاکت کردند آنگاه گریختند و در حقیقت سبب فرار اظهار قدرت  
 الهی بود که منسج از کثرت و کثرت نیست بلکه نماید الهی است و تا مدب مسلمانان ترک

قال

قال الله تعالى لقد اصبر كبر الله في مواطن كثيرة ويوم حيان اذا نجا منكم  
الامة واما يومهم نزلوا في نيران من نار جبار ودارند رض عليه ابو العاصم بن سعيد في الشرايع وغيره باز چون  
عباس نداد او ديداری الهی دست گرفت رجوع کردند و قتال شدید نمودند پس به از مصیبتی تحقیق  
شد لغت خدا بود بر او رض که در حق جماعتی که تمام عمر خد متهمای پیغمبر کردند و کشت دین را با بیاری  
خونهای خود با کمال رسانیدند و قرآن مجید از معوج و شجاعت و شدة بر کفار و رحمته فیما بینهم  
وزود و غیره فضائل انسان معموله است اینجا عهده پاک را با چنین شبهات و بهر طین میکنند و زستی کردند  
تمام عمر کیمیا را دو بار از آنها سر زده است بر زبان می آید و از آیات منقحه در سنن الهی که در شان  
آنهاست بجهت غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیه هم توبه تعالی لیغظهم الکفار  
دوم آنکه آنچنان بودند که برای الهی و تجارة نماز را با پیغمبر ترک داده میرفتند چنانچه در سوره جمعه وارد  
شده جواب آنکه ایستو که هم در تمام عمر کیمیا شد و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مدینه آمده  
خوانده در آنوقت از چهار جریق تلیل بودند و کسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نمود و زفته بود  
اول مدینه که در آنوقت از احکام اهل نودند موافق عاده خود زفته بودند چون برین حرکت عتاب  
آمد باز پرموان چنین حرکت تندیس توبه تحقیق شد و نیزه پیغمبر خدا را برای استغفار آنها الهی  
صا و شد و منقحه الهی شام حال آنها گشت سیوم آنکه مرویت زبان عباس آنکه نبی صلی الله علیه و سلم  
فرمود آورده شود مردان از ائمه من روز قیامت پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامه آنها جانب  
چپ ده بد و رخ دست داده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته گشت علیه شهادت ما و دست  
قیهه فلما توفیت گشت انت الرقیه علیهم پس گفته شود من که اینها متهم شدند جواب هر که عقل  
و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی تلیل است از مروان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم در میان کفر و دنیا گشته شده اند زنی حنیف زنی تیم و غیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین  
الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم يتفقون رضوا من الله و رضوا نانا و ينصرون الله و  
رسوله اولئك هم الصادقون و اولئك الذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون

من

من هاجرو اليهم ولا يجدون قسدا ودرهم حاجة مما اتوا ويوتونون على انفسهم ولو كان  
 بهم خصاصة الذين يتركون والذين يوتونون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم  
 راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين هم مع النبي صلى الله عليه وآله  
 في تبليغ النبوة وهذا نية العالين الشدا على الكفار رحمة بهم ثم انهم ركعوا سجدا يبتغون فضلا  
 من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في النور يوتون مثلهم في الاجل  
 كوزن الخبز شططه فانزله فاستعاط فاستوحى كالمسوقه يعجز الربيع ليعطيهم الكفاي وعلم الله  
 الذين اصنوا وعلوا الصلوات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء  
 وكانوا خيرة امة اخرجت للناس تاتون بالمعروف وتنهون عن المنكر ويؤمنون بالله يقابلون  
 في سبيله صفا كانوا بنيان ومصورا السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين  
 اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم وهنئ عليهم واعد لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها  
 ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجات الذين اتقوا من بعث  
 وقالوا وكونوا واعد الله الحسنات لغيره ومنهم القاعدون غير اولئك الذين يقاتلون في سبيل الله  
 باموالهم وانفسهم فضل الله للمجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدون درجة وكلا وعد الله الحنظ  
 ومنهم للمستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا  
 فاولئك على الله يفوضهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عموما لخالوا اخر سبيل الله  
 ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسق والعصيان  
 اولئك هم الراشدون الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا  
 اولئك هم المؤمنون نفعنا الله عنهم ورضقناهم كريمة لا تحزهم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا  
 اباؤهم وابنائهم واخوانهم او غيرهم اولئك الذين اتوا بالايمن وابداهم بروح منه ويدخلهم  
 جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضوا الله عنهم وهنئ عند اولئك حرب الله لان حزب  
 الله هم لا يفلحون هم الذين اجنباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الذين من حرم ملة ابيهم

الذين هم من خشيته يمشقون والذين هم ايات ربهم ومنون

ایهم هو ساهم المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول قد یبید علیهم و یكرونا  
 شهداء علم الناس الله مولاهم نعم للمولى و نعم الضیر تشهد لهم الله تعالی بان الرسول  
 و الذین امنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم  
 المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذلک الفوز العظیم  
 یوم لا یخرئ الله النبی و الذین امنوا معه نورهم سیرج بین یدینهم و یا معانهم یقولون  
 ربنا انتم لنا نورا و اغفر لنا الذنوب کلئذ قد یرالذین نهای الله تعالی عن ذنوبهم و اسوة  
 بتبلیغ السلام منه تعالی الیهیم بقوله و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی  
 یریدون و وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فقطادهم  
 فکون من الظالمین و بقوله قل سلام علیکم کتب بکم علی نفس الریح ان تر من عمل منکم سوأ یحیاتکم  
 ثم تلین من بعد و اصله فانه غفور رحیم الذی استرئی الله تعالی منهم انفسهم و اموالهم بان لهم  
 الجنة یتقانون فی سبیل الله یقتلون و یقتلون و عدل علیه حقاوة التوریه و الانجیل و القرآن  
 و یشهرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرتقیم الله من قاصحنا و ان الله لهو خیر الرازقین لیلئکم  
 مدخلا یرضون و ان الله لعل لعلیم الذی الف الله بین قلوبهم لو ینفق ما فی الارض  
 جمیعا ما اولف بینهم و لکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ ینیاعون النبی صلی  
 الله علیه و سلم تحت الشجرة ۰ یراک در حق این جماعت که در قرآن مجید احوال شان چنین  
 مذکور شد گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار است بدان نیست بلکه انکار  
 است بتوریه و انجیل و زبور نیست و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز و نمیخوان  
 گفت بدان کسی که او را غفل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ۰  
 چهارم آنکه مخالفت کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند  
 اخرجت نفوه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیت که در حجره حاضر  
 بودند و اثر تنب زایل است بودند بلکه آنها هم در حق بودن بعضی می گفتند



با آوردن فرط اس فلاطن نینم و بعضی توقف میکردند برای تخفیف پیغمبر بعد ظهور آنکه  
 این امر با جزیم نیست یا طلب ظهور بنم میکردند و لکنه قالوا استنبوه و جواب از طرف  
 آنها که تحت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهادن میکردند و کثر قبول می نمودند  
 و بر اقیه امر او نمیکردند و عام قرآن که از سارقه آنها در امتثال امر و محابده آنها خبر میدید  
 فراموش کرده سندی آرزو بخدمت هدیفه که در قصه خندق روایت کرده که رسول خدا  
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد از شده همگامی جواب نداد پس چون مشرود  
 تم با خدیفه و نام مبرزبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر بخار  
 بیار که چه کردند پس چون زقم مطلق اثر سولانیا ختم کو پا در حمام سپردم پس زقم  
 و آدم و خیر آنها رسانیدم جواب بقیضه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 تعریف کرده باشد و امر صریح بگفته باشد و در آنوقت بسبب عرض بعضی عوارض شکر  
 در جواب آن توقف شده باشد پس بقیضه دلالت نداد بر غلبه قبول آنها امر او و آنها  
 را و ترک مراقبه را و معارضن نمیتواند شد نفی مخصوص تطهیر که متعالی میسر ماید و  
 اولیاک بسیار عون فی الخیرات و همه لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه  
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او جسم داخل صحابه بود ششم آنکه  
 مسلم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذت الحجر که هلموا عن النار  
 فتغلبون فی حق من فیها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث  
 بران دلالت نداد و جایز است که خطاب با جمعه و عوده باشد باجماعت معین باشد که ایمان آوردند  
 پیغمبر تره شدن باجماعتی باشد از مولفه التکلیف ایز اهل نفاق نه برای صحابه که ام که روح شیان  
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست منتهی آنکه مسلم روایت کرده عن عبد الله بن عمر بن العاص که  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اذ افتحت علیکم خزائن فارس و الروم فتنافسوا فی تحاسن  
 لشرفی و ان لا تنبأ بخصون به جواب این حدیث ارشاد است از

در آن زمان و تا حدی و تا بعضی روزها و قبال دنیا و بر موقوف است از پیغمبری بپایانده است تمام منزلت  
 و نیز این خطاب جمیع صحابه است با اتفاق هر که در روایتی از پیغمبر آمده است که من خلقی من الله و من  
 فی خلقی من الله و من فی خلقی من الله پس در این حدیث بطعن بر صحابه است که شما آنکه سعد بن ابی وقاص  
 روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی حلیا فقد اذی الخ و سبح صحابه علی را ایثار کردند  
 و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر عیسی عمر را برای طلب علی فرستادند و با وی بیعت  
 کردند پس علی بن ابی طالب عیسی عمر غضب است و فرمودم را گفت که پیغمبر داشتش بر دراز و بر دوازده علی آمد و او از او  
 که در یک شام او در شب او پس در دوازده او را سوختند و شکستند پس طایفه آمد و نام پدرش یا او در عمر شمشیر بر او  
 و در پهلوی فاطمه خلیفه و علی را گفتند که بر خیز و بجهت کن اگر بقیه من کنی ترا می کشم و صحابه برین اتفاق  
 کردند و علی و دو تن دیگر از صحابه که در آن وقت پیغمبر را پس داشتند انداختند جواب بن فاطمه که مذکور است  
 را و افضل است و الا فوج و دشمنان علی با ایشان صحابه لازم آید و بر سر و صورت مکتوب قرآن که در این صحابه  
 نازل شده لازم می آید و حق است که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم می کردند و با وی محبت می نمودند  
 و یاری و مددکاری نمودند و او را میگرداند قال عبد الرحمن بن ابراهیم شهدنا ما صنعین مع علی فی ثمان مائة  
 من بائع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث وستون منهم عمار بن یاسر و شهدنا بیعناهم غیر من المهاجرة  
 و الاضمار و شهادة و ادبنا صحابه در کتابهای خود و خطبههای خود و علی رضی الله عنه و ابوبکر  
 رضی الله عنه محبت محبت می داشت با علی و روح او می نمود و در فضایل و بر او ذکر میکرد و فرمودم بر محبت  
 او و بر محبت رومی الدار عن الشعبي انه قال بدنا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال  
 من سران ينظر الى اعظم الناس فضلة واقربه و افضله حاله و الاكثرة عناية عند رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الى هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدار قطنی  
 عن سعید بن المسیب قال قال عمر انك لا تعلم شرف الاكولة علی و عبد الله بن عمر انك لا تعلم شرف  
 خود از هر دو علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و هزار با سن او علی را روایت کرده که چون ابن عمر  
 خبر رسید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر او از مدینه برست منزل راه رفت و ما پسین ملاقات کرد

و گفت یکبار می روی حسین گفت بفرمان میروم و خطوط و سینه تا جاهای اهل عراق میجوید این عمر گفت انجام و  
 در خطوط آنها منکر و من ترا صدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت  
 اختیار داد و او آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستی محتضالی شمارا  
 باز دنیا باز داشت است مگر برای آخرت حسین گفته این عمر باز گشت بن عمر او را در کنار گرفت بگفت  
 و زبانه و دواجیه مخالفه صحابا علی رضی الله عنه روایض میگویند حضرت اقرار است در وقت خلافت  
 ابی بکر و عمر و عثمان اصلا خلافت در میان نیامده و علی رضی الله عنه خلفا ثلثه را بطوح و رغبت خود جعیه  
 نموده و اندک تو فتنه در پیته ابی بکر فرموده بود و آنرا حدربان کرده و گفته که ناخوش نشو بودم مگر آنستیم  
 که ما را در صورت شریک بکره بودند و اگر نه ما می دانیم فضل ابی بکر را او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای  
 دین اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم و همیشه علی خیر خواهر  
 خلفا ثلثه میکرد و در حد و باری و در گاری آنها می نمود و در مشورتها ی دینی و دنیوی شریک  
 و مشیر آنها می شد و نا آخر عمر خود با فضیلت ابی بکر و عمر بفرس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس  
 متعدد و بر سر منبر ماسخن میفرمود کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و می گفت  
 که او را حد و عقوبتی میزنم و در وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه که امام اصلا مخالفت و مناعت  
 در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر سبکست چنانچه منازعه های علی و معاویه  
 متواتر گشته حالانکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی معتبر مناعت آنها موی نشده بلکه مخالفت و اتحاد  
 متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با ایشان بیعت شده عثمان را محصور کردند  
 و عثمان مجبور قتال شده و فوت ناجدی رسید آتش فتنه عالم را در گرفت و از قایب مسلمانان  
 بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفا آتش فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان  
 عثمان خود را بر حق میدانند و عثمان را بر اهل و بد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر  
 و کعب بن بشیر و محمد بن کعبه غیر عثمان قتل عثمان حسرت میکردند و او را بر حق و مظلوم میدانند و مخالفان  
 را بر اهل و ظالم میگفتند چون این سخن او با ایشان شنیدند خود همتند که با کاتبه شود و بهم با محب را

اعدت رسانند آنها از خوف ترو با نشان بر سر گرفته چنانچه طحله وزیر بسوی مکر فتنه نام المؤمنین  
 عایشه که از پیشتر قصد حج بیکر نموده بود او را بگردن یافتند عایشه گفت که تا رایح حال است طلحه وزیر  
 گفتند که از خوف ترو سواست بخواند ای طحله وزیر عایشه را گفتند که اگر تو برای او با ما باشی شاید  
 که بخاطره که مصدق تر شده اند توجیح کردند که تو ام المؤمنین هستی عایشه این سخن قبول نیک کرد  
 آنها حجت آورده وند بقول تعالی که خیر فرستادیم از خودم الا هو احد فتنه او معروف و اصلاح  
 این الذم این حجت عایشه صحیح آنها قبول کرد و اراده کرد وند موضعی را که از ترو با نشان محفوظ  
 باشد پس اینها متوجه بصره شدند و با نشان بودند عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیرتیا غور  
 دران دیده که بدان علی در او نیز نداشتند اضطراب کردند و باطلی بینه نموده چون دران وقت دیگری  
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فرعون کنایه است و از هات بین علی بضره خلافت  
 قبول فرموده از انجمله بیعتی گرفت و جامعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون  
 علی را مستحق این امر جلای الشیام میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه وزیر هم در وقت  
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکه رفتند بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام  
 او با نشان داشت البته چون عایشه باطلی وزیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بدین رسیده  
 که عایشه و جمعی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سوتوجه شد و قطع را از اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی طلحه وزیر فرستاد تا با هم متفق شوند قطع چون آنجا  
 رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای ماور تا با این حرکت چه چیز آوردی گفت  
 ای پسر علی بن ابی طالب عایشه را چه فرستاد تا طلحه وزیر فرستاد و قطع را با آنها گفت که صورت  
 اصلاح چیست هم دو گفتند که قاتلان عثمان پس از آنها انتقام باید گرفت قطع گفت  
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در پی وقت لشکر فتنه و صلح باید کرد و گفتند خبر  
 گفتی پس قطع پیش علی باز آمد و قصد ظاهر کرد علی از این سخن خوشش نشد و قدم متوجه  
 صلح شدند و همه در هم چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه وزیر سلام گفت فرستاد ما

و آنها

و آنها بر علی سلام گفتند در دوران دوران آمد و رفت میداشتند و مردم را صلح خویش و راضی بودند  
 فاطمان عثمان ازین سخن میگویند که تمام شب با بنم مشورت نمودند عبدالمعین کسب با منافقین نمودند  
 که رسیدن آنجا غنچه بود گفت که تیرت شما در صلح نیست علی را صلح کردن ندمند و چون قسمه است  
 و مردم برای صلح آینه شامقان پیش برید چون رای آنها بر تیر گرفت هم از میان عبدالمعین سب از اثر  
 شد قتال شروع کرد و در اول وقت بر سر که جنگ جل نام یافته پیش آمد دوران جنگ کسی را از طرفین قصد  
 قتال نمودن فقط از عبدالمعین سب پیدا شده که از کفر القری و جابری علی السلام و ذوالصلح شهر  
 دوران جنگ نیز در هزار مسلمانان کشته شدند و کلمه در زیر شهید شدند و آنچه ولایت دارد بر آنکه عاشر  
 و طلحه و زبیر باقی نبودند و صلح بین الناس منقطع شد و قصد قتال میکنند حدیثی بی بهره است  
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و الزبیر  
 فخر کتله صحیح و قتال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدا فاعلیک الانبی و صدیق او شهید  
 اخراج مسلم و حدیث سعید بن زید قال شهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول  
 انبت حی و فاعلیک الانبی و صدیق او شهید و عدم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر  
 و عثمان و علی و طلحه و الزبیر و سعد بن ابی وقوف و سعید بن زید اخراج بن حیا چون پیغمبر صلی الله  
 علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان مانعی نبودند و از دست یاران عبدالمعین سب  
 مظلوم گشته شدند از بی و در وقت معاویه بود و او هم قصد نماز داشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست  
 که امیر المؤمنین فاطمان عثمان بسپارد یا آنها را از خود بر کند چون امیر المؤمنین از جنگ جمل فارغ شد  
 و مظهر و منور گشت این پیغمبر معاویه بر سر معاویه منظر شد و ز شام بر آمد و از بیطرفت امیر المؤمنین کرم  
 نرود و در بیک فرات قتل اتمام افتاد امیر المؤمنین شبر بن عمرو بن حصن اشهدی را با جامعی نزد معاویه  
 فرستاد تا وی اطاعت نامه عهده کند بروی و آمدند بگفت گویند میدهم ترا بخدا که جانقه مسلمانان را تفرقه  
 کند چون می شناسد که کار علی بیهم نخواستیم که فاطمان عثمان آنها را تفرقه اند پس آنها گشتند و این سخن علی  
 رسانیدند و امیر المؤمنین فاطمان عثمان و سبب بر ماندن تسلیم فاطمان ان کو که فاطمان حرکت قوت گسترده

علی رضی الله عنه تسلیم آنها صلح ندیده و دانست که اگر تسلیم حلبی هم بکنند ام خلافت مفضل می شود  
 تا غیر تسلیم آنها صلح و دنیا بای خلافت استحکام گردد و کلمه مسلمانان متفق شود انگاه او با نشان  
 بعد از خلع کلمه مسلمانان ضعیف خواهد شد خاندان در پنج ابلاغه آورده که بعضی بایران به علی گفتند  
 که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من توه ندارم و آنها بزرگوارند  
 آنها بر من علی ندانند من بر آنها زور نمیکنم امیر المؤمنین با نتیجه در تسلیم توفیق کرد و معاویه همان روز کلمه  
 حمایت و با نشان میکند لندارای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که ایضا تهم یعنی قاتلان  
 عثمان باغبانان ظالمان اند کسی که مددگاری آنها کند مثل آنها ازین تفریح معلوم میشود که معاویه بای  
 طلب خلافت جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیقت خلافت علی رضی الله عنه و بعضی گویند معاویه در سبند  
 طلب قاتلان میکرد و آخر طلب خلافت بهم بمزوره بود و بعضی خلافت علی قایل نبود میگفت که تیرا و نشان  
 با علی معتبر نیست تا اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعت کرده بودند باز کرده بودند و بعد از  
 آنکه بیعت نمودند معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذ امانت لینه اسق افرضی یحسب  
 از بیعت او را طمع خلافت بهم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر سر تفریح معاویه و در اجتماع خود  
 خطا کرده چرا که طمع آنجا تهم بر عثمان مسلم لیکن نبی آنها تهمی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان  
 شهید شد و علی خلیفه شد و با وی بیعت کردند یعنی مانده پس باقی ماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص  
 بعد طلب و در تعلق بشرط قدره و استیفای ثبوت قتل بر ذمه کسی تعیین بر ذمه امام است و بقیه بر ذمه آنکه امام  
 در استیفای صحیحی یا قصاصی نهادن کرده قتال امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعت بکره شده طایف است  
 بلکه سایر مهاجرین انصار و فضیلت علی رضی الله عنه مترف بودند و لند علی رضی الله عنه بر معاویه حبه آورده که  
 بیعت من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با من سیکه با ابی بکر بود و عثمان کردند از  
 مهاجرین انصار و لند اهل سنت در جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه باطل و باعنی بود  
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم که عمر را فرموده بود و قتالک الیقت الباغه لئلا یتبد قول الی سنته است لیکن  
 چون منشا این معی معاویه اظهار اجتهادی بود که در حق از صواب و نصیبی از ثواب وارد معاویه

و دانسته

و مانند او را عاصی میگویند و از طعن و تشنیع بری میدهند و با فرض الزام معاویه بر این حال بنا بر خطا  
 نکرده و دیده و دانسته یعنی کرده باشند در آن صورت هم نسبت کفر بوی و هم لایقیش کردن کفر است  
 که لازم می آید از آن انکار قوله تعالی کل امن بالله و ملیکته و کتبه و رسله لا یفرق بین احد  
 من سله چه در اول این آیه است همچنین لول دیگر آیات را با او بیست و با جماع ثابت شده که در امان  
 اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسول و آنچه قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است  
 می باید و از معاصی صغیر و کبیر کافر نمیشود پس تقدیر ثبوت محصنه معاویه بر سایرین در آن جامعه  
 باشد که تقضالی ثبوت آن فرموده الا این خلطو اعلا صالحا و احسینا عسی الله ان یتوب علیهم  
 ان الله غفور رحیم خدا من احو الهم صدقه تطهر هم و تزکیهم بها و صل علیهم ان  
 صلواتک سکر لهم و الله سمیع علیم اما میگوید که خود از ائمه اربعین روایت میکنند که انما اصبحنا نقال  
 اخواننا فی الاسلام علم ما دخل فیہ من الزیم و الا عن جاج و الشبهه و التاویل کدانی نفع العباد  
 اینهم بر اسلام اند اولاد دارد بلکه نقطه شبیه رحمت در آنکه نبی معاویه بنا بر شبیه و خطا بود در اجتماع و بنا بر  
 لغت و عناد کما لا یخفی و از صحابه معاویه چند کس بودند شماری و اکثر صحابه علی رضی الله عنه بودند چنانچه  
 با آنکه شت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص عبد الصمد بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری  
 و ابو سعید قفا عدو بودند و کمان اکثر نام آنست که شمسک اینجایه عمووات نبی است از قتال مسلمین در زندقه  
 چنین نیست چرا که آن عمووات مخصوصند بقاتل همراه امام حق و بدون علی رضی الله عنه امام حق امر است  
 اظهر الشیخ سن توان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستندشان احادیث  
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بر وجهی که از پیغمبر  
 که متون آن صحیث از دو صد زیاده در کتب سند اوله مذکور است و صاحب طریق منشیه آن از حد حصار  
 بیرون اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ستلک فتنة القاعد فیه خیر من القائل  
 و از نجدت کسی گمان نبود که همراهیان علی رضی الله عنه بجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی همچنین  
 گمان برد حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده و یحک یا عمار تقتلک الفتنه الباغیة نذایم

الى الجنة ويدعونك الى النار وعلماهم على رضى الله عنهم شهدوا وانه حديث نفعهم اسيان معاوية  
 ثابت بنى ثور وجر الكبريت فهدى صلى الله عليه وسلم ان فقهه رافعه بانجيه كفته ووجهه بسوى نار نار ابرانت كه بنى  
 اذا نام عن معصيات است بنا خطا اجتهادى معذور وان كفت واكره لنفس الفعل لوجه معصية است  
 معصية مودى است تاتر سवाल بسو كيكه قال با امام حق عبادة است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم  
 سلم ان الشارة بقوه وقرشند جواب آنحضرت صلى الله عليه وسلم بنور فرست در بافته است  
 كه اين فساد شتى نيست چنانچه امام حسن عليه السلام در تفسير سوره قدر روشن تر بيان فرموده  
 ان التبعي صلى الله عليه وسلم اى بخي مته على منبه هاء ذلك فزالنا اعطيناك الكونيات  
 يعنى نظير الحبة ونزلنا انزلناه فليس له القدر وما ذلك ما ليله القدر ليله القدر  
 خير من الف شهر يعا اربع ابدك بنو امية يا محمد قال القاسم بن الفضل فدر ناهها فاذا هو القاسم  
 كالمزيد ولا ينقص ذلك الا ان هذا از نيمه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اشاره بقوه وقرشند نظر را كه در  
 فائده معتد به نبى بخش در نيمه حسن عليه السلام صلح کرده و بر روي قيام نموده عرضك  
 صحابه در آن تخلفه نميكن بودند كه را على و صلى الله عليه وسلم همچو ديگه طعن آنها را جسيست و جماعى قاعده  
 مستقر از طرفين بنا برض پيغمبر صلى الله عليه وسلم و اينها ثناء آنحضرت بر حقى ميگردد و ذكر مناقب وى نموده  
 و ادراستى با خلافة ميگردد ليكن از كلام بعضى از آنها تشبيه در حد خلافة مفهوم ميشود و از كلام كه آنها  
 بنى و اينجا هم هم عمل ضمن نيستند و چند كس معذور و با معاويه بودند و اكثرشان از اعتقاد و بوبت سلمه  
 جمع کرده بودند و قال جابر بن عبد الله استند ليكن صحبت معاويه بوجوب خوف از شتر قائلان عثمان آنها  
 با وجود حضور و ز قال شريك نميشوند عرضك كه اين محاربات كه واقع شده دلالت نيز بر بركت خدا بانه هم  
 عداوت مخالفت داشتند چگونه تصور كنند اين معنى را كسى كه ايمان دار و بقوله تعالى اذ كنتم اعداء  
 فالذين قالوا ليه فاصحتم بنعمته اخوانا و قوله تعالى والذين قالوا ليه فاصحتم بنعمته اخوانا  
 الارض جميعا ما الف بين قلوبهم ولكن الله بيدهم وقوله تعالى رجع اليهم فاصحتم بنعمته اخوانا  
 و عثمان صحابه ميفرمايد الذين ان مكناهم في الارض فاصحتم بنعمته اخوانا و قوله تعالى

وامر



و امر و بالمعروف و نهی و الحسن المذکور این آیت بر آن است بر آنکه در افضل این مطاوعن صحابا بود که بگفتند  
 کا و رب نذر که مقدم یعنی مکین صحابه از ابتدا زطلایه ابی بکر تا خلافت علی مرتضی و حسن منتهی بلکه  
 تا خلافت معاویه ثابت شده گمانینهد باید بهت پس اگر تالی ثابت نشود یعنی صحابا تا قاضی ساقوت  
 و انما و زکوة و امر معروف نهی منکر مکرده باشد بلکه چنانچه در بعضی کماکان میسرند که آنها با هم عهد و  
 و مخالفت و نفسانیه هستند و خون ریز بهایناحتی فی تاویل شریعی نموده اند که مذکور کلام الله عز و جل  
 نمود با بعد از سلب یعنی منتهی صحابا کردن و مناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها  
 قرار دادن و در پی آن شدن با دین خود دشمنی کردن است بلکه راه سعادت است که اگر قوی نیست  
 از انجامه مشهوریم با نیز در یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود  
 که تعالی میفرماید لولا اذ سمعتم فی ظن المؤمنین و المؤمنات بانفسهم خیر ایضاً میفرماید اللین جفا و  
 من بعد هم بقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا  
 حننا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم هم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول  
 صلی الله علیه و سلم که قائم نخواهد شد قیامت تا که نخواهد گرفت آنه من و اصحاب و احوال برابر و اصحاب  
 و احوال کفار فارس و روم جواب بخیر است در صحابا مطمن بنینوا نشد بلکه قضا و آخر آنه است و این سخن  
 پیغمبر است و بظهور آمده که در افضل مثل کفار فارس یعنی عجم شدند که سبب گویند بقصد و خالق و انکار  
 قدر و آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و بجز خدا نذارند سبب گویند که مروی  
 ام و ولد خود را بدگیری حلال میکنند جائز است و بعضی پاره خود را در نماز پاک میکنند  
 و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند و عن سلافة  
 روافض خدا را متعدد و سبب گویند چنانچه آنها عیسی و مریم را سبب گویند و این چنین در  
 بسیار چیزها باطل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو عدویت العبد نبودی بگفرد و جا بلیند و خوف نداشتم از  
 آنجا رفتوب که آنها بر این امر میگردم من بیدم که بعد در اخل میگردیم و در کعبه آنجا از آن خارج

مانده یعنی حطیم و از زمین پوستانه میگردم و بسیار ختم آنرا و در زوزه یکی شرقی و یکی غربی بر ساسل ایام  
 علیه السلام و قوم عاشره نبوده اند که در پیش پس از حدیث از بر اعتقاد ای آنها خبر میدهند جواب بیجا مراد از قوم  
 عاشره آنها هستند که در فسخ مکه ایمان آوردند نه هابرین و التامین لهم باسنان المشهور و هم با نیز بعد  
 عهد هم من انجا بلایه پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای ششصد و پنجاه نفرین مردم که در فسخ ایمان آوردند امیل  
 نگردید برای احتمال انکار بعضی از آنها و از حدیث یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود و چون فسخ امری  
 مستلزم وقوع آن نیست پس این حدیث را در مطابقت بیس صحابه از هابرین و انصار و غیره در پیش  
 آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد متره فان **فصل السوا** در جواب مطابعت با بعین و نتیج  
 با بعین و فتمها و حدیثین و جمیع مسلمین از اهل سنته سید المرسلین و آن هر زده ای آمد یکی آنکه در قرآن  
 در وضوء مسح قدیمین است میشود و اینها عمل میکنند جواب در قرآن قراة تصعب بر مردم و آمده و حطعت  
 بر بعین است و در میان آوردن جمله و اسحوا بر و سکیم برای افاده استحباب ترتیب است و چون بنا بر جواب است  
 تقریر نه الی الکعبین تا بناید احادیث که در جرد تو از معنوی رسیده و زاده تحقیق این سنه در کتابنا بالا حکام  
 ذکر کرده ایم اینجا بر آنرا که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود و عباسی از علی بن حمزه روایت  
 کرده که از زبانی ابراهیم از و طیفه قدیمین سوال کردم گفت بخیل غنملا و محمد بن نعمان از ابی نظیفه از ابی  
 عبده اصدر روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر تا که پاره شستی پس باید که مسح کنی سر را  
 پیشتر یا پارها زبنتوی این اثر بر فضیلت ترتیب دلالت دارد و کما هو مذکور است شافعی رحمه الله علیه و ابی جعفر  
 طوسی و غیره از امامیه بین اثر با بسناد و ما که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار  
 از زبیر بن علی از ابی ابراهیم از علی بن ابی طالب و این کرده که گفت علی شستم برای وضوء پس پیش  
 اندر رسول صلی الله علیه و سلم پس سر گاه شستم با بی خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای  
 علی خطا کن میان کشتان و آنچه رو افرض نقل میکنند که اهل سنته هم مسح قدیمین روایت کرده  
 اند ایندرون معصن است و دریم آنکه اهل سنته با صحابه دوستی میدارند و صحابه با اهل بیت بیخون میدارند  
 حوا یا بندرون معصن است و خانیچر با لاکه شسته و کتب اهل سنته صحاح و مساندر متند از احادیث

فضایل

فضائل و مناقب ابن سبت که صحابه کرام از او روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حضرت پیغمبر  
 علیه السلام روایت میکنند من معات وهو مبغض کالجهل دخل النار وان صلته وصام  
 لخر جمع من الخلفاء منهم الطبرانی والحاکم حدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق  
 الخ حله الطبرانی پنجمین حدیث بسیار روایت می کنند اگر نبض شنیدند پر او در فضائل اهل البیت  
 بسیار روایت میکردند بلکه در سنن اهل بیت روغن اند چنانچه بالا گذشت که از اولاد و سایر اهل بیت  
 و سنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدارند و بعضی دیگر را خاصیت  
 تفصیل آن بالا گذشت سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 سوره نجم بخواند بعد از آنکه ایتم اللات والعزی و مناة الثالثه الاغوی بزبانش بگوید  
 شیطان گذشت تلك الغرائق العسلان سفاغتهن لیرتجی و چون سوره تم کرده و پیغمبر و مؤمنان  
 سجده کردند و کافران هم سجده کردند بجان آنکه مجربا اصلاح کرده و نارا اصنام خوانده و ازین روایت  
 تجویز جریان کلمه کفر بزبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و معنی است بعضی مفسران  
 و مؤرخان حقیق آورده باشند و صحیح است که شیطان در اسماع کافران و دامای شان صوت  
 لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند کسی از مسلمانان این کلمه شنیده و از آن  
 مطلع نشده تا که پیغمبرند از جبرئیل پیغمبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمان را اطلاع داده و پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم عقبن شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و صارا سلنا من  
 قبلک من رسول و لانی الا اذا تمنی الفی الشیطان فاصنیته فینتم الله ما یلق الشیطان  
 شره حکم الله ابانده و الله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل به مایس میکنند و لیر باذن بد الله  
 جواب حق تعالی اوزن فرموده است حبت قال فاعتبر و یا اولی الا بصاحبه فیا من کتاب  
 و سنته و اجاع ثابت میشود شرح و مبطل آن در کتاب اصول فقه مذکور است اینجا نام ویر اما سیر از آنست  
 و ال بر عقیه قیاسی که کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده  
 که در بن الخطاب صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پیغمبر سید که به پیغمبر سید در سخن کسی که جماع

گفته ای خود و از آن کند انصار گفتند لما من الماء و ما جرحین می گفتند اذ العقی الخنازاع و حسب  
 الضل پس گفت علی را تو چه میگی ای ابی حسن علی گفت اذ العقی الخنازاع این حد واجب می کنند و  
 یک صاع آب یعنی غسل واجب گفتند این سخن را و پس علی قیاس گرفت بر حد و با تو صادق و بر بدن علی  
 ابو صفیه را اجازة قیاس داده اند چه آنکه میگویند که امامیه ندک اند و اصل سبب بسیار حق تعالی بر آنکه ثم  
 مع کرده و فرموده لیس من عبادی الشکور در جواب مراد از شاکر که صیغه مبالغه است اولیاد الله اند از اول  
 گفته در فرض گفتار آنکه سگوار و کثرت دلیل حقینة مذموب است گفتار علیه السلام بدین الله مع العیاقه قوله  
 علیه السلام علی کبر بالواد الا عظمه و این اثر را امامیه از امامیه رواایت کرده اند شتم امام میگویند که اصل  
 از ابی صفیه و شافعی و مالک و احمد از حد سبب کرده اند و امامیه از امامیه معصومین بسبب سبب اولی بالانواع  
 است جواب ابو صفیه و شافعی و مالک و احمد از امامیه است و از اصحاب که موافق آنرا نیز میباشند معصوم اند که  
 این پس سلسله ای است به غیر مبتدی میشود و مخالفان میگویند آنها مذموب از شام من حکم به شام من مسلم و  
 شیطان طایف از عبد المذنبین سببنا صفیان و ضاعان کنانان اخذ مذموب کرده اند و آنها بر جسته  
 و صادق و غیره افزاینده اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده پس مذموب افضل از غیر مذموب  
 است و از امامیه منضم آنکه جواز را طریقه مالک مذموب مالک و سبب مذموبی همچنین قضی و این مطهر  
 علی و ابن طایف است کرده اند جواب میهم که است چنانچه غیر ما بر صحابه افزاینده است از حد الله علی الکا و نیز  
 شتم امامیه در فضایل علی دارد است شفق علیه است میان اول ستمه و در فرض و آنچه در فضایل  
 نهضای گفته دارد است مختلف نیز است پس مختلف فیه برای شفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح  
 میباشد که عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر  
 این قول رد فرض صحیح باشد نصاری نیز مانند در فرض گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری  
 شفق بیلا ستمه و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم مختلف فیه است و بطالان این قول ظاهر است  
 بنهم آنکه شیعه در محبت خود عقین دارند بخلاف اول ستمه که در محبت خود شگ دارند و بجانب حق تعالی با تابع  
 من شاک جواب در صورت موت بر ایمان مومنان عقین هزاره بر آنکه بعد از او معاصی یا بعد از او انجام

ببرینت

به نیت خواهد شد و عقاید اهل سنته البتة صحیح است و اینها درین تشکک نیت و تشکک مکرر بحسام کار  
 خود در واقع اگر یقین دارند که بحسام کار را البتة عبرت میدهند خود را این عوی علم غیب بدی  
 البطلان است نمی بینی که بعضی روافض احقر کار کار فرمی شوند یا کسی و بعضی سنی احقر کار  
 روافض میشوند یا مانند آن و انکار آن انکار بدیهیات و اگر یقین دارند که حقیقتی از معاصی ماسوال  
 نخواهد کرد و این مذموب مرجیه است و درین انکار آیه قطعیة لازم می آید و هم آنکه اهل سنته  
 اقتدای کنند ابو عیینة و شافعی را و بسزوم ندارند بر سن خاتمه آن با و اقتدای کسی که جزم  
 بر نجات او نباشد ضلال است بخلاف امامیه که اقتدای میکنند بایمه و بسزوم می کنند به نجات آنها  
 بواسطه سنته ابی سعید و شافعی را را وی احکام سببی معصوم می دانند پس معتقد است  
 ایشان ب حقیقه نبی معصوم است لایعیر بخلاف روافض که معتقد ای شان و ضامان اند و عقاید  
 که بر آنها افرا کرده اند نه مثل نصاری و غیره که عبادت عیسی و ملک می کنند چون  
 حکم کند حقیقتی که هر که غیر خدا را عبادت کرده بود آن عابد را با سجود او بد و زخ میرسد  
 نگاه حق تعالی شیطانی را بر صورت عیسی کرده او را پیشوای نصاری کرده بد و زخ برد  
 بل کاتوا عبیدون لکونوا کثرهم بجمعه مؤمنون با باز و هم آنکه اهل سنته  
 ابو بکر را امام میدانند و ابو بکر در امامت خود تشکک میداشت که وقت وفات خود گفت  
 لیکنی كنت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم هل للانصار في هذا الامر  
 جواب این بر منوع است و اقرار ابن مظهر علی با حقه روایت کرده و از ابی بکرانه مع رسول الله صلى الله عليه  
 بقول لا فتنة من تربین چنانچنین حدیث بروی صدیق عاوذ سید فخرخ خوانده و التسلیم نموده و واقع  
 آنکه اهل سنته نامور در اشباع ترجیح میدهند و سر او را اشباع علی را در از رضی الله عنه نسبت نامروی می کنند  
 به صدیق اکبر و سندی از نبی قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا اشباع نسبت نامروی بصدیق اکبر است  
 و قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا و حق صدیق اکبر مثل قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا  
 الرسول و حق موسی است بلکه در حق موسی خا و حق فی نفسه ان الله مع من اتقى الله  
 لا تحزن ان الله معنا





پس نسبت تشنگی برابریم و سیدالاسلام محال است جواب مراد از تشنگی بجا نرود و قلب در حصول زیاده  
 به معین و قوه طایفه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان نیز میدانند و عوام و آن مشافی ایمان  
 نیست چنانچه فیض قرآن بر آن طاق است قال ولله تو من قال بلی ولكن لیطمئن قلبی به بلکه  
 مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب یاوه علم و یقین بپوش مالایق  
 نریم بان زیرا که ما موریم طلبین یاوه علم حدیث قال الله تعالی و قل ربی دینی علما یا لکن گفته شود که معنی  
 حدیث است که سوال ابراهیم از جهت تشنگی بود اگر برای تشنگ بودی سخن حق به مندا لکن لکن لکن  
 فکذا ابراهیم عجم آنکه اهل سنته روایت میکنند غنه صلی الله علیه و سلم انه قال لکن لکن ابراهیم الا لکن  
 کلمات اینجا نسبت کذب شده بسوی ابراهیم و اینها موصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از  
 تعریض و تشمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن ملاعنه تحقیق کذب بر پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم ثابت می کنند بنا بر تفسیر آن تسلیم است عدم وثوق از اقوال کما ابغی و کذب بر ابراهیم را هم  
 از این قبیل میگویند و آن طاعت ششم آنکه اهل سنت در صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکنند  
 که فرموده شیطان میگردد از سایه عوارضین تفضیل عمر بر انبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرد  
 قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادک علی شجرة الخلد و طاک  
 لا یبله و در روی عمل کرده است قال انه من عمل الشیطان و ابوب راس که وحیث قال انی  
 منی الشیطان بنصب عذاب و در قرآه محمد صلی الله علیه و سلم انما کرد و مازل نند و ما ارسلنا  
 من قبلك من رسول ولا نبعی الا اذا منی الفی الشیطان فی امنیته جواب فرشتگان کنایه  
 از خوف و عدم تسلط او بر همه حفظ ای دوستمان خود را وحیث قال الله تعالی ان عبادا من  
 لیس لک علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف ده و در قوله تعالی قل بان الملوت الذی لغروا منه  
 مراد شدت خوفست نه فرار بمعنی جستی و این شدت خوف که شیطان از عراست و از انبیا بطریق اولی  
 نابت است انسانی آن نیست که ایمان او سر کند چنانچه با وجود فرشته خوف شیاطین از هجوم آسمان  
 از ایمان استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظا من کل شیطان ما رد الا من استرق السمع

السمع



السمع فاستجاب له نأقت وانهما ياتان كبريات انبيا واولاد الله وازند هم اول و مصروف از ظاهر امر  
 چنانچه در كتب تغيير شرح و بسط نوشته شده و اتواف انبيا بمعيصته خود از راه حسن نفس است بكم تمام امر او ختم  
 آنكه اهل سنت روايت ميكند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده كه داخل بهشت شد هم خوش نخلين بلال  
 را پيش خود نشنيدم اين حديث لا ندر در فضيلت بلال علام ابى بكر صديق بر آنست و عليه السلام نمودند  
 منها لان اسباب افضل من السبوق جواب ابن باطلست و ناقص نسبي چرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
 صورت شاه بلال در هم چنين صورت شاهي ديگر مومنان را ديده چنانچه طبراني روايت كرده از ابى ناسر  
 كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود داخل بهشت شد هم نشنيدم پيش خود او را و از حركه بلال و بالاندر بهشت  
 ديدم غير از آنكه خود او را پايين نرديدم اغنيا را حال آنكه اينهمه بعد قامت داخل بهشت خواهند شد هم آنكه اهل سنت  
 روايت كرده اند كه پيغمبر اخرون روز عوف بسوي عمر نظر كرد و در تبسم فرمود و گفت كه حقتقالي مهابات كفي شد  
 بهندگان خود عاتق و بغير خاص از مديريت فضيلت عمر بر پيغمبر لازم مي آيد چه خود را از خواص نشمر  
 جواب اين قول باطل است چرا كه اين حديث لا ندر در برابر آنكه حق تعالي بغير عمر خاصه مهابات نموده  
 باشد پس از اين حديث فضيلت عمر را بي بكر هم لازم مي آيد چه جاي انبيا هم ضمن چهاردهم آنكه اهل  
 سنت نماز بر پيدي نشك جانز سبب از جواب ابن تيميان محض است چرا كه طهاره بدن و ثوب و مكان  
 شرط جواز صلوة است ندر تمام اهل سنت بلكه نماز بر پيدي ندر سبب اماميه است همان مظهر حله  
 در ارشاد و ابوالقاسم در شرح و طوسي و حنبل و نوشته اند كه نماز در نجس جايز است اگر نجاست  
 مستعدى نباشد و طهاره مومنين و فقط شرط ميكند بازيده هم آنكه ميگويند لعيب بشرط نجاست ندر اهل  
 سنت جايز است جواب اين هم كذب ندر است لعيب بشرط نجاست ندر ابى حنيفه و مالك و احمد  
 حرام است و ندر دشمنى بركب قول او كه رواه بشرطيكه اخطال در نماز ما و نسيه و اجابات كند  
 نزع و كذب بگردد و صورت حيوانات از اسب و فيل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن  
 نباشد چرا كه با اصرار كسيه مي شود و صحيح است كه شامى اين قول رجوع كرده و يقول آنكه  
 قلته فتوى داده و بگفته بشرط نجاست كمال شده تا ندر هم آنكه اهل سنت سرود را حلال ميگويند

بر او بیخبر از اوست علماء هر چهار مذکور بجز مرتان قائل اند و چه در شایع سلسله ان زمان نثره دارند و بعضی  
 نیز گمان که استعمال غنا کرده اند گفتیم نثر ابطور ان کرده اند که اثبات حررت نما با آن نثر ابطور حال است  
 و غنا با آن نثر ابطور علماء و نثر عامی نیست و داخل ابرویت بهندیم آنکامل نسته و صورت به نثره تم جابلر ندارند  
 حال آنکه حق تعالی بیغیر باید جان له بخند و اما غایت مواجید لطیبا جواب و صورت غیره نیز  
 نثر مالک و شامی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنت بجز نیست نثره و چه غایت هم بر و بی معنی جابز نیست مگر بخواهد  
 از اجماع جابز است و مستند درین باب بیلیله الحین است و لکن فی سول اللطاف حسنه شرو هم  
 آنکامل نسته بر لواطه عدو است گفته حال آنکه لواطه از زمان ائمت است جواب در حکم لواطه اخلاص نثر و شایسته  
 حد واجب است از نثر و چه غایت است چرا که لواطه را در لغت زلفه میگویند و در لغت ایشان است نثر و چه غایت است  
 انقض گفتن ممنوع است چرا که دلالت انقض آزادی گویند که بر لغوی از ان منبج چنانچه از حررت تا نفع دونه نثر  
 در بین مذهبها اختلاف دارند چه جای بر لغوی و نیز دلالت انقض مفهوم اولی با مساوی باید بطریق دیوطه  
 مساوی زمانیت چرا که از نثر معنی غفلت بینه اتفاق است مولود بخلاف لواطه و لکن از صحابه و نثر نثر  
 اطنه اقوال شتی دارد نسته و الله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بر تریب  
 خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب فضیلت و دیگر اصحاب بر امامت و در مواد فضیلت و در آنکه از  
 مشایرت صحاب کف لسان و در آن تاویل نیاید کرد بدانکه اهل سنت در جامعه اتفاق دارند بر آنکه فضل انکار  
 بعد الانبیا را بویک الصدیق فرمایند فضیلت یحیی بر غیر شان پس بنویسند از کتاب نسته و اجماع ائمه و  
 معقول و اما صحابه زمانه و انکه مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقول تعالی بیخبر  
 لا یتنوی متکلم من انفق من قبل الله و قائل اولی الیک اعظم در جمعی الذین اتفقوا من بعد  
 و قائل اولی الامم نسته لغوی در معانی انزیرل گفته که محمد بن فضال از کلمی بویا کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق  
 نازل شده و این آیه بعبارة انقض دلالت دارد بر فضیلت یحیی از صحابه که پیش از فتح مکلا سلام آورده  
 و اتفاق بقوال در راه خدا که در هر یک اینکه بعد از فتح مکلا اتفاق و قائل نموند و به دلالت انقض است دارد  
 بر آنکه یحیی فضل اندازد و دیگر اصحاب چرا که معنی اوجب فضیلت در آن آیه است نسبت است و اتفاق

و اما نثر

و تا بنید اسلام بر سبقت اسلام هر چند در بعضی ستم یافته شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت رضی  
 در بدو اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقی داشت که هر مبعوطی سیر این ستم و اخراج  
 ابو عمرو فی الاستیعاب عن عمرو بن ابی حفصه قال سئل یومین کعب لقرظی عن اول من اسلام  
 اعلام ابو بکر قال سبحان الله علی و لهما السلام و انما سئبت علی الت اولی ان علیا اخفی اسلامه  
 من ابی طالب و اسلام ابو بکر فانظر اسلامه و لا تشک عندنا ان علیا اولهما اسلاماً و چون  
 افضلیت شیخین بر رضی ثابت شود بر غیر رضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت  
 دارند بر سبقت اتفاق زنا شیخین دین را بیان نمایند منها حدیثی بر بریه قال قال رسول الله  
 صلعم ما لاحد عندنا ید لا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا ید یکافیه الله صلعم  
 بها يوم القیامة و ما فتی مال حدیث قط النعمه مال ابو بکر اخراج له و منها حدیث  
 هشام بن عمرو عن ابیه قال قال سلمه ابو بکر و له اربعون الف الفقه کاه علی رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و فی سبیل الله اخراج ابو عمرو و منها مار و ابی الخاری فی حدیث طویل تدریجاً  
 الی بکر فابتنی مسجداً لهناء و اراه و کان یصلی فیه و یقرأ القرآن و منها مار و ابی ابو عمرو فی  
 الاستیعاب قال عتی ابو بکر سبعة كانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فیهیر و منها  
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بکر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله صلعم  
 علیه و سلم و کان ابو بکر رجلاً مؤلفاً لقومه محباً سهداً و یفعل یدعو الی الاسلام من و ثقی  
 له من قومه فمن یشاء و یجلس الیه فاسلمه بدعائه فیما بلغه عثمان بن عفان وزیر ابن العوام  
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله فیما هم الی رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم حین استجابوا له و اسلموا و صلوا بانکه عثمان رئیس نبی علیه شمش بود وزیر رئیس  
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحه رئیس نبی تیمسپن سلام بنیها که شکر و کت قابل تریش  
 در می سوزد کفر شد و منها ما ذکره ابو اسد فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من افق من قبل الفجر  
 و فانی که تفسیرش نزد پیغمبر صام آمد و ابو بکر را بد که بروی سیرانی است بر سینده پاره شده گفت



ابن المسيب وسئل قال كان ابوبكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير  
 فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في الفخار وكان ثانيا في العرش  
 يوم بدر وكان ثانيا في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا  
 ومنها قوله صلى الله عليه وآله لا يركب وعنه هذا سيد كهول اهل الجنة من اولين  
 والاخرين الا البنين والمسلمين وروى بعضي روايات انه سيد كهول الجنة وثبأ بهار واه الزمري  
 من حديث انس وعلي بن ابي طالب وحارث بن ابي اسحق من حديث ابي جعفر اخبرني بحديث  
 رسيده ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد هممت ان ابعثت الى اوفان رجلا يعلمون  
 الناس السنن والفرائض كما بعثت عيسى خوارين قيل فابن انت من ابوبكر وعمر قال لا غنى  
 لي عنها انما من الذين كمالهم والبصر وفي رواية كمالهم من الجسد اخرج الحاكم  
 عن حذيفة بن ابي عمار الطبراني عن ابن عمر وعمر بن الخطاب وانس وابو نعيم عن انس وابن  
 عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابوبكر  
 رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم واز النجاشي عن ابي الله ردا  
 والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن زرارة قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل اخبرني ان خير امتك بعدك ابوبكر  
 رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان  
 اهل الارض لرجم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موقوفا  
 بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم انا جبرئيل نقلت من بها جرحي  
 قال ابوبكر وهو لي امواتك من بعدك وافضل امتك رواه صاحب مسند الفريدي  
 عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا انا انا انا انا  
 اول من يدخل الجنة مني اخرج ابو داود والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم اول من يصلي الحق عمر اول من يسلم علي اول من ياخذ بيدي في دخل الجنة اخبرني بحديث  
 نحوه

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لا يكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى  
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما اذ قلت ذلك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلع  
الشمس على رجل خير من عاخر حمله لزمانى وروى نحوه الثاني ابن عبد من حيث يابكر الصدوق  
وروى ابو سعيد بن الهيثم في مسنده قول صلى الله عليه وسلم ما اظلت الحضرة ولا اقلت العنبر لى  
بعد النبيين خير امنك يا عمر وروى ابن ماجه من يجل الى سعيد بن محمد بن قول رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ذاك الرجل ارفع امتى درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الا عمر  
بن الخطاب **فائدة** احاديث كثيرة في فضيلة عمر بن الخطاب بن عمرو ولدت وارز من محمود اندر آنگه  
او فضل الناس است بعد ابى بكر بسبل جماع كه ذكره خو ايشد و بحد يثمر ان كه ذكره خو ايشد و بديل  
حديث عالمة قالت قلت يا رسول الله هل يكون لاحد من الحسنات عند نجوم السماء قال  
نعم قلت فابر حسنات ابى بكر قال انها جميع حسنات عمر كفته واحدا من حنات ابى بكر  
رواه رزين وسمعت من يثمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخن لدر عبد لا طلب سادة  
اهل الجنة انا وحمزة وعلى وجعفر والحسن والحسين والمهدى ورواه الترمذى والحاكم وقوله  
صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وقوله صلى الله عليه وسلم انا سيد  
ولد آدم وعلو سيد العرب رواه الحاكم عن ابن عباس وعائشة وصححه وشاركا في الحديثين  
الى ضعفه وله شواهد كلها صيغة مراد يات اهل الجنة على العموم يثمر والا لازم ايد فضيلة  
عمره والى جعفر وسوس حسين مهندي برانبا ومرتسبين بن حارثه مخصوص بن بعض بخلاف حديث  
ابو بكر و عمر سيدا قول اهل الجنة وشبابا الا النبيين والمرسلين كه ان بر عموم خود است لوجود الاستثنا  
بقوله النبيين والمرسلين پس تخصيص كرده شوند ان احاديث ضمنى الدلالة يابن حديث متواتر قطع  
استدلال على الدلالة وكفته شود كه مراد سيد اهل الجنة بعد ابى بكر و عمر و حديث على سيد العرب مراد  
سيادت من حيث الاستواء و بجه تخصيص با عرب ظاهر نميشود كه در انوقت در عرب اسلام بود نه در جم سيب  
عرب مراد و سيد ولد آدم باشد كما لا يخفى پس و بجه تخصيص يمين است كه عرب به نسبت تقاضا ميگردند

على

علی سید غلب است من حیث انساب اجداد و بعضی احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی و عباس  
 هر دو را تا سید العرب و اده ابن عدی عن ابن عباس من موضعین و الله اعلم و دیگر احادیث بنی قریظ علی  
 و اولاد او را زنده لیکن باین احادیث متعارضند از زنده شدن او صلی الله علیه و سلم لعنک الله عنی و انا منک و اوه  
 الخاری و مسلم من حدیث و ابان عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاطمه علی و حسن  
 حسین و سبانه بعد نزول قتل تعالوا اندع ابنا لنا و ابنا نلکم و نسا لنا و نسا نلکم و انفسنا و انفسکم  
 و قوله صلی الله علیه و سلم من نسب علیا فقد سبنی و من اذی علیا فقد اذانی چرا که مراد از این  
 احادیث یکا نکت علی رضی الله عنه یا آنحضرت علیه السلام من جهت آنست که این کلمات در حق و دیگر تو را  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودی گشته در حق عباس ندی روایت کرده اند فی عمی فقد اذانی فان عم ابی  
 صنوبر بود نیز در حق عباس و نسبت بانی نسب و مراد غیر نشان است نمی و انانک و او رفته و عادت عرب بود  
 که در وقت بیابان و لا و او را خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهدتین که ستن و الی امر خود  
 متصدی می شد یکی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات فضیلت علی بر شصتین رضی الله عنهم  
 لازم نمی آید **فأله** حدیث مخالفان ناه و ابابکر بخند و ه امینا زاهد فی الدنيا و غسانی لا یختر  
 وان ناه و اعرج خند و ه قویا امینا و الخفاف فی الله لومعلا ثم وان نام و علیا و لا را که با علیان  
 بخند و ه هاد یا مهد یا یا خند کم الطریق المستقیم روایه الحاکم و در وی من حدیث علی ایضا  
 حاضر همان از بخندت فضیلت علی بر شصتین همیده اند که در است مراد شصتیم بوی حواله فرمود حق است که بخندت  
 بر فضیلت ثلاث مبارک و بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ حق خلافت اند و اشاره است ما انکره و حکما  
 اولاد این سه نفر است می کنند بوی ابی بکر یا نبی بوی عمر یا نبی بوی علی و اشاره است با آنکه در خلافت ابی بکر و عمر  
 را جای دوم زود نمود بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم شایع و اختلاف کنند لیکن حق در آن  
 بجانب علی و مقتجان او باشد پس اگر او را بر گیرند بهدایت رسند و الا از هدایت دور با و بی کرده باشند  
 اشاره بهین دو کار و حدیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصا علیا فقد عصانی و حدیث  
 قال و الذی نهی بیده الین اطاع لیدخل الجنة جمعین الکنین اخرجه الطبرانی من حدیث

در احادیثی که در این باب است و در بعضی احادیثی که در این باب است و در بعضی احادیثی که در این باب است

ابن مسعود توجیه دیگر در حدیث است که قوله علیه السلام اذ اکره فاعلم ان الله لا یزیک الا اولی  
یعنی امیر یا سخن علی با وجود بیغین از شما خواهد بود چون آمد که در حضورت ترجیح منضول با وجود فاضل  
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بای الله والمؤمنون  
الا ابا بکر و آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بکر زهد و در دنیا و زینت در آخرت فرموده اینست  
در اینست صراحت مستقیم در اینست در اینست صراحت مستقیم بعضی برای آخرت است و آنچه در شان عمر فرموده  
تومی این ایجاخت فی الله کونه لا تم این دلالت میکند بر کمال در اینست قوت در اینست عدم خوف  
ملاست پس فضیلت علی صریحی الله علیه و سلم بر ایشان کجاست و میشود و الله علم و اکثر احادیث اند که  
روافض و امثال شان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر ندانند و کذب باقر را میگویند که آن مردی  
و اما جماع و اما صحابه و تابعین از اهل بیت میفرمود که جماع است فضا اثنین بن عمر قال کنا  
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم فخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان  
الخرجه البخاری و فی روایت کنانی از منی صلی الله علیه و سلم لا فعل ابی بکر احدا ثم  
عمر ثم عثمان ثم زید اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا فاضل بلهم و منها  
اقوال عربی المخطاط منها قول و قد سمعته یقول فی عهده انما افاضت با معشر السالمین ان اول الناس  
بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعد و تانی اثنین اذ هما فی القمار ابی بکر السباق المبین  
الخرجه ابن ابی سنیبه عن ابن عباس عنده و قوله حین جلس علی المنبر و ذلك الغد من یوم توفی  
رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیها فان یرک علی قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین  
انظر کفر نوراً فهدون به بما هدی الله محمد وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه  
و اما زید اول الناس بامر و کفره موافقاً بوجه الخرجه البخاری عن ابن عباس عنده و قوله ففضله  
بما ساعدته فانکلمه تطیب نفسه ان یقدم ابا بکر قالوا یعنی الا نصارا نفوذ بالله ان یقدم  
ابا بکر و قوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقک لانه یبغی ذلك من انتم احب الی من ان  
انا و علی قوم فهم ابوبکر اللهم الا ان نسول لی نفسی عند الموت شی لا اجدک الا ان

الخبر



اخراج بخاری عن ابن عباس عنه و قوله ابو بكر سيدنا و خيرنا و احبنا الى رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم اخراج الترمذي عن عائشة عنه و ما روى الديلمي في الفروع و ابو نعيم  
 في الحلية ان عمر بن الخطاب سعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني ليس فوق احد  
 ثم نزل فقيل له في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر ايتمه احوال عمر بن الخطاب كه او در شفيع بن  
 ساعد و بحضور جاعلي از انصار و غيره گفته و انصار و ربهوش گفته نعوذ بالله ان تقدم ابا بكر  
 و بر سر منبر روز و يوم از وفات آن حضرت صلعم بحضور اصحاب رسول صلى الله عليه وسلم گفته و كسى انكار  
 نموده و در مجلس متعدد و بر سر منبر با و غيره گفته و سايمان تسليم آن نموده و كسى انكار آن نكره و دليل  
 است اجماع و منها اثر ابو عبدة بن الجراح چون هنگام بيته بعضى مردم نزد ابى عبدة بن الجراح  
 آمدند و فرخواستند كه باوى بيته كنند ابو عبدة گفت تا نونى و فدايكت ثلثه يعنى ابا بكر اخراج ابن  
 ابى شيبه عن محمد بن سيرين و اخراج احمد معناه غير انه ذكر استند لابي عبدة  
 لا يستخاد في الصلاة و منها اثر عبد الرحمن بن عوف كه بعد وفات عمر و محمد بن عظيم شرط كرد كه بر سر  
 شيخين عمل كند و حاضران تسليم نمودند و اثر عثمان بن عفان بعد تسليم بن شرط عمل استطيع  
 ان اكون مثل نعمان الحكيم اخبر ابو عمرو فى الاستيعاب و على رضى و افضليت عثمان بز خود مشا  
 كرد و در شرط عمل كردن بر سيرة شيخين مناقشه كرده و همچو كس از حاضران مجلس كه مهاجرين  
 و انصار و امراء اجناد بسج بودند مناقشه كرد و انكار بران نمود اين دليل است قاطع افضليت  
 شيخين و منها اقوال على بن رضى در ايام خلافت خود كه مجلس متعدد افضليت شيخين  
 را به ترتيب بيان نمود و جمعى را كه در اين مسئله فاسد بود زجر نمود و وقتها صحابه  
 حاضر بودند و از كسى منى و اعتراضى ظاهر نشد و اين آمار بعد تو اتم رسیده ذر بسج  
 گفت كه بشناود و چند كس از على بن رضى استند عن افضليت شيخين به ترتيب روايت  
 کرده اند انتهى و فى الواقع اين مسئله را بهتر از خاتم اختلاف كسى ديگر نقل نكره  
 نكرده و عمدت كل اهل سنته بر تقريجات او است از آنچه قول او

أخبر هذا الأئمة أبو بكر ثم عمر لم طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير  
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وحشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت  
 قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابى جحيفة وار طرق احد هاعن  
 زر بن حبیش عنه قال سمعت عليا يقول الا خيركم خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا  
 خيركم خير هذه الامة بعد ابى بكر وعمر واخرجه احمد ثانيا عن الشعبي قال حدثني ابى جحيفة  
 الذي كان يسمه علي بن ابي طالب قال يا ابا جحيفة الا خيرك يا فضل هذه الامة بعد نبيها  
 ابو بكر وبعدي ابى بكر وعمر بعدهما ثالث آخر ولم يسمه اخرجه احمد ثانيا عن ابى اسحق السبيعي عنه  
 قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعدي ابى بكر ثم قلت اخبركم بالثالث فقلت  
 اخرجه احمد ثانيا عن ابن ابي جحيفة قال كان ابى من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني  
 ابى انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثق عليه صلى الله عليه وسلم  
 فقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر قال يجعل الله تعالى خير حيث احب اخبره  
 احمد خامسها ما اخرج الاراقطى والمحقق ابو زر عبد بن حميد بن محمد الانصاري الهروي  
 من طريق متنوخة عن ابى جحيفة رضى الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا اخي انت اس  
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا خيرك خير الناس بعد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وبعدي يا ابا جحيفة لا يمنع بغض وحب ابى بكر  
 وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطى عن ابى جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة  
 فسمع اقواما يخالفونه فخرن حزننا شديد فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته  
 ما اخبرتك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال له الا خيرك خير الامة خيرها ابو بكر ثم قال ابى جحيفة  
 اعطيت الله عهدا ان الامة هذا الحديث بعد ان شافني بعله ما بقيت سادسها  
 اخرج الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الاجرى الغدادي عن ابى جحيفة رضى الله عنه قال  
 سمعت عليا عليه منبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر انتهى

بازاننا ظانين روايات ظاهره انه حديث النبي بحرفه انزودوا فخر رواية استهتبه لي برشركه ودم ودر خانه  
 علي يعني دخلت واني روايت کرده شده است که خطب علي فقال ان خير هذه الامة بعد نبيا  
 ابوبكر وعرفاهم رجل فقال وانت يا امير المؤمنين فقال نحن اهليت لا يوازيه احد ان  
 زياده باطله من غير است و مناقض و آيات صحيحه ومنها حديث علقمه قال براهم النخعي ضرب علقمه  
 ابن قيس هذا المبرور قال خطبنا علي عليه هذا المنبر فحمد الله واشفي عليه وذكر ما شاء الله  
 ان يذكر فقال ان خير الناس كان بعد رسول الله صلعم ابوبكر ثم عمر ثم ابي بكر ثم ابي بكر ثم ابي بكر  
 يقضي الله فيها الخرجه احمد ومنها حديث الزبال بن هيسره عن علي قال خير هذه الامة  
 بعد نبيا ابوبكر وعمر اخرجاه ابو عمرو في الاستيعاب ومنها حديث عبد الجواد له طرق  
 كثيرة احدها عن حبيب بن ثابت عنه عن علي انه قال لا انبأ بغير هذه الامة بعد نبيا  
 صلى الله عليه وسلم ابوبكر ثم عمر اخرجاه احمد ثانيا منها عن المسيب بن عبد الجواد عن ابيه قال  
 سمعت عليا يقول ان خير هذه الامة بعد نبيا ابوبكر ثم عمر اخرجاه احمد ثالثا عن ابي اسحق  
 عنه قال سمعت عليا يقول علي المنبر خير هذه الامة بعد نبيا ابوبكر وعمر ولو شئت ان اسمي  
 الثالث لسميته اخرجاه احمد رابعها عن عبد الملك بن سلح عنه قال سمعت عليا يقول قبض  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم علي خير ما قبض نبي من الانبياء واشفي علي صلى الله عليه وسلم  
 قال ثم استخاف ابوبكر فعمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وبسته ثم قبض ابوبكر علي خيرا قبض  
 عليه احد وكان خير هذه الامة بعد نبيا ثم استخاف عمر فعمل بها واستهتا ثم قبض علي  
 خيرا قبض عليه احد وكان خير هذه الامة بعد ابوبكر ومنها حديث عبد الله بن سلمة  
 قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر وخير الناس بعد ابوبكر  
 عمر اخرجاه ابن ماجه وازانما استنكر انما هم بن محمد الصادق رضي الله عنهما ازيد روي روايت کرده که گفت  
 گفت مروى بعل بن ابي طالب كمي شتمتم تركه وخطبه نم ونيكوي الامم اصدنا صلحت به الخلفاء  
 الراشدين المهديين انما كتمت قدس چشم مبارك او انك نيكمت وقتت هم حيا ياي ابوبكر و عمر

امامي المهدي وشيخ الاسلام رجلا قزويني المشدري بهما بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقتدى  
 بهما عصم ومن اتبع آثارهما الى الصراط المستقيم ومن تنكب بهما فهو من حزب خدا خرابه الخافض ابو طاهر  
 احمد بن سلفي اصحابي بسنده وازنجه است قمر را کسی را که با فضیلت شیخین معتقد نباشد عن الحكم  
 ابن محجل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا جعلت حد المفترى اخرج به ابو عمرو  
 والاسدي عاب وازنجه است قول علي رضي الله عنه سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وصلى ابو بكر وثلاث عشر ثم خطبنا فتنه وبعفو الله من يشاء اخرج به الحاكم من حديث قيس  
 اللادي عنه وازنجه قول علي ما من الناس احد احب الى ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى  
 يعني عموله طرق منها حديث ابن عباس قال وضع عمر على سريره فكتفه الناس يدعون ويصلون  
 قبل ان يرفع وانا فيم فليدري على رجل خذ منك في اذاعلى فترحم على عمر قال ما خلفت احدا  
 احب الى ان القى الله مثل علمه منك وايد الله ان كنت لاظن ان يجعلك الله مع صاحبك وحديث  
 الذي كنت كثيرا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت انا وابو بكر وعمر ودخلت انا وابو  
 بكر وعمر خرجت انا وابو بكر وعمر اخرج به البخاري ومنها حديث سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق  
 عن ابيه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك  
 ثم قال ما من الناس احد احب الى ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى اخرج به الحاكم واهرجه  
 محمد بن الحسن في الاثار عن ابى حنيفة عن جعفر الباقر وسلا ومنها حديث ابن عمر قال وضع عمر  
 الخطاب بين المنابر والقبر فجاء على حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلث عرات  
 ثم قال رحمه الله عليك ما خلق الله احدا احب الى ان القاه الله بصحيفته بعد صحيفه النبي  
 صلى الله عليه لم من هذا المسجى ثوبه اخرج به احمد ومنها حديث ابى حنيفة قال كنت  
 عند عمر وهو مسجى ثوبه وقد قضي نخبه فكشف علم الثوب عمر وجهه ثم قال رحمه الله عليك  
 يا حفص فوالله ما بعني بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم احد احب الى ان القى الله  
 بصحيفته منك اخرج به احمد وازنجه انه حاكم برواية مصمعة بن صوحان روايت مكي كذا

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود و مشیت که بن لحم او را زود چون مردم بوی گنفتند یا عیال المؤمنین  
استخلفت علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیرا که قال علی فعله  
الله فید الخیر اولی ابابکر آخره الخا که غرض که اتوال مرضی در باب افضلیت شیخین بزرگ  
بود بر بقره و اتر رسیده کسی مجال نکار آن ندانم که آنکوز و فغن آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطالی تقیه  
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چرا که علی رضی الله عنه در جواب سپر  
نمود محمد بن حنفیه فضیلت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی حمیفه در یک قصه دارد است  
که بر تنبیر که گفتند دور کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و سران از جنگ اصل  
بصره دور افتاد وقت سلگمانند ترو امر او قویتر بود و ابوبکر و عمر راه تها گذرشته بود  
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی حمیفه گرفتن  
در خانه خود در تنهایی فضیلت بیان کرده و ابوجحیفه معتقد فضیلت علی بود و از مخالف  
مردم درین مجال سخن شنیده داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه مستیکرد  
یا هم نفس سینه و چسب با معاویه منافقتش کرد و هم نفس نه نمود بلکه نه مردم  
انی عبد الله و اخور رسول الله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الا کاذب  
صلیت قبل الناس بسبع سنین و منها القوال ابن مسعود قال جعلوا اما ماکم  
خیر که فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل ما منا خیرا تا  
بعده و قال لو وضع علمه احماء العرب فی کفة میزان و وضع علم  
عمر فی کفة لرجح علمه و لقد کانوا یقولون انه ذهب بلسنة اعشاد العله و لجلس کنت  
اجلسه من عمر اوفی عندی من عمل سنه این اتوال را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده  
و منها قول حدیقه کان علم الناس قد دس فی حجره علم عمر اخر حبه  
ابو عمر و فی الاستیعاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا  
اخر جابن ابی شنیته و منها اشعار حسان بن ثابت روی الخا که عن حبیب بن ابی برب

قال شهدت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال الحسن بن ثابت قلت في ابو بکر بنی امیه حتی اجمع قال  
 قلت شعر وانی نینین فی الغار وقد طاف العدو به ان صاعدا الجبل الجبل وکان حب سول الله  
 وقد علموا من الخلائق لم یعد له بدلا فبقیم رسول الله صلى الله عليه وآله سلم وایجادت را از احاد  
 مرفوعه یا بیشتر که تبسم حضرت صلی الله علیه و سلم بعد استماع تقریر است و عن مجالد بن سعید قال سئل  
 الشعبي عن اول من سلم فقال اما سمعت قول حسان رضی الله عنه شعر خیر البریه اناها واعد لها  
 بعد النبی واولها باحملا الثاني التالی المجرود مشهده واول الناس من هم صدق الرسول وناهاها  
 ابی محجن الشقی که ابو عمر و دستغاب آورده شعر سمیت صدیقاً وکل مهاجر سوا العیسی یا سه غیر منکر  
 قول بن عمر قول سعید بن مسیب بالکدره و منها قول مسروق حبیبک و عمر و عمره فضلها من السنه  
 اخر جابر و عمر و منها قول سفیان الثوری من زعم ان علیا کان احق بالولاة منها فقد حنط  
 ابابکر و عمر و المهاجرین و الا نضمار رضی الله عنهم و ما اراد ینفخ مع هذا عمل السامع و رواه  
 ابو داود و اگر کسی گوید که ابو عمر دیگر مذکور عبد الله زاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من  
 الربک ما عفتنه و کذا لک لو قال علی عندهی افضل من ابی بکر له اعنفه اذا ذکر فضل الشیخین  
 و احبهما و انشأ علیها ماهاها اهله فذکرت ذلک لکعب فاعجبه و اشتهاه و سئل عنده لاختلاف السلف  
 فی تفضیل ابی بکر و علی جواب گفته شد بحدی و چه می آید ابو عمر و حضرت قول معمر ذکر کرده لیکن  
 آنرا رد نموده و آنرا واحد نیست که تفضیل ابی بکر را در حق و بر رضی و دلالت و از نه آورده پس قول معمر تلاشی  
 شد و نیز این قول معمر معلوم نیست که مذکور معمر تفضیل بکسیت بر دیگری بلکه جایز است که تفضیل بر غیر  
 نزد او دلیل نمی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی و امام الحرمین پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی الم اعطف  
 گفته باشند و آنچه ابو عمر گفته و خلف السلف فی تفضیل ابی بکر و علی سیاق کلام ابی عمر و بران دلالت دارد  
 که عرض ابی عمر و این قول اثبات تفضیل علی است حتی بعد از بر سر جمیع نام بعد خلفا زانته چنانچه در  
 اصل سنه و جماعت است و حاصل کلامش آنست که چون سلف تو ای که تو هم تفضیل علی باشد بر حدیث  
 مشهور شده پس نظار آنرا صرف کنیم بحدی و اوله قوی بود بر تفضیل شیخین لیکن آن اقوال البته براس

تفضیل

تفضیل مثنوی غیر علمیه بلکه خود بود و چون آنکه معتبر در احوال قول فقه است که اصل علم عقدا نذنه قول  
عامه ناس پس در معامله فقهها اصحابه مثل ابی مکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر  
و سعد بن وقاص و زید بن ابی عامر و عبد الرحمن بن عوف و ابو سعید بن ابی صالح و ابی بصیر و  
ابو جابر و غیره و علمای فقه حسان بن ثابت و ابو جحیمه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن مسیب سفیان  
ثوری و سفیان بن عیینه و شعیب و حسن بصره و ابراهیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الخیر  
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال ثقیان قول یکی از احادیث که مجتهد نباشند روایت کرده خود  
نقض آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل جامعیه در بدو حال اختلاف را میشد چنانچه در حدیث نبوی و در جمیع  
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشته است بعد از روایت چون حق ظاهر میشد اجماع تحقق میگشت  
و اختلاف برهمی خورد و بعد از آنکه قول بعضی از سلف در باب فضیلت برخلاف قول بهر را گرفته  
شود و بعد از آنکه رسد آنرا فاضل بزنی عمل باید کرد پس قول آنکه رضی الله عنه که در فقه علمیه اسلام  
گفته اند لاندل بینه رسول الله علیه و سلم احدی این قول دلالت دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام فضیل است  
از علی علیه السلام حال آنکه کسی از مخالفان و موافقان باین قول قائل نشده پس عمل این قول همان فضیل  
بزرگ است پس معنی قول معمر آنست که روان رجلا قال عمر فضیل من ابی بکر یعنی من وجهه الام غنقه و روان  
رجلا قال علی فضیل من ابی بکر من وجهه ام غنقه و لا تزاع فیها و اما اول عقلی بر فضیلت شیخین پس باین  
تقریر گفته شود که فضیل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری در صفت مشترک فیها پس اگر وجهی مشترک اعتبار کرده  
شود زیاده نباشد فضیل نتوان گفت فضیل کلی عبارتست از زیاده یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در آن وقت  
و احسن احوال متکلم بآن اعتدای نماید پس فضیل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر مفضل و اشرف آنها بان اعتدای  
نمایند چنانچه الماس فضیل کلی بر بلور میگردد چرا که اگر چه بلور در سهولت محبت از الماس بهتر است اما مستقیم تر  
و با عفتا فضیل من حيث افضیه است و هم چنین اسپرنگ و نیزه است که گاو من حیث العرش از اسپر بهتر است  
و باعتبار عرف خاص فضیل کلی نزد هر طائفه جداست نزد سناطین فضیل کلی کسی را است که جمیع رجال  
و نضت یکا از قتال و جمیع جنس احوال و بسایه آن در دو اوصافی که بریاست متعلق باشد از سخاوت

غیاثه

و شجاعت و حسن تدبیر و صلاح امور و ناس و وفا و محو و احذق و اقدر و اکل و اشد و نرد و علما  
 کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و تدره و تحسیر و تقریر اکل باشد و در عرف و هجران  
 افضل کسیست که آلات حرب و ادوات از نفاق ناس تبسن و جبر مینواند ساخت پس در وصف  
 دیگر که ترواق آن میان حمت نمایند کسی با فضل باشد چون علونب یا مضانه زبان یا بر اعد جال طلای  
 فضل جزئی بر آن نمانند فضل کله و چون دانشی که فضل کلی با اعتبار هر قوم جدا است پس  
 ترواق کلی که جامع باشد سمع خود را بر پیغمبری منحوت من عند الله تعالی بعلمی و کتابی  
 و معتقد باشد با کمال سعادت و شکر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است  
 و فضیلت از غیر و ملکه در مراتب قرب عند الله و در سبب و ثواب فی و ارجب است پس فضل کلی  
 در اصطلاح این مردم نماند مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر است یا رساله نماند است  
 و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در حسن ترویج دین و واسطه بودن  
 میان پیغمبر و امت و در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منساج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات  
 در او تمام و کمال باشد و فضل باشد و هر که در دیگر صفاتی از صفات کمال مثل شرافت نسب پس و جمال یا  
 سخن دادوی یا فطرتی در دنیا از دیگران است باشد آنرا افضل حسنی توان گفت  
 و فضل کلی پس اول و صاف پیغمبر علیه السلام که من حیث رساله او را نماند است  
 و آنچه سبب قربت است عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است با پیغمبر ما بر آن سیران  
 و فضیلت دیگران با پیغمبر بدانکه حق تعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفه خود و با پنج  
 فلاح و بهود آنها است در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند درین مورد هیچ امر محتاج با سبب نبود  
 اگر نحوست بیواسطه سبب هدایت می کرد و حیث قال ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لیکن سبب  
 عاده الهیه که امور دنیا منوط با سبب است برای هدایت نشان رسل و انبیا از پیشین است تا در آنجا که  
 اتحاد نوعی تاثیر و اثر تمام و اکل بند و او را حق تعالی واسطه رحمت و جوارحه پدید آورده خود کرده در حق او  
 فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما ارصدت اذ رحمت لکن الله می و فرمود الدین یوحنا انما

سید علی



میبایعون الله بدله فوق ایدیم ولله اطاعة اور عین طاعة خود و مکتومت خود فرموده **حيث قال**  
**من يطع الرسول فقد اطاع الله فمَنْ اَنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللّٰهَ فَاَتَّبِعُوْنِ يَجْعَلْ لَكُمْ اللّٰهُ وَاٰلِهَ رَبِّكُمْ**  
**مُسْتَقِيْمًا** فرموده که در آن حدیث فیوض الهی انحراف نکنند و فریض و میل نمایند و علوم لدنی و کسب می از سبب  
 قیاض کما می گوید و مازاع البصر و مصاطفی اشاره بآبست و اور عقل کامل و قلب سلیم و اذکار علوم  
 و معارف خطا نکنند ماکذب القواد مارأی و عقل اور بمطالع علوم ربانی و نفس و در تالیق محصل  
 و جوارح اور تالیق نفس ساخته است و انما حلح خلق عظیم کما تیرا ان است و لطف الهی  
 شما طحال و گشت که در بواسطه مکتب منزل و هم بر بواسطه از حق تعالی علوم هفتادوی رسید و وجدک  
 صفا که فیضی اینهمه صفات که در کورشده راجع باشد ار و کمال است و نیز باطن و در قوه موثره داده  
 که با آن قوت باطنی مصاحبت او باطن شفیضان را در رنگ منقبض گرداند و چون طلبعان استی آزادی  
 نماز و اخذ فیوض کنند و فریض و انحراف نمایند و قلب او را بجز فی عطا فرموده که مردم را بان جذب بوی  
 محبت و از وی در شرف پیدا شود تا از امتثال و لمر و انتها منهای او سر نه بچیدن راه از منزه پیدا  
 هاب و من راه صرفت ریاحه مقتضای همین تاثیر است و عمده اورا بران مصروف گردانیده  
 که احکام آربی و علوم ربانی را بقوه قلب قلب فصاحت زبان بر واسطه و بواسطه رسل و جفا کشی جهاد  
 و تحمل عیاش و عموه بخل رسیده اورا احوال انصار داده که شمل جوارح پنجم بر باند دین اورا هم مخصوص  
 او و هم بعد رحلت و آبیاری کرده کمال رسانند که در ذریع اخراج منطه فاذر فاستغذ فاستوی علی  
 سوجه العجب الذراع و اشاره باین نعمت و همان است که فرموده و ابدلک بنصره و بلبلو منین و الله یقلعهم  
 لو انفقوا مالا فی الارض جمیعاً ما الفین فی قلوبهم و لکن الله یطعمهم این صفات پنج از صفات است  
 و تحمیل و این صفات کمال تحمیل سبب فضیلت است برانند بر وجه یکی از کیفیت کمال از جمله که کمال است  
 عصیان اشتراک را بعرض او را است الهی و در سگرفت چند از این سخن کسی نمیکرد یکا در بندهما یعنی در این  
 در نوعی خود و اشاره بنعمت قوله تعالی لو ان یتذکرتکم لکن الذکر لکم ترون انهم شیاق لعلی اگر نایب است  
 امر بر کفر حق قریبی که میل میکردی بسوی کفار جزری اندک معنی بی است الهی هم بسیار میل میکردی

۴۱

و دیگر آنکه در ضمن الهی او را بلا واسطه میگردانند و دیگر از او واسطه او پس مخصوص الهی در وی انتم و لکن با ستمند  
 چنانچه میبینی که بمقابل آفتاب بلا واسطه ستمیز شود و اقوی و انتم خواهد بود و در نورانیت از ستمی دیگر که سبب  
 مقابله از زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین سخن قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و انقلکم بالله  
 سهوم آنکه اعمال صالحه از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت دست عمل است از اعمال  
 او پس ثواب جمیع آنرا داخل نامه اعمال دست زیاده از اعمال ذات خود من غیران منقص من اجزای  
 شینا قال علی الصلوة والسلام من سئمت حسنة فله اجرها و اجزای عمل بهیمن غیران منقص  
 من اجزای سئمت و چون صاف پیغمبر صلعم دستی و میزان فضیلت دست آوردی ازین میزان فضیلت  
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی اصحاب بر بعضی و فضیلت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بدانکه اصحاب  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم بر سایر ان فضیلت بسبب چند چیز است یکی آنکه طبعیت خوب زیده است و  
 آنکه خیر القرون گشته اند و این باکی طبعیت شماره است بحیث ان الله اختارنی و اختارنی اصحابا با و  
 اختارنی منهم اصحابا و انصارا و دویم آنکه اصحاب در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشته اند و  
 ترویج وین و درایت خلق بسوی رسول الیمین پس گویند که یک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی  
 ایدک بنصره و بالمؤمنین و قوله تعالی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین شما درین عالم سهوم  
 بسبب آنکه فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بلا واسطه و تأثیر صحبت مومنان برکت او بر تکیه قلب تصدیقین  
 و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس طلوع امام خلائق گشته اند از امور صلی الله علیه و سلم اصحابی کالجوم  
 با بصیرت اقتدیتم اهتدیتم و درین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند و در حدیث صحیح وارد شده اولان  
 احد که انفق مثل الحدیث بما ما بلغ مداحدهم و لا نصفه چه دارم آنکه چون ایشان در وسط اند میان پیغمبر  
 و ایمان آنرا و دیگر از ایمان و اعمال بواسطه ایشان سیده پس اعمال مومنان در عمل نامه اعمال اصحاب است  
 من غیران منقص من اجزای سئمت و ثواب اعمال ذات خود که انفاق و شیرین تر از شل عدو است با عطا  
 و چون سبب فضیلت اصحاب پیغمبر است با آنکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بر بعضی نیز زیاده از ان است  
 که در عرضش فروش گشته شود و آن بینه و وجه است یکی من حیث الخلقه و الخلیقه که اشاره بآن است که الناس

معاد

معادن کعادن الذهب طاعتها تخدا که در کجابه لیه خیار که فی الاسلام اذا فقهوا دین  
 تفاوت در مرتبه تا مردم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بنظر اجتماع اسباب شرايط و کمال عقل و فراسته که غالب  
 مطابق وحی افند چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق الا بآزود و وقت و بلا طلب مجزه چنانچه در صدیق  
 بود راجع با تجربه فضیلت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و السلام که موجب صیغ و انضیغ باطن است  
 و حاصل صحبت با بحث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سیوم حرف محبت بر حضرت دین و ناسید سید المرسلین  
 شامل اعضا و جوارح پیغمبر گردد و چهارم اجتماع اسباب شرايط تا ناید ای که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوه  
 افضل میباشد یعنی بینی که در نسخ قلمه خیر اکثری از اصحاب محبت حرف کردند و جبهه بلع بکار زنده اما مقدر چنان  
 بود که آن فتح بدست حیدر کار بظهور آید و در ضرورت هر یک ثواب صرف محبت و جهاد خود یافته اما ثواب حقیقت  
 فتح و زمامه حال حیدر نوشته شده و الله بحیل فضل محبت شاد و دیگر باید دانست که در نصرت دین ناسید سید المرسلین  
 اصحاب سال در صلعم بهر چه کسب شد بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آوردند بعد از صلعم  
 خود در نصرت دین حرف محبت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست و بر آید و باز پیش از حجة یا بعد حجة در غزوه  
 یا احیاء اندکان و فات یافته یا شهید شدند بعد از عمل خود ثواب یافته و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر  
 ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه شرف اسلام شرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار  
 از دست آنها بر آید اینها هم مقدر عمل خود ثواب یافته بلیکن فرقی اول ازین فریق ثانی افضل است که در  
 ضعف سلامت نید و مناخره افضل از شرف است از حاله فوت بلکه اعمال لاحقین هم در اول نامه اعمال باقیم است  
 چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آوردند قال الله تعالی لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و قاتل  
 اعظمه در حجه من الدین انفق من بعد و قاتلوا انما یرتقن اعمال است باز تعامل صحابه از شهود و در شاهده  
 و مغازی مثل نخزده بدر و احد و خندق و خیبر و سقیه و حنین و پیش عمره و اشمال آن که فضائل هر یک  
 از آن شاه را کلام رسول الله طریقی است یا در حجه یا باز یک غزوه بر دین آمده که هنوز جزیره حوسیم از کفار  
 بجلی پاک نشده بود و شیوع اسلام با دشمنان فارس در روم و شام را بر غضب آورده بود که وفات  
 سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر در آن وقت ناسید الهی دستگیری صحابه میکرد



از اطفال نسبت بر حال گستر می آید و مال داشت که در راه خدا صرف کند و ابو بکر مال بسیار داشت  
 و همه راه خدا خرج کرده و از جان مال منافع نمود و ظهور اسلام دتوقه وین از ان روز شده  
 که بعد اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر سر می گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه است  
 ابی بکر است که ابو بکر عثمان را بنیست اسلام برسانیده پس بدو اسلام سپیدست برود و در واسط اسلام  
 از علی و عثمان کارهای عمده بظهور برآید و از دست علی رضی الله عنه شمشیر زینهار از دست عثمان بچرخش  
 و فائده انبیا و ائمه و از حال واسط پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حال یحیی بن خمر و او نه لاغنی بی  
 عنهما انما من الدین بمنه نه الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بچکار بیرون ستور  
 ایشان بیکر و پس گویا در نزاع بر کار ایشان خبر یک بودند لا غیر و نندار زارت و در آنجا گشت و در  
 وزیرای من اهل الارض بود که در وعده وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول نگاهداشت  
 اسلام و ثمال با اهل رده و کار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انصاحات عمر کجاست  
 و احدی من حسد انت بوجیک که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت  
 خود و آنچه شتر علوم و ترویج دین و نسخ جاهل کرده کرده در ان الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سینه  
 عمر شش سال خلافت عثمان بر پنج مستقیم شده و بعد متوجه گشتند و این همه گویا و اهل عالم روق است  
 لیکن بعد از ان چون علم و جواد عثمان زیاده از حد بود و پشت ان نظر جمله رحیم کردند و از جهاد و حد  
 بودند بزور تقییر مردان و دیگرانی امید کار خلافت را از منق شیخین برانداختند و نوبت با نجیب  
 که عثمان شهید شد و چون نوبت خلافت با امیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت میداد و ایشان در رسید  
 دین حاضر بود لیکن مفسدشان بود که در ایام خلافت ایشان قتال با مسلمانان در میان مانده و جهاد  
 و ترویج دین و نشر علوم کلی موقوف ماند و برین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری  
 نکردند لیکن باز دست یحیی بن ایزد قوت بغیر آید و از دست ایشان نیاید پس شیخین در هر  
 سه حال اول واسط و آخر گویا مسابقت برودند که فضل الله بیهوشی نشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم بنا بر علی رضی الله عنه فرموده بود که جعل الله نفع الخیر بحیث احب

اینهمه مراتب و مواضع نصیحت بین اصحاب و بین خلفاء که مذکور کردیم هرگز ندرت علم حدیث کرده باشد  
 بروی شخصی نیست که شمس بنی را بعد از انهار کنون آنرا جویس که هرگز از خلفاء را رعایت کرد که میگویند که تصدیق  
 این کلام ظاهر شود **ما ترجمه جلیل ابو بکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده بود بکر  
 بود قول اکثر علماء همین است بعضی گویند اول کسی که اسلام آورده علی بود لیکن علی خوف ابی طالب  
 اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و در مجتهد خانه خود بنا کرد اول  
 قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب برطی و پدر و مادر پسران و دختران و نیره او ابو عقیق و نواسه  
 او عبد المذنب زبیر بنه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیت مروی رئیس زرو سا و قریش بود مردم  
 از وی محابا میکردند و از پاکبختی و کمال عقل است را سجده مکه و چنانچه مالاکه شت و در جاهلیت او و  
 عثمان خمر احرام کردند و خود را نیز در پیش طاعت پاکبختی او است و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده  
 در مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس سید بن عوث او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن  
 بن عوف و سعد بن قاص طلیح که هر یک در وقت پیدایش خود رئیس بود اسلام آورده گویند که سه تنگت قریش  
 از سبب اسلام انجمنه شده و دین را تا نیکو نسیم از دست ابی بکر شد و وقتی که ابو بکر اسلام آورده تیر الممال  
 بود چهل هزار در جمده است همه راه را خدا در رسول خدا صرف کرده و چون قریش را ندای آنحضرت صلعم  
 برخاستند جان خود را فدایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن میمه غیر خدا را در نماز  
 دیده چهار در در گروی مبارک انداخته مخوف کرده ابو بکر آید و او را دفع کرد و گفت انقلون رجلا ان  
 يقول ربی الله وقد جلمه کعبه البینات و ابو عمر در استیجاب درده که شتر کان در مسجد حرام نشسته و ذکر  
 بجزیر خدا گفتن او دید و نشان تا آن میگفتند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند  
 و گفتند تو نمیکوئی در حق ما چنین چنین پیغمبر خدا بخوارستی گفتی آنحضرت فرمود میگویم آنهمه کفار پیغمبر را  
 در گرفتند مردم باقی بجز برسانیدند که در میان صاحب خود را پس ابو بکر مسجد در آمد و گفت و بید که  
 انقلون رجلا ان يقول ربی الله وقد جلمه آله البینات من رید که آنهمه پیغمبر را که نشسته و ابو بکر  
 را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابو بکر بخوابید بر جا که از موی سر خود دست میر و آن موی

همراه دست او فرو می آمدند و ابو بکر میگفت تبارک است یاد الجلال والاکرام عرضها ابو بکر در آن  
 غربت و تنهایی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد قط  
 ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو یوسف و فرمود ان من الناس علی کف و ماله و صحبته ابو بکر اخرا و الخیار  
 و فرمود ما لاحد عندنا الا قد کافیناه ما خلک ابی بکر فان له عندنا بد یکافیة الله بها يوم القيمة  
 و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرا حه الترمذی و از ابو لسلام تا وفات آنحضرت مسلم  
 ابو بکر گاهی از پیغمبر جدا شده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا نذوه فرستاد  
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا دو که بود هر روز صبح و شام بخانه ابو بکر می آمد و در همه نمازی و شامه با او  
 مد و گار پیغمبر مانده و در راه و روز خنجر که شکر اسلام گرفته بود او بگریختن و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوة فی طلب  
 معجزه ایمان آورد و از استماع قصه معراج مطلق استبعا ذکر کرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا الی  
 صاحبی فانکم تعلمون کذبت قال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است  
 کسی با بطن او نمونه ماکذبا لغواد و ماری است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حجرة کرده و زن فرزند  
 خود را در که گذاشت نه زمانی آئین او سمانی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در پیش بود او تنها  
 متصل بر پیشن گاه بمانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابو بکر و میکائیل برین آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم بود علی و ابراهیل بسیار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد می داشت و آنچه گفته اند عمارت ابو بکر  
 و لی جمیع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا اول است با آنکه مراد آنست که در صحیف تمام جمع نکرده  
 شده بود بخند او و در مسلم و فقه است مرثیه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتوی میسار  
 و روز احد چون ابو سعیدان از احوال فوج آنحضرت تفحص کردند نام ستمسک بنجیح بر زبان آورد و گویند ما  
 ستمسک بنده داشت ابن اسحق و غیره گفتند له سیال عن هذه الثلاثة لا بعلمه و علیه قومه ان قیام الله  
 گفت ستمسک بارقی القوم محمد فی القوم ابن ابی قحافة انی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سعید  
 گفت اینم که گفته شده عمر مالک نفس خود نشد و گفت لکن یا عدو الله ابی صایخراک رواه البخاری





ابو عبیده بن جراح صحابته بطا بود و باز او امیرت کاشا بود عثمان بن عفان وزیر مومنی است کاشان  
 بودند و عمر بن الخطاب سب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر مومنی بود و آخر منافق و پشت  
 که وقت مردن عمر بن الخطاب خلفه ساخت کسی را از اقربای خود خلافت داد و چون مرد از دنیا دوریم  
 هیچ ترک نگذاشت و چون مرد در دنیا نمیشد تم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی گریان و ستر علی گویان  
 آمد و گفت امر در خلافت نبوت منقطع شد و بسیار مرج و ستایش او کرد و گفت احسن خلفا و حسین بن علی انداناس  
 وقت بالام الم ابقم خلفه نبی نهضت حسین و آل صحابک برت حسین است که از وقت حسین منزه او زرت منهای  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او گفت خلیفه خدا که افی نهیم البلانة این عمل علی رضی الله عنه که در هیچ بلدان نماند اما ای کاش که از  
 خواننده کرد که اصح کتابهاست صدوق جمیع ماثر مذکوره و چون ماثر مذکوره و استی اینی که ابو بکر جامع جمیع حدیث  
 فضیلت و کمال شایسته بیست مرتبه است رساله کسی باوی برابری ندارد که باکی طینت و کمال صفای باطن قوت  
 ذراست و کثرت صحبت بلکه او صحبت از اول آنروز و صفت بر نضرت وین برود تا تم در خلع اسباب شتر ایله بناید  
 الهی بدن نیند و این دست از قوت فعلی بود اسلام و توسط و آخر یعنی بعد از وفات رسول و ظهور سید انبیا و عیون  
 برنی و مالی صفت و در کمال قزاقه و علم و فضا است آنچه او را پیشتره و دیگر بر امید نیند و در اینها نماندی گفته که در مضمض  
 شد و در دنیا دیگر کسی از آسمان بهتر از او نیافتند از کمال است برینه صدیق است العجز عن ذلك الا ذلك و غیر  
 بخوان خدا الص حب الله شغل ذلك عن طلب الدنيا ماثر جمیله عمر الفاروق او اسلام آوردند سی و نه روز یا  
 چهل و چهل پنج مرد و سال ششم از نبوت یکین خفته گویا ابتدا اسلام مان بود که پیش از آن سلمان خفیه  
 جانها نمود و از خواننده و نظر بر کین پیش از اسلام مردم کم رس خفیه سلمان بود و علی مختلک قبل الناس سبع سنین بر اسلام  
 عمر شریع اسلام شروع شد و در کمال آن شریع کمال رسیدن هفت سال مرد علی است چون عمر اسلام آورد از سالها نیز از آن گفتند  
 پس این نازل شد یا ایها النبی صلی الله علیه و آله و ان اقبلت من المؤمنین فتذاکم و فادق و تم و اولی الامر منکم و اولی الامر  
 عمر فتح و کان حجرتهم من امانه و حجه و لقد را یقینا و ما نستطیع ان نصلحک الا ان نصلحک علی سبیل اسلام و انما نصلحک  
 تر کوننا افضلینا و باری را برین در و رایت کرده ما را از ان اعراضه ضد اسلام عمر ابن کافران علی رضی الله عنه که کسی میگوید که  
 عجز کرده باشد که خفیه عمر بن الخطاب با هرگاه که قصد عجز کرده شمشیر در گردن از او صفت عجز و کمان گفت که کسی که در دنیا

آنچه حاضر بود به پشت بار طواف بیت الله کرده و کانه ترو مقام ابراهیم او انوار پسر رطله کفازمه و واحد  
 واحد را گفت شاهر است او چون خوار زار شد ندرد ما هر که خواهم که مادرش بگریه و فرزندش متیم شود  
 زارش بیهوده کرده پس باید که بروی من بیاید و در پیشدان کسی پروی او کرده و پیش از حجه کردن  
 پیغمبر علیه السلام بفرستد در بیت کن اصحاب سوال صلوات الله علیه سلم و چون الخطاب بیج مشاهد با پیغمبر  
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در زمین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق تعالی او را صفای  
 باطن و عقل سلیم انقدر داده بود که اگر از بیت جارتان موافق رای او نازل شده این مرد و دیگران  
 روانه کرده که آنچه عقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اگر  
 علم عمر و یک پدیزان کرده شود و علم صحیح قبال عربی بگوید که علم عمر حج آید و صحابه چنان اعتقاد  
 میکردند که عمر بن عمر علم داده و در اساری بدر عمر شورت قبل داد و پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق فدیہ  
 گرفت عتاب نازل شد لولا کتب من الله سبق لکم فیما اخذتم فیہ عذاب عظیم انحضرت سلم  
 فرمود اگر عذاب می آید نجات نمی یافت مگر عمر و بجهت کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت  
 صلوات الله علیه سلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی  
 مر ترضی فرموده ما کان بعد ان السکینه نطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل  
 الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال انبیه و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان  
 بگریزد و از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت خو اس در باخت چنان ابو بکر  
 تسلط نمود و بهوش آمد کسی بلیغ و خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نیاید و پیشه و قاضی او بود و در  
 نایف قرآن شریک صدیق شد لیکن تا ام این حسنه عثمان همگرت و چون نوبت خلافت بوی رسید این هم  
 جلیل القدر را بر نیمی سار غلام داد که زمانه مثل آن یازند و دیگر اگر از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار  
 ترویج علوم شریعت و هم باعتبار تسخ بلاد و نصرت ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب  
 اول از کتابست و اجماع و قیاس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه نوبت که فقهای صحابه ابن مسعود  
 دانند آن بودن او عالم زمان خود شهادت میداند و بعد از آن حضرت فقیه از قضایه و مسند از امثال

که پیش

که پیش میاید جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاوره می نمود در آن مشاوره بناظره اختلاف از میان دور  
 میشد اکثر سائل جماعه بسی فاروق جمع علیگشته دور هر سله که در خلافت فاروق اختلاف باقی ماند  
 تا قیامت خلاف در آن باقیست الا ماشاء الله و در هر شهری مثنوی و مخدثی فرستاد و نام دوم را  
 کتاب سنه اموزند در استیعاب حسن بصری آورده که عبدالله بن مفضل یکی از ده کس بود که عمر آنها  
 را برای المؤمنین تقدم دوم را بسوی ما فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابو موسی  
 بصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنه پیغمبر با موزم خود در خطبه های  
 خود سائل من می اموتت چنانچه حدیث انما الالک عالمک للنیات که بنا تمام دین است و دو صد کس از عمر  
 روایت کردند که در خطبه گفته بود نیز در خطبه نام دوم را از علماء نامش نشان میدهد و چنانچه در کتب خطبه من سروده  
 هر که خواهم از قرآن سوال کنی باید که نزد ابی بن کعب و دویم که خواهم از احلال و حرام سوال کنی پس پیش  
 معاذ بن جبل رود و هر که از سائل فی الریض تحقیق کند نزد زید بن ابی ربیع رود و هر که خواهم از مال سوال کنی  
 پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایت کرده که عمر گفت قید و العلم بالکتاب  
 کو با تصنیف کتب دین ارشاد فرمود و اما و حکام بجز علماء و فقهای فرستاد و در امر معروف و نهی منکر  
 هست معروف میباشند و امری از تقسیم داری روایت کرده که گفت که مردم و زمان عمر در تطاول  
 بنا شروع کردند عمر از آن منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض لاهلها اسلام الایحافه و لا جماعه الا  
 بامارت و لا اماره الا بطاعت من حده قومک علی الفقه کان حیث یقله و لیس من سوده قومه  
 علی غیر فقه کان هلاکاً له و اطم و کتب و خطوط که تخمین بامر امری نوشته اند اکثر در آن امر معروف و نهی منکر  
 و حفظ حدود و نماز و زکوة و زکوة و میره سائل شمر عبیدی بود چنانچه مقدار زکوة را کتابهای ابو بکر  
 دست اوین است اگر شرح این مقدار ذکر کرده شود بسط بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایت میاید  
 هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی مشهور است اما آنچه ما  
 در فتح مکه و تعلق دار پس اظهر من مس و بیرون از قید هر است در عبادت و شایه فوج کشی نبود و در سوم  
 سپاه میان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر و خیال شان نمی گذشتت فاروق دوم را صنعت

اسپهان بخت و لشکر با ساست و بیعتی که در دل نشان بود و در کرد و کسری و قیصر را بر انداخت  
 بعد از آن اگر خلفا بجای او بنشینند بلا و نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس بر او اب ان هم  
 در حل نامه حال عمر است سیوطی گفته که عماد اول ازین پنج از عجزه نوشته داول بین الملل مقرر کرده  
 و در دفتر نوشته و در خط ایصال لشکر مقرر کرده و اول طعام از صبر به بنه آورده و برای احد و قهر بر در  
 افتد کرده و اول کسی است که بر عجز عقاب کرده و که او کذا انتهی و در شتی و زنی و بستی بهم استعمال کرده  
 که شاید لغمان این قسم کرده باشد خیا نچ عثمان بن عفان گفته هلی است طبع ان اکون مثل لغمان  
 الحکیم علی مرتضی گفته لدره عرابی من سیفکله و از قوه نفس من شتره اوست که مثل زمان سپهر  
 در خلافت او کسی از حکم او شتر سپیده و دو کس در خلافت او اختلاف کرده و کسری و قیصر را بر هم زده گویند  
 تمام عالم بر دست او شده هر زمان با و شاد امواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصحت جاد با لغمان  
 عالم پرید هر زمان گفت تمام عالم منزله یک شیخ است مرتضی عراق است که گوی و در بازوی او فارس  
 و روم است و یک پای او در کستان و دریم مغرب و در کنگستان سر را اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و او یک دست  
 یک بازو و یک پای او با یک پا بر دو عالم بنشیند و بنا بر آن عمر جاد با کسری و در پیش کرد و از عراق و شام بر تو  
 اعراب عمر مغنی گشت تنه غرض که هزار وی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر مغنی گشت و شش  
 و بعد یک محسن اذکایه و هم از موصل و طوس و قنبر و مصر و از بصره و دیلم و روم و سمرقند و طبرستان  
 و جرجان و حلب و صفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یک هزار  
 او نهصد شهر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیود و جزیره و عراق نهاد و عطایا النظر بر نصف ایل  
 و سواقی بهر یک میداد و قرابت صلی علی علیه سلم منظور می داشت نزد قرابت خود و خود را در بیت المال  
 بنزدیکدی از مسلمانان میداشت و او را احتفالی نماید که او که بهترین نام اعوان و انصار او شدند کتاب او  
 علیه الرحمن بن خلف خزاعی در زید بن ثابت بودند و در او عهد بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون انج  
 فایز شد و رسیدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست ابوی آسمان  
 برداشت و گفت اللهم که برت سنی و ضعف تو قوی و اندشر و عدتی فاقبضنی الیک عنایر

مضیع و لا یعطی من ان یزید یحی در روایتی آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم اللسان و قد صننت  
لکم القرائین و تزکت کلمه الراضیه الا ان تضلوا بالناس بعدنا و شمالا و ضربت باحدی یدیه  
علما الاخر و پیش از آن نامه یحیی بن محمد بن شیبه شده روایت مالک بن سعید بن السیب و احمد از معدان بن ابی طلحه  
روایت کرده که عمر خطبه و در خطبه نیز عمر خود خواند و در آن خطبه ذکر پیغمبر بود که اگر بگویم که موت خود و مؤمنان  
در شوری میان کشش کس که رسول صلی الله علیه و سلم تا وفات از آنها را نمی نامد فرمود پیشتر گفت ای خدا  
علمت ان قوم اسبطحنون فی هذا الذم انما ضربتم یدی هذه علی السلام فان فعلوا فاولی اللایه  
اعداء الله الکفره الضلال و ذکر کلماتی که پیشتر گفت اللهم اذا اشتهرک علی امر الادمصار فامنا  
بشتم لیعلموا الناس ینهم و سنه ینهم صلی الله علیه و سلم و یقیمه و یقیمه فیدهم و یعدوا علیهم  
و یرضوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه است و ششم و یحیی از دست ابو لؤلؤ که غلام مجوسی بود  
پیغمبر بن شیبه استید شد اعمی زخمی گشت و بعد سه روز در روز یکشنبه غزه محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون  
شد از کلماتی که در روایت آید که موخاة الاحق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضک  
از روز وفات و بعد زخمی شدن او ابن عباس گفت ایتر بالجذنه یا امیر المؤمنین اسلامت حابین  
اکثر الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حابین خذله الناس و قبض رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلاقه اثنان و قلت شهیدا  
و بعد وفات علی مرتضی او اعمال او ضبط کرده و گفت ما من الناس احد احب الی  
ان الفی الله بما فی صحیفه من هذا المسبحی چون این نامه از عمر دانستی و دانستی که بعد  
ابو بکر رضی الله عنه کسی در سمرقندین و مشابیهت سید المرسلین در پاک طلیقت  
و کمال عقل و علم و ظهور نماید وین از قوه بفعل بدست او و غیره او صاف که موجب  
بودن شخص جابر پیغمبر و مشابیهت پیغمبر من حیث الرساله باشد مثل عمر بن خطاب  
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پیشتر علی بن ابیطالب  
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابیطالب از عثمان افضل است و همیشه آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه گفته است احادیث مروی گفته است چنانچه احمد و شافعی و غیره ماکلفه اند که وارد شده  
 در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث حدیثند آنچه در حق علی مروی گفته است جویش  
 است که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که بیش مان بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار جماعتی بر وی  
 خروج و بیعتی کردند و محاربه نمودند و تنقیض برگزینی او بر سر نماز میگفتند و فرقه خوارج بر آمد که فرقه بعضی نمودند  
 و کفر او میکردند لهذا اهل سنته برای ابطال ندب خوارج و الزام بیعتی بر ائمه اربعین شانه در فتنه مناقب  
 علی رضی الله عنه کوشش مینمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر بود  
 گفته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه فضیلت احادیثی که بر فضیلت و دلالت گفته میباشد و نظر  
 بر آنکه فضیلت بنا بر کثرت است عند اندکین از عقل توان دریافت و احادیث مناقب هر یک وارد است  
 و از اختصاص علی بعضی صفات کمال نشان چون علم و حیا و بعضی بعضی چون دکان زمین و علم و خجاسته  
 فضل کلی ثابت نمیشود و بویضا فضیلت ختین توقف نموده و مالک سینه در قول اول توقف  
 میکرد و میکشید و احمد بن حنبل و مالک و ابوالحسن اشعری و ابو بصیر مسلم بن احمد که عثمان فضیلت است از  
 علی و حجر نشان شده و اجماع است اما سینه فخر الله علیه سلم را بعت قبیل الفجر کان اعطیت  
 اللقب و الموازین اما المقالید فهذه المقایم و اما الموازین فهذه التي تزون بها  
 و وضعت في كفا و وضعت امتی في كفه و وضعت بهم ثم حجتی بابی بكر فوضع في كفه  
 و وضعت امتی في كفه فخرج بهم فخرجی بجمع فوضع في كفه و وضعت امتی في كفه فخرج بهم ثم حجتی  
 بعثمان فوضع في كفه و وضعت امتی في كفه فخرج بهم ثم وضعت الموازین رواه احمد و الطبرانی  
 عن ابن عمرو رواه احمد و ابن قانع و ابن منده عن عرابی قال لا لبحر الحدیثی و رواه ابن سعد عن ابن  
 عباس عن ابن عمرو ابی امانه الباهلی نحوه و الطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و عن سامیه بن شریک  
 شمله یحدث بر چند بعض طرق ان حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طریقی که در حدیث آمده میشود  
 بصحبه آن نیز در احادیث و در خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان علی مرتضی آمده عثمان را بر علی مقدم  
 ذکر کرده شده چنانچه فرمود از حرم امتی ابی بکر و اشهد هم فی احواله و عرواصد قم حیا و

عثمان

عثمان و افضاهم علی رواه ابوعلی عن الحسن بن سياره انما استدل بالجمع برویه است یکی بگوشش  
 ابن عرقال کناخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فنجی ابا بکر ثم عمر ثم عثمان  
 ابن عفان اخبره البخاری و فی روایت کنانی فی زمن النبی صلی الله علیه و آله لا تغد بالابی بکرا احدا  
 ثم عمر ثم عثمان ثم نزل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله لثقلوا فاصلا بینهم و هر دویم آنکه عمر رضی الله  
 عنه خلافت را در پیشش کس نشودی بگذاشت لیکن در کس اینی عثمان و علی را تخصیص صیغه کرده و این کس را گویند بانه  
 شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند بر شش کس یعنی عثمان و علی و سلمه  
 و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابوقحاص برای مشورته جمیع شدند زیر گفت که حق خود علی گذارم  
 و سعد گفت که حق خود عبدالرحمن گذارم و طلحه گفت که حق خود عثمان گذارم پس عبدالرحمن بن عوف گفت  
 کس را اراده خلافت ندارد شما هر دو بر کسی که خواهد او را متبرک کنیم و الله علیه الاسلام لعنظرون افضلهم  
 فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی است که فی نفسه افضل یده برای خلافت اختیار کند علی و عثمان هر دو حاضرتر  
 ماندند پس عبدالرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند و الله علی ن لا ال الا عن افضلکم یعنی منم  
 خدا بر من است که منی ملائطه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو یعنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این بر سر  
 کس نصب خلافت با اختیار عبدالرحمن گذارند عبدالرحمن ششبار نزد اصحاب رسول صلی الله علیه و آله  
 مشورته کرد چون روز چهارم شد آنها جماعه نزد منبر رسول صلی الله علیه و آله جمع شدند عبدالرحمن هر که در پند بود  
 از هر جا برین و انضمام همه رایج کرد و همه مرادش کرد که در آن حج با عمر جمع شده بودند آنها را طلبید چون تمامی  
 جمع شدند عبدالرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت ما بعدای علی دیدیم در حال مرگ یعنی از صحابه مشورته  
 نمودم اینها را دیدم که برابر عثمان کسی را در نهند تا بشنید یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود  
 ناخوشی بزنی بیشتر است عثمان بگرفت و بیعت کرد و گفت بیعت میکنم بتو بر سنته خدا و سنته رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و سنته خلیفه هر دو پس عمر از رحمن بیعت کرد پس علی پسر سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد جمیع  
 مسلمانان بیعت کردند پس علی گفت که عبدالرحمن بن عوف در مشورته اول عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو  
 میکنم مشورته ده مرا باینکه بیعت کنم عثمان گفت علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعت کنم با تو بیعت کنم مشورته ده مرا علی

گفت علی با عثمان پس از سعد بن زبیر که پرسید سعد گفت عثمان را بهیچکس پیشتر عبدالرحمن با اعیان  
صاحبان و در نمودن رای اکثر نشان بر عثمان قرار یافت پس بعد از نیمه مشاوری سه سبانه روزی چون  
عبدالرحمن بن عثمان بحضور جمیع مهاجرین و انصار گشت لهر اهرم بعد چون بعثمان کسی در آن انکار  
نکرد و در واقع نمود این جمیع است بر اجماع بر فضیلت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در  
فضیلت عثمان بر خود مناقشه کرده و گفت انشد که یا الله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله  
علیه و سلم بینه و بینه اذ الخابین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر فضیلت عثمان منقذ شد  
چون ابی الوثاب علی رضی الله عنه مناقشه کرده و بر فضیلت خود بر عثمان استدلال بقصد موافقه نمود  
اما چون بن استدلال الضعیف بود زیرا که موافقه در اصحاب بنا بر سهولت رفت و تنه بود نه بنی بر ثابلیت  
و فضائل و علم و مانند آن و اندر آنکه موافقه بعضی انصار را با قریش موافقه او و در یک موافقه  
بعضی زوایای با مرتجع و ثابلیت با منقول چنانچه از تفحص دفتر موافقه از سینه ابن اسحق معلوم میشود  
زیرا که با است که در کسب از زوایای و عرب با هم موافق مزاج باشند و کس از عرب و در سایه سخاوتین  
و فضل با هم ارفق باشند از نظیرین و فضل که خانه های شان متباعد باشند پس موافقت بر اول فضیلت  
نیت و لهذا جماعه صحابه با وجود او قرار موافقه علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع  
نمود و رای دیگر اصحاب بر تفرقه داشت و بهیچکس پس بر فضیلت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول  
علماء اهل سنته و فضیلت علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و تیر از ترتیب خلافت ترتیب فضیلت اثبات  
میتوانیم کرد باین جمله که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من استحل رجلا من عصابة و فیکم احد العتره  
من هو رضی الله عنه فقد خان الله و خان رسوله و خان المؤمنین اخرج الحاکم من حدیث  
ابن عباس بن زبیر بن محمد صلعم فرمود من ولی من امی المسلمین تینا فامروه علیهم محاماة فعلیه  
لعنة الله لا یقبل الله منه و صرفا و لا عدلا حتی یدخله جهنم اخرج الحاکم من حدیث  
ابی بکر الصدیق ازین ماویت معلوم می شود که اگر منقول با وجود فاضل خلیفه کنند گوشت ملائکه  
او صحیح باشد چنانچه در سبب اثبات است لیکن خلیفه کننده اثم باشد و عثمان و بحکم لایحیی استی



علی الصلوات اجمع اهل الباع بر عصیته محال است پس سب خلافت که با جماع نامستحقه دلیل ترتیب فضیلت  
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکاوت روض لیل الزامی عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفا ائمه از قول علی  
 رضی الله عنه که امام دیگر کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی و نهج البلاغه آورده  
 که امیر المؤمنین در کتب خود به جاویه نوشته اند ما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمناک وانت بالسنام  
 لانه یا یعنی القوم الذی یا یعوا ابابکر و عمر و عثمان و علم ما یا یعوهم فلیکن الشاهد ان  
 یختار الحدیث وقد عوم قبل چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر  
 قاضیه مسلمه امامیه که امامت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست و نه امامت مساوی بلکه امام را فضل بودن  
 واجب است افضلیت خلفا ائمه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هو المقصود **سوال** اگر خلافت  
 دلیل افضلیت است با لازم آید که حاویان حسن و حسین و عبدالعزیز و عمر و عبدالعزیز زبیر و مانند آن را افضل  
 باشد حال آنکه این چنین است جواب حکام خلافت ائمه آنست که هر کس که عضوین خلافت نبوة بر حسن  
 مجتبی نام شد و فضیلت حسن مجتبی بر اهل زمان خود و لالت و ارونه بر فضیلت کسانی که بعد حسن بیعت  
 شدند و بر فرق است اگر اهل جماع با وجود فضول دیگر یا خلیفه گیرند انتم شوند و این در صورتیست که با اختیار خود  
 حلیفه گیرند و در صورتیکه انبیه نیستند باشد با ضرورت مردم را اطاعت اولی الامر واجبست و انتم نشوند لان  
 الضرورات تلج المحظورات و انعقاد جماع بر خلافت معاویه برای دفع فتنه شده است نه با جهت او  
 علماء اهل حل و عقد خلافت با جهت او علماء منحصرون و مجلس است خلفا را رابعه و حسن چنانچه حسن صلح معاویه  
 خطبه خواند و گفت ان معاویة نازعنی حقها ولی دونه ففطرت صلاح الامته و قطع الفتنه  
 و قد کنتم باعتمونی علی ان تسالمون من سالمت و تحاربون من حاربت فرایت  
 ان اسالهم معاویة و اضع الحرب بینی و بینیه و قد باعته و رایت  
 ان حق المراء خیر من سفکها و لمراد بذلك الا اصلاحکم  
 و بقائکم و ان ادوی لعله فتنه لکم و متاع الی حین والله اعلم

علی الصلوات اجمع صحابه بعد خلفاء ثلاثه خاندان جاویدت که بر شایسته و دلاویز و درند بالا گذشتند و عمر را بر سبب  
 صحابش کسی از شش کسی و کسی را انتخاب نموده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بن عثمان و علی دیگر بر اهل این  
 کار زید کا کونان ماثر جمیده فتنین میان نایم ماثر جمیده عثمان ذی النورین اواز اول مردمان است  
 که اسلام آورد و بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بر عوثة صدیق که که اذکر بن اسحق و چون اسلام آورد و علم او  
 حکم بن ابی العاص را حکم بسته و از بیت زاده که دین تو مکه از عثمان گفت والله لا احد ابدل و لا  
 اخافه چون حکم او را حکم دید یکدیگر داشتند و او اهل خود قریب است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 که در پیتر بنید و در سبب شهادت با پیغمبر خدا حاضر بود و در غزوه بدر بسبب بیماری رقیبه بنی امیه صلی الله علیه و سلم  
 او را زده و کشته شد و او را حقه اهل بدر و جزو غنایه مقرر شد و بنده او را از بدر میان پیشش زده و با مام غزوه  
 بدر بسته و در پی قریب است رسول الله صلی الله علیه و سلم در فوات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 ام کلثوم دختر دویم بکنج عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعت رضوان عثمان  
 بر سال از طرف پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مکه رفتند و در پیغمبر از طرف او بدست خود بیعت کردند و بجهت فرار و در جنگ  
 احد در حق او نازل شد و لعن علی بن ابی طالب و زید بن حارثه و عمر بن الخطاب و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و زبانه  
 کردن در سجده و حج قرآن و صبر بر بلاهنگام شهادت از مناقب علی است و در اثنای اسلام و زینبیه سلمان  
 در روایت قرآن و حدیث و حیاء و علم و جود و سخا و انصیب فی بود در خلافت او سوال دوم و بلا و از سنه و سبب  
 افریقیه و سبب نراسان و در طرف شرق تا فوجی کابل و از جانب و هم تا شهر قطن طیفه قتیق شد و از خشم  
 او است که چون قریب آمد یا افتد یکدیگر بسته که کعبه مبارک او میزند و از فضایل است که رسول علیه السلام  
 در جاعتی بود از کجبار جاهلین پس فرمود و لیکن من کل رجل منهم الا کفیه پس نبی صلی الله  
 علیه و سلم سوسه عثمان استاده شد او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنيا والاخره و گفت  
 ای علی سربسی را در زینبیه از اترقی باشد و من من در زینبیه عثمانی است دور آخر خلافت او چون قرآن  
 و علی یافت از شر او فتنه برخواست و در ایام نشرین شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در حق او  
 مروی است که چنانکه بالا گذشت ماثر جمیده علی مرسته او اول کسی است که اسلام آورد

در وقت

و وقت هجرت بر فریق آنحضرت مسلم خسته نام مردم گمان بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آمده است و در وقت  
 مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرف مواخاة شرف شده و در جنگ بدر او حمزه و عبیده با سپهسالاران کفار  
 قریش مبارزه کردند و غالباً بدیدند آن خصمان خشمگونی برهم در حق آنها نازل شد و فرزاد در زمانان  
 بود در مکه و در غزوه خندق عمرو بن عبده و سپهسالاران کشت و ظلمه خبر بدست و متوج گشت و در حق این پیغمبر صلی  
 فرمود ساعت عدل بر جای آید و رسوله و بحبه الله و رسوله و در موطن سبعا جامل او را آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بود و در نزوه بنوک جاشین آنحضرت بود و در این باب انت منی بمنزلة هارون  
 من موسی صادر شد و در مال نیز از حیره رسول صلی الله علیه و سلم حکومت یمن میباشند و ظلمه بدست این پیغمبر گشت  
 و چون طایفه از خمس تسری نمود و در مکه قیل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای او فرقت کرد و مردم  
 را از انبیا و اومخ فرموده و فرموده و منی و انامنده و برای دفع ناخوشی مردم فرغید خرم خطبه فرمود گفت  
 من كنت مولاه مما فعله مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و وقت سبأ و زمزمه بیت  
 حاضر شد و در دعای اللهم صلوا لاهل بیته قطعه هم نظم بر او نقل شد بگونه پس گنا گشت و لا یجب  
 علیا منافق و لا یغضه مؤمن و در حق او در گشت و روایت قرآن از وی شد و از کفر من است و در روایت  
 حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از او و او فرمود و انما منیة العلم و علی باها و فرمود اقتضا که  
 علی را سبب کثرت علم میگفت اسلمونی عن کتاب الله فوالله ما من آية الا وانا اعلم ابلیس نزلت  
 ام نه ارام فی سهل و در جبل و در سرعت اشغال من در محاسبات قیمته و منبیه یا خد سلسله از کتاب  
 سنته و تقاضای نصیب فی دشت و در زمزم و خیمای بیت المال و تجوز در کل و مشارب لبس و سبیل مکرون  
 بسوی قرابت خود و ششمه بنیه المالی فرزه علیا نصیب او شد و سبب انصاف است و است بر سایر صحابه بعد خلفا گشته  
 قوله انی عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الا کبر لا یقولها بعد و الا کذاب صلیت بل الناس  
 سبع سنین و صدق در حق او گفته که لا یابح بعد الا اصغلا و ابتر و از مشا رب است که خواجه حروریه  
 نقل کرده چنانچه بان اشاره در حدیث است و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تطعن العالفة  
 فقال له جبرئیل و علی و ابن یحیی از خواجه او را شنید کرده و در حق قائل علی و عاتق را صالح علیه السلام

اشقی الناس در حدیث آمده و احادیث و مناقب و بیستار است اینجا انجالیست آن شیت و اندر تنالی  
علم و جمیع صحابه یعنی هر یک از آنها از غیرشان ان فضل ندیدند تصدای کتاب و سننه و اجماع و معقول و انوار  
مرویه از آنکه اما کتاب فقوله تعالی کنته خیرا منه اخرجت للناس قوله تعالی امله وسطا النکول  
شاهد علم الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافتند و اما سننه فقوله صلی الله علیه و سلم خیر القرون  
قوفی و مانند آن و قول صلی الله علیه و سلم صحابی ک النجم با هم اهدتیم و سابق کفر کوش  
که بصخره ایست مایله عرفانه که بنا و ولایت و استیسیکنند و قوله صلم لوان احدکم ائق مثل احد  
ذهاها بلع مداحدم ولا یتصفیه و امثال آن که بالا ذکر شده و اما اجماع پس فها و محدثین هر چند  
روایت بعضی صحاب ک بعضی من حدیث الضبط یا فها نه ترجیح میدهند اما من حدیث الحدیث و روایت  
حدیث و تخیل بان همه برابر سید اند و بخاری و مسلم صح کتبه است و اهل سننه چنانچه از ابی بکر و علی  
روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از انهار می کنند  
اما معقول پس بودن صحابه مثل اعشار و جراح آنحضرت و تنبیه شوند بلا و اعطه از آنحضرت و واسطه  
بین الرسول و الاده که موجب است تعظیم اند و در همه آنها موجود است اما انار مرویه و کتب امامیه پس متفالا و اول  
که شت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسی یا موسی اما علمت ان  
فضل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع الدملین کفضل آلهمه ا علم ال جمیع الدملین وان  
ادم قال نحن نهم و الال الطیبین و خیار اصحاب المنجین و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل  
اند بعضی فی که سابق ذکر گشته اما چون اجماع انده برتر از فضیلت دیگر صحابه بنظر اهل سننه چنانچه در تفسیر  
از حدیث گفته شده بتبعین فضیلت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با و صاف کلیه چنانچه میگاری که سابقین  
بهتر اند از لاحقین و اصحاب بدو احد و حدیثه از غیرشان و مانند آن و بعد صحابه که ارام در رتبه محمدی  
سبب فضیلت و در غیر است علم مثل علم بر و در شمس است یکی علم باطن یعنی علم با دمه که عبارت است  
از دوام حضور و پاکتی قلب از تعلق بغير خدا و پاکتی نفس از زایل حلقی و چون این علم تا اثر  
صحت پینمبر بصابه و هم چنین از صحابه بنا بعین و کذا و احد بعد و احد رسیده و تعلیم و تعلم بانی

و علم ربانی را در این عمل است لهذا این علم را علم باطن میگویند و دریم علم ظاهر که تعلیم و علم ربانی تعلیق  
 و از در عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و در وجه قرأت و تجوید و تمجیدین عمل بر دو قسم است یکی انواع عربی است  
 و عبادت بدنی و مالی که صحابه آنها را عباد و زاهد گویند و دریم جهاد فی سبیل الله که صحابه آنها را غازیان میگویند  
 و صحابه اول صلی الله علیه و سلم این همه انواع علم و عمل بجمع بودند و بعضی در بعضی صفات تمام و اکل آنند  
 و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه تمام و اکل بودند اما بعد صحابه صحابه یک از اقسام علم و عمل جدا جدا  
 شدند و جدا جدا نام یافتند صورتی آن علماء روز نادر و غازیان افضل این همه صورتیان اند که سبب صفاتی  
 قلب خلاص هم برآینده اند که بنده روح نیست جمیع اعمال را بستند که نفس را که از زوال اخلاق شده  
 اند بیشتر علماء نظایر سیر زاهد و غازیان و تفصیل هر یک از آن بسط بسیار خواهد بود چون در تفصیله در مطاعن  
 صحابه بطور مشهوره که در مناقب مشاهیر است که در صحابه واقع شده بنا بر ظاهر اجتهاد و واقع شده  
 و بکفر نیز مانند پیغمبر امیر المؤمنین گفته اند اصحابنا ثقاتنا و الا سلام علی ما دخل فیها  
 حسن الزرع و الوالد عوج ارج و الشبهه و التاریک کذا فی نجم البلاغه در سوال علیه السلام در حق حسن  
 علیه السلام فرموده ابی هند سید اعلی الله بصلیهم به بیان عظیمین من المسلمین پیش از آن  
 آنها منافی نیستند و بودن میا و در عروبن عاصرا از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون آنها پیغمبر بود  
 پس افضلیت ایشان بر غیر صحابه در ضمن عمرات لازم آمد اگر چه افضلیت تا افضلیت تفاوت زیاده از  
 ما فرشت دارد و بر مقصود پس آنها را خبر بکنی و و عا خیر یاد بنمایید و با آنها کینه و عداوت و شایسته  
 قال الله تعالی و الذین جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل  
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مررت از علی بن الحسین و صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرده و در رو  
 بر آنها پیغمبر شما و روح آنها میگرد و پیغمبر در مقاله اول گذشت و از مشاهیر آنها گفته انسان مایه نمود  
 و ماویل نیکای که در مقاله الله تعالی آنها را ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضیروکم من ضل اذا اهدیتهم و قال الله  
 تعالی لولا انما سمعوا و دخل المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله اصحاب  
 لا یخفونهم عن احد و قال علیه السلام انما اذکب اصحابه من سکوا

وقال عليه السلام لو موأصحا بي فانهم اخيار كما قال عليه السلام لا تشبهوا اصحابي  
فالوان احدكم لفرق مثل الخدذه بما باع من احد هم ولا نصيفه انهم عاويت صحح اندرورين باب  
اعاويت بسيار در شده ليكن اني قد سلمه كما چون مار نعت پسر برای محبت است و محبت صحابه برای محبت  
پيغمبر صلي الله عليه وسلم و بهين معنی ما طلق است قوله صلي الله عليه وسلم فمن احبهم فحبي احبهم پس بعضی از  
اصحاب بني معاويه را تابع او که آنها را محبت نبال پيغمبر نظر نمی آيد بلکه بخلاف آن مروی گشته به طبيعت سالو  
منفصلي نيت که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر بر بعضی روايات مشهوره عداوت نبال پيغمبري باستی که عداوت  
بودی ليکن چون روايات حاد منيدين نيست خصوصاً درين معرکه و در اکثر روايات احتمال افراط و تفریط  
است و ما امور يرم بحسن ظن و چه به صحابي بودن آنها مقتضی ترک کينه و عداوت است با آنها و قوله تعالى  
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا از نيجه عداوت کسی از صحابه نتوان کرد که دليل ضلالت است  
اما محبت با هر کي از آنها بعد محبت هر کي از آنهاست با رسول خدا صلي الله عليه وسلم فصل در لعن بر يزيد و  
اخوان او و حجتی انزال است توفيق کرده اند نظير آنکه او نود اسلامان ميگفت و مطلع بر خانه شخصی معين  
متنزه است پس ناخامه بر کفر کسی را از قرآن يا متواترات من السنه ظاهر شود لعن بر کافر معين هم جائز نيست  
پير جاي کسی که نود اسلامان گويد ليکن قمار زو فقيه است که لعن بر يزيد جائز است و لعن بر يزيد سب  
محققان انزال سنه از اهل حديث منهم ابو الفرج ابن جوزي و ناسيک و علماء و علماء او کتابي نوشته  
سعی باره علی التصيب العنيد المانع من ذم يزيد و در ان کتاب نوشته که سايه ابي از بن مال که از يزيد بن معاويه  
جواب داد و منيغيبه بگفت لعن بر يزيد جائز است باه گفته علماء و محققين آنرا جائز نوشته اند منم احمد بن حنبل  
که ذکر کرده در حق يزيد ايجاز لعنت هم زباده باشند پسران جوزي از فاضلي ابي يعلى روايت کرده که او در  
کتاب خود منيغيبه الاصول بنا و خود از صالح بن احمد بن حنبل روايت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را لعنت  
سيکنند دوستي زيد را چه گفت ای پسر کسی که ايمان بخدا دارد دوستي زيد هم منيغيبه اند که در چر لعنته کرده کسی  
که خدا لعنت کرده بر وی در کتاب خود گفته ام ای پدر که با محتغالی زيد را در قرآن لعنته کرده گفت جا نيك گفته  
افضل عيتم ان توليوا انفسهم و اني الارض و فقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله

فاصله

فاصهم واعلمی اجماعهم این جوزی گفته که فاضل ابی یعلی کتاب شنبه دوران کسانی را که سختی  
 لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از آنها شمرده و بیشتر این جوزی ذکر کرده و حدیث من اخاف اهل المدینه  
 طالما اخاف الله وعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و خلاف نیت در آنکه یزید بر مدینه لشکر  
 فرستاد و مردم مدینه را خوف از ماسد الدین شرح عقایدی نوشته که در زمان یزید پیش حسین علیه السلام  
 و خوش شدن بدان و امانت کردن اهل بیت نبوت را بد بر تواتر رسیده من حیث المعنی که تفصیل آن  
 اصحا باشد پیش از حال او توقف نمی کنم و در ایام انوینی او کا فراست بقینا لعنة الله علیه علی الاعوانه  
 و آنچه صحیح است بر کفر یزید است که چون سربازک حسین علیه السلام نیز یزید آوردند و پیش آن بعد از آن خشنود  
 بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت از او سر مبارک او بخلاصند و ابیات بنی مبرئین خوانند و دوران بیات  
 و بویت که صحیح بر کفر ذلالت دارد زیاد کرده دیگر است که چون یزید پیش زمر و ن خود معاویه بن یزید  
 را تعلیم ساخت معاویه بن یزید مرد صالح بود جوان بجز بیست ساله چون معاویه بن یزید خلیفه شد بر منبر  
 بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعمت و در و رسالت پناهی بر خواند و پیشتر گفت ان هذه الخلافة قبل  
 الله وان جدد معاویه نازع الامواله و من هو الحق به منه علی بن ابیطالب کبیرکم  
 ما تقبلون حتی تنه منینته فصار فتره دهینا بن ذوبه ثم قلد ابی الامور و کان غیر اهل له  
 و نازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فوصف عمر و انباز عقبه و صار فتره دهینا  
 بن ذوبه ثم کلبی و قال ان من اعظم الامور علینا علنا بسوء مصرعه و بنس شعلیه و قتل عاترة  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و ما یح الحزب الکعبه و انی لم اذق حلاوة الخلافة و فدا الحزب و انما  
 فشا نکره و الله لهن کانت الدنیا خیرا فقد تلنا منها خطا و لیس کانت ثم افکفی ذریة  
 اباسفیان ما اصابوا منها فشا نکره و کم خذوه و من رضیتهم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم  
 و السلام ازین خطب ظاهر میشود که یزید غیر اسماعیل میگفت پس انکار رضی قرآن کرده و کافر شد و چنانچه در ان  
 و نوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و کفیر صحابه خصوص بهترین آن با که صدیق و فاروق و ذوالنورین  
 و رضی اندی نمایند و چون سخن تم و خلوص نیت نشان فرارضی قطع نیت است پس انکار قرآن کرده

کافر میکردند و نزد فقیر و دلیل بر جواز لعنت بر زید و روافض و خوارج است که آنها بصحابه و اهل بیت  
 رسانیده اند پیرانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله و  
 اذی الله و احتمال مشهوره و اللذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فالذیناء والاخرة کمون  
 ترافات روافض که موجب کفر آنهاست ملزم انکار ایات قرآنی است بیان کنیم به استحقاق این نسا  
 طاهر شود **مقاله سوم** در ذکر ترافات آمن ملعونان بعضی مسائل فرود آنها که موجب نضیحت  
 آنهاست از جمله آنکه حضرت یحیی را میگویند که معاشرتشان با پیغمبر نفاق بود و آنها را از اصحاب  
 معتبره میگویند آنها که چون از غزوه تبوک پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیعت فرمود و در شبی که معتبره پیش آمد  
 آنچه که از من نفاقان قصد کرده اند که پیغمبر خدا را بکشند و میگویند که ابوبکر را آنحضرت وقت هجرت همراه خود  
 گرفته بود و مگر از خوف نکند شکرین را بغیر از آنکه لعنت الله علی الذین اینهادوا ان کفره بیکه شیخین هدا  
 است مر پیغمبر را و انکار است مرفزان را چه که آنها را بابت شواتره ثابت شده که محمد بن عبد الله بن عبد  
 مروی امی و دعوی نموده کرده و علم اولین و آخرین عیالیم بختی و معجزات ظاهر کرده همان مردم بهمان  
 کثرت روایت کرده اند که محمد چون آنها بود و تمام کتب از قریش بعد اوست و بر عاقتند اول ابوبکر زین العابدین  
 و بعد از آنکه چهل سن با کمزاده مسلمان شده بودند عمر اسلام آورده و از اسلام عمر بن سلام فوت گرفته  
 و محالست که نفاق آنها با پیغمبر علی السلام نفاق باشد که در آنوقت شوکت مر ظاهر بود و هر که مسلمان  
 میشد او را انکار از آنها میرسانیدند چنانچه این سخن نتواند معنوی رسیده که هر یک قصه از اخبار احاد  
 باشد پس عقل قبول نمیکند که ابوبکر و تنهایی محمد و طاعت در نفاق منکر بکنه نفاق و دعوت با نفاق  
 مانند خود از پیش نمودن باطن و این کتا باشد مندرس انکار شیخین بعد از انکار محمد است صلی الله علیه و سلم  
 بالعکس هر که از انکار شیخین باک ندارد از انکار محمد صلی الله علیه و سلم هم باک ندارد و هر که درین حسود  
 نفاق کند منکر بهیاست قابل آن نیست که مستدی جواب بدهند قال الله تعالی اذ بقول اصحابه  
 الاذین ان الله معنا پیغمبر صلی الله علیه و سلم هجرت خود را و ابوبکر را ثابت کرد و منی از حسودان که  
 بنا بر معینه الهی بسبب هر که را او را انکار کرد که با عدالت خود انکار کرده اند و انکار می کنند



ایا ایها النبی جاهد الکفار و المناقضین و اغلظ علیهم و ما و هم جهنم و بس المصیر یحییون باللسان  
 ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفر و اجد اسلامهم و هموا بالجهنم نیا لوار ما نفقوا الا ان غام الله  
 من نصله فان یتوبوا یک خیر لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا لایا فی الدنیا و الاخرة و ما لهم  
 فی الاخرة من حوزی و لا نصیب لهن ان یتصرحوا برانکه منافقان اصحاب عقبة اگر توبه نکنند آنها را دنیا عذاب است  
 آید کسی در زمین یاری دهد و کاری شناسد و نیز حق تعالی درین آیه پیغمبر خود را امر فرموده بجایه دیگران  
 و منافقان و غلط برانها نه دوستی و محبت و رفیق و خلیفه کردن و نماز و مانند آن و شک نیست که نام اصحاب  
 ابو بکر و عمر و یاری دهد و کاری کرد و در حق تعالی تا پیدایش آن ائمه را که ایشان قبایل عرب است که تیره شده بودند  
 از بنی هنیف و تیره بسی شکو ایشان بهدایت قبیل داور رسانید و ملک نصیر و کسی را بر آنها مفتوح ساخت  
 و حق تعالی در حق منافقان میفرماید و المناضون ان نازل علیهم سورة فتاب علیهم فلو انهم قالوا سترنا  
 ان الله یخرج ما یخفون و ان یتوبوا یحییون ان یتوبوا یحییون ان یتوبوا یحییون ان یتوبوا یحییون ان یتوبوا یحییون  
 یعنی منافقان را دو بار عذاب کند که هر کدی در دنیا بفضیله تویم در قبر ستر کرده شوند بدوزخ میس  
 آخر کار حق تعالی همه منافقان را بفضیله تویم در دنیا بفضیله تویم در قبر ستر کرده شوند بدوزخ میس  
 همانا که الله لیدر المؤمنین علی ما انتم علیهم حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی خداوند منافقان  
 با منافقان مخلوط نخواهد گذاشت تا که تمیز و تمیز است را از طیبیت چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه از به  
 عبدالله بن سلول منافق بنام طوطی است که پیشش مخلص بود نماز کرده و نماز آنحضرت از نماز کردن بروی  
 منع میکرد و حق تعالی نازل فرموده و لا یصل علی احد منهم مات ابد و لا تقف علی قبره الا لیه  
 پس بعد نزول این آیه چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای نماز که عمار و بنی است نام کرده بود  
 این یعنی بر موافق و مخالف ظاهر است پس آن قول شیخ در حق ابوبکر و عمار است بآیات مذکور که اگر مخالف  
 از آنجمله است که در حق عایشه صدیقه میگوید که حق تعالی روز قیامت جلد او بجلد اصحاب که گفت شل خواهم کرد پس  
 آنها منکر شدند و قوله تعالی را الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات اولی است که هر که در آن  
 ما یقولون الصبر مغفرة و رزق کسیر و از آنجمله است آنکه میگوید که ابو بکر

و عمر و تمام صحاب بعد از نبی صلی الله علیه و سلم نه شدند چنانچه با لاکه شسته و زبان کفر و کبر و کبر است و انکار راست  
 آیت قرآنی را تعدد و لاقصی را که در لالت از بد بر حسن تیره صحابه بودند آنها حق بتوفی و اول آن بر وعده  
 کردن حق تعالی همه ما را به پیشرفت رضی الله عنهم و رضوانه و قومی را که حق تعالی نیز امتزاجت نفس را باید و غیر اینها  
 را نیز القرون گوید و خود از امر و روایت می کند که اصحابی اخلاصند از اصحاب سابقان و عفو و غفل و عاذه حکم میکنند  
 که حال هر دو حال باران او دریافت می شود با اینهمه موران ملاعنه کتاب و تهنوت نقل را که آشته آن قوم را  
 شرف القرون و بدترین آن میگویند و سب لعن و رحن آنها تجویزی میکنند و بر امام جعفر صادق انکار کردند که آنها  
 را ائمه طهارت گفته اند لعن الله انی یوفی القرون ای با او هر قدر قبیح و شنیع کند در دعوی از او تمام صحابه را لعن می  
 در دعوی از او ادبایی بگردانند بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ملاعنه خود متعرف که با عده صحابه بر آنها  
 باالی بگردانند و عموماً گفت کردند و آنها را امام گرفتند و فضل خود میدهند و مثل پیغمبر آنها سلاک میکردند  
 بلکه بر عمو فاسد آنها آنجا که بود و عمو را نیز پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بجا طرد داشت بانی بگردانند  
 بر علی حسرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه شریف گشت بجز چهار کسی رفاقت او نکرد پس باقیان  
 اهل سنت و روایتش ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمو دیگر را از خود مانع نیستند پیش هر کسی که در سب  
 و لعن گفتند یا جماعه لازم می آید در سب لعن و لعن و لعن نیز لازم می آید با زیادت انکار آری که مخصوص شیعیان  
 اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است ائمه آن کفره مجرّه میگویند که عمر بن خطاب و فاطمه پیغمبر علیه السلام  
 دعوی نیست نمود و در وازه شرف را بکشاد و کفر را بر پا کرد و از دین تیره شد و برای سلطنت و این بر حسب  
 و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر آورد و لعن الله  
 دروغ میگوید و اینهمه انکار بدیهیات از غیر و نفس توان اندک را زیاده که با وجود که پیغمبر در تیره صدان اظهار  
 میکند چون اصل روغن بعد از برین میبودی و بعضی افرانیان بودند چنانچه گفته شد که دوزی سلمانان  
 آمده خود استند بودند که دین محمد را با او دهند اما او دشمنان از مراد اسی غالب نیامد چنانچه در سب اهل سنت  
 بگردن ان یطغنون انوا لله با خواهتم و یا لی الله الا ان یتیم فوزه ولو کره الکترون شاعر  
 چراغی را که از دین سرور دوزی است یعنی از دینش بسوزد و بد و شرک نیست که در دین سرور و دوزی است

و نحو

و محس قوت دین محمدی شرف و کفر است بجا یون اصبا هم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت  
 والله یحیط بالکفرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جزیره  
 عربت شش شده بود و هنوز جزیره عربت از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت و از تداوم قبایل عرب  
 از بنی حنیف و غیره با دین مذبان چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشاند حضرت الهی  
 از ان ابا فرمود و تا بنیادی بکوه جزیره حصبم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که طلعت کفر  
 از تمام عالم برداشت کسی و قهر که رسید با دشمنان روی زمین بودند و با دشمنان هفت اقلیم با آنها  
 باج میدادند سی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر ملام و چنانچه بالان ذکر شد مفتوح گشت و شیوع  
 اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست  
 فاروقی مفتوح گشت لیغیظ بصهر الکهار و مر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از او باید پرسید  
 که انبیا اسلام که از شرق تا مغرب انطباقی نامتوجهی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم  
 تمام جزیره عربت اسلام در گرفته بود و در وقت علی تقال بین مسلمانان مانده بلکه تقال با معاویه حصبم  
 به فتح نهانجا سید و دیگران اما انشاء الله کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سر دابه  
 مهرهای مخفی است یا درای کوه قاف پس پیغمبر شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و زوی النورین  
 شده از دست ناسخمان آنها که در حق آنها کرده الذین جاؤا من بعد هم یقولون ربنا العرفنا  
 و لاخواننا الذین سبقتونا بالایمان الا لینه و اگر گویند که این پیغمبر شیوع شده است نه سبب بیان است  
 اسلام نیست سلام چیزی دیگر است گفته شود که در خصوصت و عده خدا که با ظهور دین هم الذی ارتضی  
 لهدی کرده بود و مختلف شده در هر حال از غیر قول هم روفض کافر شدند که انکار قول تعالی الذین ان مکنتنا  
 هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعروا بالعرف و نحو اعراض الذکر لازم است  
 میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدره یا بند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره بیکر سید  
 که چون آنها ممکن شده در عرف و اگر در اولا لعلنا لله علیکم کفرین و از جمله کفریات آنها است که سب  
 ابلی کرد و عمر و عایشه و حقیقه را عبادت میدانند بلکه شام احوال مجسمه یون از صادق روایت می کنند

که من عباد خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ گرامان اقرار بر صادق میکند و میگوید که گفته هر که  
 آنها را گفته کند او را سخت رسد نوشته شود و در کتابها و در نوشته شده شود لغت اهل الکاف  
 از بی ایمان و عباده که سب نیز از این طبیعت پیغمبر عباده شمارند و صفاتی در حق کف از میفرماید و صا کان  
 صلواتهم عند البیت الامکاء و تصدیقه یعنی پیغمبر خدا صلی علیه و سلم چون نزد بیت قدمه نماز بخواند  
 کفاری برای تخلیط در فرقه دستک و صغیرا نیز در حق تعالی در حق کفار رسد بود که نماز عباده تسان همین  
 سکا و تصدیقه است یعنی صغیر و دستک و انض از کفار هم در آنجا که نماز تسان سب یعنی تشراف یافته  
 که البته از صغیر و دستک که صوت بی معنی است بتر است پیغمبر صلی علیه و سلم چون عمل و ذکوان تمایل  
 کفار عیب سب که بر جبرئیل در حق تعالی آمد و گفت یا جمل ان الله ما بعثک سبا یا اولعانا انما بعثناک  
 رحمة لیس لک من الاخری اویتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در پنج جلد لغت برایت  
 صحیح از امیر المؤمنین و ائمه می گفته که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که کلم شام را گفته میکنند  
 گفت انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم انما کلمکم  
 بنشیند آنهاست که بگویند که عمر غضب کرد و در حق فاطمه را و قول شیخ بصا و نسبت میکند که از صادق  
 پرسیده شده حال کلم آن ظاهر را صادق گفت هو اول فرج غضبنا ان ملاعنه از عوق بنی مضر فرمودی  
 نمی باشد شنید و از غیر صادق باب نماند که چنین فعال توان که از آن س آنرا گوید که گفتند ان طبعین  
 و طبعیات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که عمر شیبم علی را یکبار میدی یا و کرده بود که علی را ناخوش  
 آمد و با او خاسته کرد و تو سکی در دست داشت بزین زد و او داشت تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم  
 عجب که علی یا و کرده شنید بعدی گوارا نکرد و غضب کردن نزد که گوارا کرد و از جمله کلمات خبیثه که سر به  
 رفته فخره است که فاطمه در تسان علی میکند علاوه بر انض میگویند که علی خداست یا خدا روی حلول  
 کرده یا علی رسول است جبرئیل بلفظ پیش آمده بود علی شریک است محمد را در سال آنست که پیش آن  
 در تسان علی فاطمه میکند که او اطلاق لفظ الله در رسول بر علی نمیکند لیکن که نبوت معنی الوهیت در رسالت  
 می کنند و اعتقاد معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زمانت ملاه کا فر شده اند از آنست که میگویند

که در

که قوله تعالى انهم صلاتوا ربهم واتهم اليه راجعون وقوله تعالى وكان الكافر على ربه ظهيرا  
وقوله تعالى يا ايها النفس المطمئنة الرجعي الى ربك مراد بزب علي است تشكيت كرسالة كي است  
ورجوع بسوي او است تعالانا لله وانا اليه راجعون وبار محمد بن قنانه از اير المؤمنين روايت ميكنند  
اكنه علي رضي الله عنه در خطبه خواند وانا اخذ العهد عن الارواح في الالال نالنادى الست بربك  
جهنشي الا نام اين اول سر است كه فرود از اير المؤمنين روايت مي كند انا المتقدم على غيره  
اي بن افضليت على از بنبران بلكه از سر و بنبران دلالة دارد ويگويند الرسل كانوا على يد نون و بحم  
كانوا يشهدون ذكره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسي ويگوييد ان الله جتال رسول  
والنبيين على ولايت على رواه محمد بن العباس بن مروان ويگويند لولا على لما خلق الالبيار  
رواه ابن العلم عن محمد بن الحنفية عن علي ويگويند كه آدم بر علي وائمه خلد و ابراهيم كرشيم بود ان  
خود على را در خواست كرد و در قرآن نازل شد وان من شيعته ابراهيم وثلثين كلمات بنشيتا  
ازين كه نابت منقرات آنها كه نسبت بر علي وائمه ميكنند تفضيل على بر رسل لازم مي آيد پس اطلاق  
رسول هم ترفي كرد و در معني رسالت ثابت كرد و در وجود كمالات المنقول في الافضل ويگويند  
كه حقيق تعالى محمدا اهدانا الصراط المستقيم ورفا تيم تسليم كرده است مراد از صراط  
مستقيم حب علي است ويگويند كه معني لعن اشركت يعطون علك لعن اشركت يا مجمع على  
غيره في الخلافة يعطون علك است و هم چنين ديگر آثار منقرات آنها چنانچه بنبران على  
علي و سلم در شب معراج على را زد و ميگفت از خود بخبر را ديدين از اين اقوال تفضيل على محبت  
حمله على عليه و سلم لازم مي آيد و آنچه ميگويند كه حاكم بن العباد يوم الدين محمد است و علي از اين  
تشرية على با محمد و تشرية بر و بخدا در مالكيت يوم الدين لازم مي آيد و از ان جمله است اكنه  
فصحا آن طعونان كلمات و سب لعن شيعين وضع كرده باير المؤمنين نسبت مي كند چنانچه  
دعای قنوت بوي نسبت ميكنند اللهم العن صنمى قريش و جبهيشهما و طاغوتيهما الذين  
اخالفوا بي و الكوا حياك و جعلوا الخادم و خصوا رسول الله صلى الله عليه و آله و جعلوا كذبا  
بين يديهم و جعلوا كذبا بين يديهم و جعلوا كذبا بين يديهم و جعلوا كذبا بين يديهم

و این برودم در باین اوصاف خود نیست مگر در ذوق نام پاک جماعه جنبینه و جناب سحین از ان برست  
 کفار و هم حضرت صلی الله علیه و سلم بیکر دند و بجای نام پاک وی نوزم میگفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که تعالی مرا از سب طغویان محفوظ داشته که سب کنند نام مرا و من محرم و از جمله قربات آنهاست  
 که سقاظ شراب از خودی خواهند و میگویند که شیعه عیب علی بدو فرخ خواندند و سواى شیعه کسی داخل  
 بهشت نخواهد شد چنانچه برود و رضای میگویند بدخل الجنة الا من كان هوذا و رضای او میگویند  
 سخن انباء الله و احببوا و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز  
 سوال نکرده خواهد شد باین باب و در علل التشریح از صادق روایت کرده که عیب علی را بدخل النار و حب  
 علی حسنة و ایضا و معاصی و هم روایت می کنند که بدخل الجنة الا شیعه علی و این بویه  
 از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده من والا علیا لا یغیب الله و ان عصاه از تین لات مغفرت و ذوق  
 انکار هیچ شراب لازم نمی آید چه در ریضوت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و عیب  
 علی را حاجت از نیست و شیعه اگر با دست خود هم زنا کند پاک ندارد اگر شیعه و عیب علی نیست که نماز خواند  
 و تقوی گزیند چنانچه بهشت نمی شود پس هر چه هم شدند بلکه نیکو است و نیکو قره تعالی من بعمل  
 منتقال ذوقه خیر ابره و در بعضی منتقال ذوقه مثل ابره و دیگر خرافات آنها و شروع اعمال بسیار  
 از آنجمله آنکه جهاد و در عالم غیبه امام مهدی است و فصل خصوصیات آقا است حدود و تفریقات کسی را جائز  
 نیست و هر که کند فاسق باشد و در ریضوت امام نظام عالم بر همه تنور و در صلح و لطف بر متغالی و سبک بیند  
 از متغالی فوت شد پس ظاهر شد که صلح و لطف واجب نبود و چون اصلح واجب نبود پس برود و سب  
 نصب امام دلیلی دیگر نیست پس از تمام نیت نشد پس سب را بی پایه بطل شدن الباطل کان ذوقه  
 لیکن میگویند که اگر چه جامع شرطینا به باشد که در زمان وی کسی عالم تراوی نباشد او را فصل خصوصیات  
 و اقامت حدود و تفریقات جایز است نه جهاد و نیکو است که علم با کفر در بیوقوف کسی از ظانی عالم نیست  
 محال است نیز از کربا و در فصل خصوصیات جمیع ملایه اسلام کن نیت کما لا یخفی و از آنجا است آنکه  
 میگویند که اگر کسی قبل یا در کفر ملوک خود یا هم ولد خود را یکی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب

موجب جرم و ثواب میدهند و روایت می کنند از امام که آنها بایران خود را و شیعه خود را می گفتند فرج جو اینها بگردد  
 و نقد همین نشاء و ایند اسلاطین امر او علماء را آنها اکثر کثیران و اجابت اولاد خود را برای زانو وقت میکردند  
 اینها غنیمت بودند و ادعای امام که این مرشع را با بگشت میکند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر فرج می  
 مسلمانان بگشتد زن و دخترش بر دوشه مشغول حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در غیبت امام چون جهاد فاسد  
 باشد آنچه از زمان کفار در قید آید همه کثیران نام اند و امام کثیران خود را بر شیعه حلال کرده است پس هر شیعه  
 را جلع با هر همه از آنها جائز است و مال غنیمت آنچه آید ملک غزایان نیست ملک صاحب الزمان است پیش می  
 از غازی اگر غضب کرده بگردد او را گرفتن جائز است که امام بدان اذن داده است و از آنجمله است آنکه جایز  
 میدارد متعه دوری را که در کس ششلا با کین و یک عقیده یحیی مهران متعه کند برده ساعت سرباک  
 از آنها یک ساعت با وی جلع کند و از آنجمله است آنکه عبت در نماز جایز دارند و بودن نجاست عظیم بجان  
 مصطلی یا میز به یا عامه یا کجیه و مانند آن جائز دارند و معافند کردن بجلید در نماز جایز دارند و از آن جمله است  
 آنکه خوردن نیمه مرده که از شکر جانور مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة در زبوت فضا غیر  
 مسکوک واجب میگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند  
 که امام صادق منع کرده است از آموختن زمان مسأله احتلام را از آنجمله است آنکه میگویند که اگر از تسلیم  
 اصول دین بخلق منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مضموم ترک تقیة امر  
 کرده بود اینها بران عمل نکردند ازین عمل غصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از آنجمله است  
 آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بگریزند در آن و بگردد مضطر باشند او را حلال است که صاحب طعام را بکشد  
 و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبید جائز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله  
 آنکه قصاص مخصوص بپیرای و از آنجمله است آن که زنا گریبان در بر آن مانده آن نزد موت  
 والدین و اولاد و اولاد اولاد و اولاد پدر جائز است و مردان بر بعضی از آنها گریبان در بر آن مانده  
 آن جائز است اند **فصل** امامیه یا پیروی و نصاری و پیروی محسوس و عقاید و اعمال مشابهت دارند و شباهت  
 غلاة و چند فرقه امامی باطنیه و سبعمیه و زاریه و غزالیه و ذمیه که شکر کاشند ظاهر است و آنها عشریه

که بیشتر نزاع با آنهاست بمعنی عبارات نما قائل از چنانچه ذکر کردیم و که مشابهت آنها با یهود است  
که یونون بعضی انگساک یکمزدون بسین چرا که قرآن از محرفت میدانشند و مثل مشرکین علی من امتها بان  
نماید و چنانچه یهود میگوند که خروج و حال جهاد جائز نیست الا اینکه میگوند که تا خروج مهدی جهاد  
جائز نیست و تا مغرب تا نایز میکنند تا اشتباک بخوم قبیل خود میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامت قبل  
سنی را از سنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقک شما نزد امامیه و یهود طلاق واقع نشود  
و چنانچه یهودی گویند لیس علیانی الامین سبیل امامیه میگوند لیس علیانی السین سبیل یهودی  
و حاریرین مقرران غذا را سب می کنند امامیه می خورند بعضی ابعیت را سب کنند یهود و ظاهر خلاف  
باطن نظر میکنند هم چنین امامیه نیز میکنند و مشابهت آنها غیره با نصاری است که نصاری تنزه از نجاست  
نماینند امامیه هم بعد بول شتر قضیب با میکنند و بعد از آن از شرح بول بگذرند چنانچه تا نور رسد پاک نمانند  
و از نجاست نموزه و علامه و کمد و مانند آن پاک نمانند نصاری نماز چهار سوره می خوانند همچنین امامیه در  
تأزیل استقبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی شعیب الهی نمانند نصاری قضیب گرفته اند  
چون عید غدیر و عید روز قتل عمروت البته آنها شتره همان بیان است که صحابیان بعضی مخلوقات را مثل  
کواکب مؤثره قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و شتره با شاعریه را بخوبی است  
که موش خالق خیرزدان را میگوند و خالق شر ابرسن را و سبب گویند که مراد ابرسن اگر حاصل می شود  
در مراد زردان کمتر همچنین امامیه میگوند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و کما کما  
در مراد بلین اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از جو سوسن یاوه تر شکر کا تا بست کردن چنانچه  
موس میگوند که در جلع کردن با مادر و خواهر و دختر با کس نیست لیکن شتره طحاح امامیه میگوند  
که اگر محب علی باشد کوبی نکلی هم با اینها جلع کند با کس نیست هر چه علی از چنگانه عذاب بخورد  
شد و چنانچه موس کثیران دامانت اولاد خود را بر روان حلال میکنند و این عمل عبادات میباشد  
همچنین امامیه و مشابهت امامیه با یهود است که هر دو هم از نجاست پاک نمانند و سجد چهار سوره می کنند چنانچه  
امامیه در توکل و سجده تلاوة و سب زور در نفس تری ای که میدانشند و چنانچه سب زور در

بعضی جهات



امیرش در روزهای مبارکه از امیرم در روز خورشید و در روزی که خورشید آن محتاجت جاز میسازد و نور خود را بگویند  
 نسیبند و این نوع مسکوقان بزکوة نسیبند و ظهور در کل نزدیک شرطیت نزد امایشه و در وقت شرطیت **مقاله**  
 سابقه در ضمن این شیء افزون که اول شده در جامعه بدان اختصاص اند چون امام عصره شرطیت و تقوی صفت  
 کمال است امام زمان نزدیک است چنانچه امام یحیی با شاه سلام اگر پیشتر و طایفه باشد خروج بروی جازیت  
 و بیخ قتل و ابرست طایفه او حضرت کرد و را بنحیه که بحصینه عموم قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
 منکر فان تناهت فی شیء فذروه الی الله و الرسول و قوله تعالی فان یغیب الله ما یشاء فلا یستغنی عن الله شیء حق  
 تقی الی الله و قوله علیه السلام اذا دعی الی الخلیفتان فاختار الخیرهما و قوله علیه السلام لا طاعة الا لله و لا لله الا ما  
 الخالق پس با شاه فاتیح طایفه اهل حرب کفار و بغاوتها و کردن طایفه است و از خواندن خلفت امام صلح و فاسق جازیت  
 اگر چه تبریز است که امام سلام است و او اهل البیت و اهل بیت نبوتند که در کشته و در حجر جواز جاودان با بر امام  
 صلح و فاسق جامع است صلح از صحابه با امین علیها مرتبه بین امایه بیت ملک محض از بی امیر دینی  
 عباس جهاد میگرد و فازی خوانند و با اویستاری صاحب صلح صلح در خلافت معاویه بن ابی سفیان در  
 اشکری که زیرین ملایم بران اشکر بود و دست خط طایفه شهید شده و امام علی علیهم السلام بخواند امیر علم که میزند را  
 که در عهده او بود امام گردانیده و فرموده که اگر نسیبند و یا بود در امام که در دست امیر امیر المؤمنین بیستی تمامه لاس  
 پس بر او باو فایده با لگانه نشسته که در الهی فی نجر البلاء فیه قبح رموز و جایزه است فساد کن صلح از امیرم بر او تیره  
 پس بر بر تو امر رسید و خصوص بی نجر شهید که درون مواز است جازیت و فزاده بر جرح فزادین حالتیکه قدیم  
 خندان باشد عمل کرده می شود و سلسله و حسن علیین و صورتی متهمه مانند آن لگانه نشسته و سلاح زیاده از چهار  
 زنج سیم جازیت بر که امانت کساح خصوصت بر آنچه خوش کند کسی از دو دو و نسه و سه و چهار چهار و شش و مجموع مجموع  
 سیکه و فاسق صلح دار بر جاود و چون شیء اصاح منتقد بر سبط اصاح کلام در کتب است که امانت او با این است چهار قسم می  
 و چون من کن که امامت و داشته کما جعل علیها از الحجاب هر چند با زقا فانی مریم فی کل احوالته و هو علیها و قال الذی  
 عند علم من انکار ان اتیک قبل ان یزدلک طرفک عانته و لی بولا یهز و علم ناشد معنی ولایت پیمان است  
 از مرتبه قریب احوال متفاو که کنی در نشسته که اولیا اثبات شده که کتابی علیحد می بار الطایفه که در من اول و فایده ایلم بر وض  
 از و اولی الامر بر حجت دوشی و آن است **قال** الله تعالی ان الذین یؤمنون و یعملون الصالحات اولئک هم الخیر الی الله و اولی الامر  
 منکر فان تناهت فی شیء فذروه الی الله و الرسول و قوله تعالی فان یغیب الله ما یشاء فلا یستغنی عن الله شیء حق

در این باب نیز در حدیث آمده است که هر که در حق امامان صلح کند و از آنها بگریزد در حق خدا و رسول و اولی الامر صلح کرده است

وقال ثم قال ولا تزكوا له الدين بن طهلو اتمتكم النار وقال الله تعالى لا تقولوا قوما غضب  
الله عليهم اكرسى گوید که ما درین آیت منع از مولات دوستی آنها راست است بل قبله گفته شود که اکثر در فرض  
و خروج را کفر لازم میاید و قطع نظر از آن اعتبار عموم الفاظ راست نه خصوص موارد و شرکت که کلمه من  
و تو کم لایا تو کم خالای اخر الصنفا المذکورة فی الایة و کلمة الذین طهلو و قوما غضب علیهم خیا نچه کنافرا شامل  
است و فرض خروج را نیز شامل است با آنکه گوئیم که الحاق کرده میشود در فرض و خروج را درین حکم که کفار  
بیسایس پس نیز موجب از یاد بگشت از اسلام گشتن و در هر مرتبه استادن و توشیحی آنها کردن و عبادت یا کارها  
نمودن روانا باشد و نماز با اقتدار آنها خواندن و نماز برخانه آنها خواندن مکرره است عن ابن ابي العاص صل  
الله علیه و سلم قال ان الله اختار ذی و اختار الحی و اصابی و اصهارى و سیاتی قوم یسویونهم و یتقیونهم  
خلاف السوهم و لا تناوهم و لا تناکوه و رواه العقیله و رواه الشیخ محی الدین عبد القادر  
الشریفة الحلی رضی الله عنه و زاد و لا تصلوا معهم و لا تصلوا علیهم حلت اللعنة و نیز خارج کردن  
باز آن را قضیه یا تاجیه مکرره است بقوله علیه السلام لا تناکوهم و قوله تعالى لا تمه و منته خیر من  
مشکله و لو اعجبتمک و از احادیث صحیفة ثابت شده که در سنا که نظر بر جمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی  
باید کرد و قوله تعالى علت نفسی قدمت و اخوت و لالت و اد و بر آنکه در هر مرتبه تاجیه تقوی را مقصد باید  
و است بر نواید و نبوی چنینچه فعال میفرماید لا تمدن عینیک الی ما منعنا به از و اجانهم ذهرة  
الحیوة الدنیا و قال الله تعالى المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیة الصلحت خیر  
عند ربک و با و خیر املا اگر بحضور قاضی ثابت شود بر بنیه یا اقرار بر سیکه تفضیل علی بر شخین  
کرده علی رضی الله عنه و حق وی قوی داده که او را احد مغربی باید و چنانچه بالا گفته شد و اکثر علماء  
قوی داده اند بآنکه او را تعزیر کرده شود از جهت آنکه در پی هر یک حد شرعی دارد نشده باشد او را مبلغ حد رسائی  
جائز نیست که پنجم صلی الله علیه و سلم از آن منع فرموده و از حدیث حا و قیاس حد ثابت نمیشود پس  
نزد فقیر یک روز است مادم کرده تعزیر بر او نمائند و نه دوزخ گفته شود و بر قولی بجهت سی و نه دوره و اگر کسی  
شش شین العباد و با آنها ثابت شود او را قتل باید کرد و عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم

یا ابا

يا ابا الحسن ما انت وشيقتك في الجنة وان قوم ابراهيم انهم يحبونك يصغرون  
 الا بسلام ثم يلفظونه يموتون منه كما يموت من كبد القوس لهم نيزقال لهم الراضة  
 فان ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي  
 صلى الله عليه وسلم انه قال سيأتي بعدي قوم لهم نيز يقال لهم الراضة فان ادركتم  
 فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العدامة فهم قال يفرطون باليس  
 فيك ويطعنون على السلف واخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه ذراد فيه ينتحلون جنبنا  
 اهل البيت وليسوا كذلك وانه ذلك اية انهم يسيئون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر  
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضيت الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الوادك على عملك اذا فعلت كبت من اهل الجنة سيكون بعدي قوم يقال لهم الراضة اذا  
 ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت ما عدامة ذلك قال انهم يسيئون ابا بكر وعمر رواه الطبراني  
 والبعقوي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسيئون الراضة  
 يرفضون الاسلام رواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضيت الله عنها... نظر النبي صلى الله عليه وسلم  
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعة قوم يرفضون الاسلام لهم نيز يسيئون الراضة يا علي  
 اذا ادركتم فلتعلمهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبعقوي وروى البغوي في المعجم عن علي  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تترك ان تكون من اهل الجنة فان قوما ينتحلون  
 حبك يقرءون القرآن لا يجاوزون تراقيم نيزهم الراضة فان ادركتم فجاهدوهم فانهم مشركون  
 وروى الهروي عن ابراهيم بن حسن بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جدك قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخر الزمان قوم يسيئون الراضة يرفضون  
 الاسلام وروى محافظ ابو موسى المدني في الحافظ رضي الله عنهما عن ابي بصير بن ابي عبد الله  
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي عليه السلام في الجنة وسيكون بعدي  
 قوم يقال لهم الراضة فاذا ادركتم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما عدامة

هذوالعقال علیه السلام لا یرون جمعته ولا جماعته ویستلمون ابا بکر و عمر  
 و اخرج الطبرانی و الحاکم و المعجم علی عن عومیر بن ماعدی قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ان الله اختارنی و اختار لی صحابا و جعل فیهم وزراء و انصا  
 و اصهارا فز سبهم فعليه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین ایچمه میت  
 هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما با اعتقاد حکم بصحة یا حسن آن بکرده شود و اقطعی گفتند  
 که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود بر کسی سب خنثین اکثر علماء میگویند که  
 او را توشیح کرده شود و قتل واجب نمی شود و تحت از زود فقیر است که از سب خنثین و عا هشت  
 و نفاطه و مانند آنها که سب شان بر اجم است سب رسول صلی الله علیه و سلم پانچ  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده من سب علیا فقد سب بنی و من اذا علیا  
 فقد اذانی و من سب من سب رسول الله صلی الله علیه و سلم و از  
 کوه مرتضی ما صاحب رسول صلی الله علیه و سلم زجر و جرم و توهین واجب است  
 قال صلی الله علیه و سلم و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کتبتوا فقد  
 اکتلموا بهن انا و انما لنا مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده لعنة الله  
 و اصحابه لا یتخذ و هم غرضنا من بعدی فمن اجهم فجهی اجههم و من  
 ابغضهم فببغضه ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد  
 اذی الله پس باید که از کوهش اذنی از اصحاب قتل واجب شود لعین ما قلمت  
 فی خنثین و انما لها لعنة شود فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد  
 شده است اما لفظ اصحاب و در اعمال دارد یکی آنکه هر که پس بر او پاره باشد با ایمان که چه  
 یکبار دویم آنکه کثیر الصبیته باشد چنانچه مقتضای عونت است و کثیره صبیته را بعضی پیش  
 ماه تقدیر کرده اند پس بجهت مکن شبه حکم قتل آن نخوان کرداری که سب صحابه  
 از آنها برین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بر وجه قوا ترموی کشیده مثل ابن مسعود

و ابن عمر و معا بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو هریره و النس بن مالک زین بن ثابت  
 و مانند آنها که بسیار اند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که مستکرا و عدو الله است  
 باشد با وجود دخول آنها درین و عدد دیگر هزارتس حکم بقتل او میتوان کرد اما از کسی  
 از فقهای این فتوی مروی نگشته **مسئله** امام علی السنته نبوی در عالم انزلی  
 در سوره حشر از امام مالک فتوی نقل کرده که گفت که هر که یکی را از اصحاب پنجاه صلی الله  
 علیه و سلم نبض کند یا در دل او کینه از وی داشته بود در مال سنی مسلمانان حصه  
 نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده و خوانند **الفقره** للمهاجرین الایة و الذین  
 تبوء الدار و الایمان الایة و الذین جأوا من بعدهم یقولون ربنا  
 اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فؤادنا غلاما  
 للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم مراتب مسلمانان هم سه مرتبه است که درین  
 آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب  
 الفصول من الامامیه عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا  
 فی ما سبق **و** باید که تمام نسیم این سوره را بخطبه امیر المؤمنین علی رضی الله  
 عنه اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن  
 سمان عن سوید بن غفله انه قال قلت لعنه انی مودت بقوم من  
 الشيعة یذکرون ابابکر و عمر و یستقصونهما و لولا یعلمون  
 انک تضمهم ما علیه له یجروا علی ذلک فقال علی اعوذ بالله  
 عزوجل ان اضربهما الا الحسن الجمیل خوارسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و وزیراه ثم نهض و امح العین یدکی قابضاً علی  
 یدیه حتى صعدا المنبر قابضاً حیثه ینظر فیها و هی بیضاء  
 و قد اجتمع للناس فقام و خطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

بنی کرون سیدی خافیش و ابوالمونین با انا عنه منزهه و ما یقولون بری علی  
 ما یقولون معاقب الذی فاق الحجة و بره النسیة انه لا یجھما الامون و لا یبغضنا  
 الا فاجر و روی من لکم مثلها من اجھا فقد احببنا و من ابغضھا فقد ابغضنا و انا  
 مند بری و قال ان قوما یفضلوننی علیھا فی قلوبھم بقیة من النفاق یریدون بذلك  
 قرۃ اهل الاسلام و اختلاف الامت قد نبأنی بخبر رسول الله صلی الله علیہ  
 وسلم و امرنی بقتلھم اخوان العدا نیتا عداء السیرة یحس الکذب عندهم و یظھر  
 الفجور بینھم یطلون المصاحف و یتواصلون الفجور و یتفکھون یشتم اصحاب رسول  
 الله صلی الله علیہ وسلم و رضی عندهم و الوقیعة فہم و اتباع ما یخبر بنہم ما قد غفر الله  
 تعالیٰ لھم یتعلم المصغیر من الکبیر و یرجو اذک الصغیر حتی یتکبر فیئیندرس  
 السنۃ و یحیی البدعة المستسک بستم رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی ذلک افضل  
 الجاہدین فطوبی لھم لو یردج علو وجہ الارض ابغض علی الله من الاراضی رضی الله  
 سبحانہ علیہم غصباء و السماء یظل کارھة لھم علما ھم یومذتھم من ظل علیہم السماء من  
 حنڈھم یخرج الفتنة و یرم یعودوا و لیک یسعون فملاک السموات الارحاس و الانجاس  
 ازین انھا باکرہم روافض نکرہ باشند اما چون آیات قرآنی و آثار مرویہ اما میز انہ موید این اجاوش  
 اند پس روافض را مجال الحکما ان نیست بدانکہ انجیم شتر کرده شدہ کہ درین کتاب  
 استمدلال باحویت مرویہ اہل سنتہ مکرہ شود مگر آنکہ روافض بصحۃ ان معترف باشند  
 این شرط درمت الاولی کہ در ابطال مذہب روافض و اثبات مذہب اہل سنتہ احلا و در  
 معتاد و دیگر کہ در ابطال مذہب روافض و اثبات مذہب اہل سنتہ است تفصیلا مگر گشتہ  
 و در متعالہ سیوم کہ در سلسلہ امامتہ است چون روافض نصب امام بر خدا و بیگوند و در امام  
 بودن و معصوم و محدث و منصوص علیہ از پیغمبر یا امام اول و اظہار او و دعوی امامتہ و محببتہ  
 شرط میدانند و اہل سنتہ منکر این امور اند نصب امام بر خدا واجب نمی گویند و عقبتا و

با امام خبر و ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر سجدگان واجب نمیکند  
 و قدر نام سوای اسلام شریعی لازم نمیدانند پس در انتقاله روافض در مقام دعوی دادند لال  
 انب و اول سنه در مقام منع و جوابش در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرورت و  
 همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاع سلف است نیز اول سنه در مقام جواب مطاع از لند و درین مورد  
 مقاله احدیت معتدله ذکر است اهل سنه نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در فضیلت است معتدله  
 بهنگم که در بعضی سبیل فروع اول سنه است چون این دو معتدله بعد از اثبات مذکور است اهل سنه  
 و ابطال سبب روافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امانت یعنی غیر ضرورت روافض واقع شده لند و درین  
 مورد مقاله هم احدیت کتب اهل سنت آورده شده چرا که بنا بر این هر دو معتدله بر معتدله سبب  
 است درین مورد مقاله نزاع بار و روافض نیست بلکه با بعضی محطیان اهل سنه است و آنرا علم  
 خاتم و ذکر ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بدانکه امانت چند معنی دارد و یکی معنی غیر ضرورت روافض  
 که اصلا از ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم و دریم بعضی تعلیفه و ذکر آنهم سابق  
 زنده و باین شی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکار سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی  
 در فروع و آخر است بیوم معنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکار برانته کرده می شود چون  
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهل بیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکار برانته را در اسلام  
 ظاهر و باطن بیشتر بر جوع بان اکار برانته خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکار باو  
 لغت و کشف صحیح که یکی از اسباب علم است و سابق بر سبب علم مذکور شده امام را بعضی دیگر ظاهر  
 گشته و آن است که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیا رانته  
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص قسمت شده بهر یک از اولیا عصر  
 موافق مرتبه و حسب سینه او او میرسد و چنانکه اولیا را بعد از اولیا توسط او بعضی میرسد  
 و کسی از مردان خدایی که سبب او درجه ولایت یعنی یا بر اخطاب جزئی او و او تا او بر اهل جناب  
 و تقیاد و جمیع انبیا اولیا خدا می باشد صاحب این منصب علی را امام و خطیب است

الاصال

بانصالحه خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام سراج پاک علی مرتضی  
 کوم الهدی و هم مشهور بود که پیش از نشأه عنقریب آنحضرت هم در امم سابقه سرکره و جرم و لایق  
 میسرند توسط روح پاک آنحضرت میسرید و بعد وجود عنقریب از وقت رحلت او از صحابه و تابعین میسر  
 را این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی حسین  
 شهید کربلا پیتر بر امام زین العابدین پیتر به محمد باقر بعد از ان به جعفر صادق پیتر بوسع  
 کاظم پیتر به علی الرضا پیتر به محمد تقی بعد از ان بحسب الفقی پیتر به حسن العسکری  
 علیه السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام وقت ظهور سید الشرفا  
 نوح الثقلین محمّد الدین عبدالقادر جمیل و این منصب عالی بروج حسن عسکری علیه السلام متعلق بود  
 چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمّد  
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و نهاد آنحضرت قدسی عسده  
 علی مرتضی کل ولی الهدی موده و این بیت ترجم نموده شد عرض اخلت مشهور  
 الا و این و ششناه ابداع علی الفی علی لا تقرب یعنی فرود نشد آفتابها  
 و بگردن سوار کردیم پیشین و آفتاب با یسنی اینه عظام همیشه بر افق بلندی باشد  
 خردت نشود و چون امام محمّد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا  
 اقتراض زمان بوی مفوض باشد و این قول کرده ام سید المومنین علی رضی الله  
 عنه و الله همه از نسب عیاشین بود بجز کلمه کذب قد یصدق انما میهم گشته اند  
 لیکن با عظمتی بسیار از ان و قول نوح الثقلین و انی و خلیلی کان موسی بن  
 عمران نیز بر آن دلالت دارد و این در حساب است و الهام ثابت شده و استنباط  
 این در اعاز کتاب الهدی و از حدیث سرور شیطان علی الهدی و علیهم و سلم نیز  
 میتوانیم کرد و قال الهدی فی قل لا استنکده علیه اجرا لا الموده فی  
 القربی یعنی سوال نمی کنم از شما هیچ اجبده و نمی خواهم لیکن می خواهم

از حق



رسا دوستی از ابی من و بعد اسد بنا بر آنست که اسب بسیار سابق لا اله الا الله علیه السلام  
 ابن اجری الاعلی اندک گفت از حدیث صحیح آمده است که در فریضه تبلیغ رسالت درخواست کرده  
 اند و جدا احتمال درخواست اجزه بود پیغمبر را حاصله اند علیه و سلم حق تعالی بتغییر اسلوب  
 کلام انرا فرمود و گفت در آن آنست که شرایع انبیا سابق بعد وفات آنها منسوخ میشوند و  
 این شریعت مؤبد است پس انان را باید که در هر حالت پیغمبر نایب پیغمبر بر جوع آرند  
 لهذا است در حدیث السلام برای شرف خود بر انرا در هر حال کرده بجهت آل خود و اشاره  
 فرموده که شمش و اما ن پاک آنها که در اثر ان پیغمبر در دوازه علوم وی اند و لهذا گفته قال  
 علیه السلام تو کنت فی کما للفقین کتاب الله و عتق من الحدیث یعنی که ششم در شما  
 دو سید محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انما مدینه العلم و علی بابها من  
 شهر علم ام و علی در دوازه آن شهر است مراد از این علم علم ظاهر است که همه اصحاب در آن  
 شریک بودند بلکه مراد علم باطن است پس محض برای تکمیل علم باطن به اشاره بسوی  
 علی و آل پاک او فرستد و بجهت آنها امر صادر شده چیست قال من کنت  
 مولاه فعلی مولاه و قال حب علی عبادة و غرض از محبت آنست که محبت  
 هر یک را در رنگ پیغمبر دانند قال علیه السلام لا مع نجیب اگر کسی  
 گوید که چون دیگر اصحاب با ولایت نبوی در میان علی رسنه اند من رسیده پس اخلاصیت  
 علی رضی الله عنه بر خلاف آنست که لازم می آید و این خلاف اجماع است گفته  
 شود که چنانچه بکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و البته ثابت  
 می شود و همچنین اگر کشف ثابت می شود که از پیغمبر حاصله اند علیه و سلم دو قسم  
 کمالات باشد رسیده یکی کمالات ولایت که باطن او رسیده و این کمالات  
 تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرموده  
 ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین مراد از اولین انبیا سابق اند و اما ثلثه من

و مرد از آخرین امر ترمیمه پنجمه حالیه سلام و کمالات دویم کمالات نبوة است که بطریق سرور علیه السلام  
 بحسب صحابه کرام رسیده و او تابعین و تبع تابعین نگشته رسیده و بسبب وفات  
 ارباب کمالات نبوة و برین امره حق تعالی فرموده ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین  
 چرا که در زمان پیشین انبیاء پیدا شدند و درین زمانه بزرگ پیغمبر و پیغمبر و دیگرانند که کسی درین  
 امره این دو وقت رسیده بطریق اولیه و ثانیه است و طبعی را در جنب متبع چونان اعتباریت نظر  
 برین ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثه بود استوار  
 آورده و ضرورتیست که در زمان آخر بازان نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام  
 مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحد یقظ اطعمه فوجا منها  
 عامام و فوجا منها عامال علی آخرها فوجا هو اعرضها عرضا و اعظمها عمقا و احسنها  
 حسنا یعنی حال تنمین مانند حال باران است و البته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن  
 با حال آن مثل حال جنت خواننده می شوم فوجی از آن سالی و فوجی دیگر از آن سالی دیگر شناسیم  
 که آخر آن افواج بهتر تر باشد در پناه وری و عمیق تر باشد در حق و نکوتر در نکونی کنایت از  
 جهان ظهور کمالات نبوة است و در آخر زمان و اگر نه کمالات و ولایت گاهی کم نشد و بس  
 بدانکه اگر کشف ثابت شده که قطب ارشاد و کمالات و ولایت علی مرتضی است که امامت عبارتند  
 از همان قطب است و دیگر صحابه و برین کمالات و ولایت بوی محتاج اند و پسند از باب  
 کمالات و ولایت هر چند بنا بر عتیده اهل سنت به فضیلت شیخین قایل اند لیکن بحکم کلام ان  
 عبید الاحسان مشکرف علی زیاده تر می کنند و اگر دید گوی بیشتر در آن قطب  
 ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیت ارشاد کمالات نبوة  
 بوزارت تغییر یافته حیث قال علیه السلام و ز برای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت  
 عثمان از قطبیت کمالات نبوة و ولایت از هر دو مضیب دارند و لهذا در او ذوالنورین گفته  
 شده و چون کمالات نبوة که در آن تجلی ذات محبت است بی پرده صفات بهتر

است که در لکن علی صفات است یا بجلی ذات دو زوجه صفات است در لکن علی  
 و از علم قرآنیافته که علم از صفات است و ابو بکر و عمر از دین بجای سر از جگه است و عجم است  
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار نداشت  
 لهذا تمام صحابه رضی الله عنهم حتی نزد علی رضی الله عنه با فضیلت شیخین ظاهر شدند  
 و آن جماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند و پس از فضیلت خلفا از آنکه بر علی  
 رضی الله عنه هم اجماع نداشتند فافهم لاکمال من الشاهین **فصل**  
 در بیان نبوت و شمایل محمد مهدی بدانکه موافق است با حدیث محمد مهدی مردی نوحه  
 بود از اولاد فاطمه اکثر استند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی  
 از ابی داؤد آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او نظیر و تخمین علما ظاهر و باطن  
 در او ایل حدسید و هم از حسیه گفته اند لیکن این سخنی بیسی نایب ظهور از پیش بر صلی  
 الله علیه و سلم ثابت نشده احد و ماوردی از پیش بر صلی الله علیه و سلم وایه کرده  
 در سر مرود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عتره من باشد بر آنچه در حالت  
 اختلاف مردم و کفرش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پیش شده بود از ظلم  
 در رضی خداوند ساکنان زمین و حد و دینی از ابی داؤد و ترمذی آمده که نام او نام  
 من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را بجا و دیگر کند  
 و بهای مردم بترکیزی و در روایتی از ساکن آمده که در آنچه از قرآن بی سخت گذشته شده بجای  
 سخت تر از وی نیاید مردم جای پناه پس بکنند و حق تعالی مردی را  
 از عتره من و طبعیت من پر کند زمین را از عدالت چنانچه پیش شده بود از ظلم  
 و دست دازد او را ساکنان استعمان و ساکنان زمین آسمان باران چنان باید  
 بار و در زمین روئید گیاه روید و درین هیچ فتوری نشود زنگار گشته کند  
 و مردم هفت سال با بهشت سال یا نه سال و طهر آنی و هزار و پانصد آن

و اخصی علی بر سایر صحابه بعد از ائمه اربعه علی

روایت کردند و در روایتی از طبرانی نسبت سال آنکه او با بنو نهم روایت کرده که رسول فرمود  
صلی الله علیه و سلم بر آنگونه و محتال از عمره حسن مروی از ابن ابراهیم یعنی پسر  
و زمان کشته شدن پیشانی دور روایتی از طبرانی در ویانی روی او در خشان باشد  
مانند کوب درمی رنگت و مانند رنگ مرده و جیب باشد و جسم او مانند جسم اسیران  
باشد و در روایت آنکه که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و خاک از گرد او  
خلف او بود و کند او را قتل و جلال نیز در این روایت آمده علم و جمهور اما میسره کیسانه  
کلمه میگوند که مهدی صاحب برین زنده موجود است مگر آنکه از خوف دشمنان  
پوشیده و قول ایشان را در عقل مساعده می کنند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست  
و در دعوی ایشان که نصب امام بر مقتضای امر خدا واجب است و امام معصوم می باشد  
و این بر دو صورت باطل است کما در اولاد در وقت جاهلیت پیش از بعثت آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم هم باید که امامی معصوم موجود بود و اولاد که می آزند بر و جوب نصب امام  
معصوم بر وقت یرتیلیم همان اولاد نمی میکنند امامی را که فحش باشد لایق و لایق پسر  
این او دعای ایشان لغو و لا حاصل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مخفی در آن  
کثیر در دنیا عیسی گویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سر راه بر سرین  
در عیسی سال پانچ ساله مخفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسر  
و میراث او برادرش گرفته و امامت نبوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی  
پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر و در سال کربلا فوت یافته زنده مانده و اقرار کردند  
اما میوه در نیاب بر نسبت فرقه و کیسانه میگویند که همه مخوفین میند است و فرقه از سنیان  
که اسم بنی هاشم است که محمد بن حسن است و فرقه از سنیان میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی  
بعضی صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن الثانی بن الحسن  
است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسن است که او را منتظرند که یک سال در قید ماند بیست

برآورند بجز نبرش معلوم نیست و یکفره میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است  
 ای فرقه میگوید که آن یحیی بن عیسی است از نیرازی زبیر بن علی بن حسین و کلباگان منق  
 عند غیر الله لوحده و افیه اختلاف کثیر و چون این کتاب بزرگانه بلهیت تمام کردیم پس  
 که این ذکر با بیات حسین علیه السلام که در بلا سگام شهادت بان ریز کرده و درم هر دو شهادت  
 آهسته نام نایم قال رضی الله عنه ان ابن جعفر الخیر مرآة هاشم + کفانی بهذا مفرحین انجند +  
 وجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فی سراج الاله لان زهد + فاطمه امی سلا لانه احمد  
 و عی یذعی ذالمجا حین جعفر + و فی کتاب الله + و فینا الهدی والوحی الخیر  
 یدکره + و شیعتنا فی الناس اكرم شیعتنهم + و من بغضنا یوم القیمة یخیر الله صلا یوکلهم و بارک  
 علی سید المخلوق و رسول الحق محمد و آلده و اصحابه و از واجد امانات المؤمنین و عذر نقر  
 طیبین الطاهرین کما صلیت و سلمت و بارکت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم  
 محمد مجید قطعہ و یدرک ان اجبت نیل الطالب + فلا تعد عن ترتیلی  
 المناقب + مناقب المصطفی قدوة الوری + به صیغتی مطلوبه کل طالب متنا  
 صحاب النبو الخدی بهم + الی اطم العلیا و و غبا الرضا بک علیا یهاجر و جهر فانها  
 تحاول عند الله علی اللاتب و جد عندنا تلو لسانا ایاها + بدعوة قلب حاضر غیر غائب فمن  
 ال ال کیم باجابہ فقد جاء الاقبال من کل جانب +  
 شکر خدای که ما که در جهان خالق کون مکان و دوازده زمین و آسمان بزرگی بخش بزرگان است  
 اگر کتاب خطاب سخی السیف السلول علی منقض اصحاب الرسول که بر الفش چوبی است و بدان کوب بر  
 افعالان و عصائی است راه نای مواحقان و برین سه قیاس کن رنگستان من بهار مرا + از تصنیف نیرازی  
 ملائکه کلین جامع بقول المنتول حاوی القوی و الاصول لابل الموجد کل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه ناضی  
 روی شماردانی حتی کون کپشس روی عنوان چمان باو در سبزه انجلی واقع دلی با به تمام علم علی سبع کثر

عَنْ

عبد الله بن معقل بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق  
 صلوات الله عليه وسلم قال قال الله سبحانه وتعالى  
 عَصَا مِنْ عَجَلٍ اَنْزَلْنَا مِنْ سَمَوَاتِنَا مِنْ حَبِيبٍ  
 فَاهْ قَدْ اَدْرَاكَ مِنْ اَدْرَاكِ  
 قَدْ اَدْرَاكَ مِنْ اَدْرَاكِ اذْ كَانَتْ مِنْ شَرِكِ  
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ







